...امیر المومنین علی...
...گفتم که ... دوستی
نمود که با حارث آیا تو دولت می‌آری کف...
با امیر المومنین که من ترا دوست میدارم آن حضرت فرمود که...
...رسیده باشد مرا خواهی دید در وقت مردن و دوستی من ترا آنجا فایده خواهد...
بکنی که چگونه مردم را دور میکنم از حوض مثل شتران که از ورود دور...
بتو نفع خواهد داد و دیگر مشاهده کنی که بر پل صراط چون گذر میکنم و...
من باشد و پیش پیش رسول الله صلی الله علیه و آله روم آنجا دوستی مرا خواهی دید

انا مدینة العلم و علیٌّ بابها

بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد

انا مدینة العلم و علی بابها

اربعین جناب میر محمد حسینی

از نسخه ... نقلی ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بخاطر فاتر میرسد که تمهید بساط مناظره نماید که بجهت اظهار حق در سنین
ماضیه و قرون خالیه میان سادات و علما وقوع یافته و آن معنی را به
عبارتی دل آویز و اشاراتی شور انگیز بمسامع ارباب تمییز رساند و اخر الامر
بمیامن فرمان لا نعم الا ذعان سلطان شریعت و بهمراهی التفات برهان ملت
هر یک را بجای خود نشاند **رباعی** از قند سخن ساخته ام حلوایی ٭ شیرینی
ذوق مذاق هر دانایی ٭ اما نبرد لذت از آن ذایقه ٭ کز شور فلک نیستش پروایی
جامعان مسایل مهذبه صوره و معانی و واضعان دلایل مرتبه آمال و امانی
بر حواشی اوراق صحایف فنون باطنه و ظاهره بقلم تحقیق تحریر نموده اند
و در حوالی اطباق لطایف کامنه و باهره بانامل تدقیق ثبت نموده که وقتی
میان بعضی از ناصبان علم علم و دراست و رافعان سنجق سیادت و ریاست
مباحثه طویل عریض و مناقشه مملو از تصریح و تعریض واقع گردید و از

هر طرف یکی مستدل و دیگری مانع بود هر چه این یک می بست آن یک میگشود
دانشمند میگفت که در صدر مجلس پیشوایی تمکن یابد و سید داعیه آن
داشت که از همه پیشتر بنیل آن منزلت شتابد دانشمند میگفت که سلسله انتساب
بخاندان نبوت و امامت بی مصاحبت علم و عمل استحکامی ندارد و واقف
مواقف شریعت نسب بی حسب را در دایره اعتبار نیارد **نظم** تکیه بر جای
بزرگان نتوان زد بگزاف ٭ مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی **سید میفرمود**
ادراک حقایق علوم و دریافتن معقول و مفهوم بسعی و اجتهاد هر کسی را
ممکن است و آسان اما بر طبع نقاد و ذهن وقاد اهل اعتقاد ظاهر و باهر است
که سمو حسب بی مرافقت علو نسب از صعود بمنازل و مراتب مباهات و تفاخر
متعذر است و هراسان هر فردی را از افراد رعیت و هر احدی را از آحاد
امت ارتقا بر مصاعد دانش محتمل است که دست دهد لیکن در ساحت
راحت دین و دولت انتما بدوحه عظیمه نبوت و رسالت و انتساب بشجره
وافی ثمره امامت و خلافت هرگز بسعی و کوشش هیچ آفریده را میسر نگردد **نظم**
نه هر گیاه که در باغ رست شمشاد است ٭ نه هر درخت که سبز است سرو آزاد است
نه هر که را لب چون شکر است شیرین است ٭ نه هر که کوه تواند برید فرهاد است

دانشمند میفرمود که فاسئل به خبیرا ضامن بطر و دستور ماست سیّد میفرمود
ویطهّرکم تطهیرا توقیع منشور ماست دانشمند میفرمود که انّما یخشی الله من عباده
العلماء دلیل ایمان ماست سیّد میفرمود قل لا اسئلکم علیه اجرًا الّا المودّة فی القربی
حجّت و برهان ماست دانشمند میفرمود که العلماء ورثة الانبیا میراث بیکرانه ماست
سیّد میفرمود که آیهٔ کریمه ذرّیّة بعضها من بعض و حدیث صحیح قدّموا قریشًا
ولا تتقدّموها ورائت بی بهانه ماست دانشمند میفرمود که انّما یتذکّر اولوا الالباب
اصل تقدیم و تقدم ماست سیّد میفرمود اذکّرکم الله فی اهل بیتی فرع تعلیم
و تعلّم ماست دانشمند میفرمود که من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرًا کثیرًا سرمایه و سود
ماست سیّد میفرمود انّی تارک فیکم الثقلین پیرایه بود و وجود ماست
[دانشمـ]ـند میفرمود که اهانت مؤسّسان مرتبه دانش رذیله ایست اهرمنی
ولا یشک فی هذا الکلام احد من الشریف والدنی رباعی ای اصل وجود تو
ز یک قطره منی هان تا نکنی با علما کبر و منی زیرا که چنین گفت رسول
مدنی من اکرم عالمًا فقد اکرمنی سیّد میفرمود اعانت منتسبان خاندان
فضیلتی بغایت نیکوست مؤیّد اینمعنی گفته ان یار هوادار و فاخوبست
رباعی تاجان دارم هوای سادات دروست تا هست دلم وفای ساد[ا]ت

دروست نزدیک خردمند نیرزد بجوی شهری که نه خاک پای سادات
دروست دانشمند میفرمود که قل هل یستوی الذّین یعلمون والذّین لا یعلمون
وسیلهٔ عروج ما بر معارج فضل و کمال است و لقد احسن ما قال الشاعر
وابجاد بلامقال رباعی سر دفتر عالم معانی علم است سرمایه ملک جاودانی
علم است چون خضر کر آب زندگانی طلبی سرچشمه آب زندگانی علم است
سیّد میفرمود انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس ضریعه صعود ما بر
مدارج عزّت و اقبال است و هذه نفحة من نفحات فضایل النّبی والولی کما
قیل نظم سادات نور دیده اعیان عالم اند از دولت محمّد و از حرمت علی
فرد اطعام معده دو زخ کسی بود کام و زبان محبتشان نیست متّلی چون
عرض مباحثه ایشان بطول کشید و مناظره بینهما بمقطع نبرسید بالضروره
متمسّک باذیال جلال صاحب کمالی که در انصاف یگانه و از اعتساف بیگانه
بود گشتند و صورت مقاوله را که در میان داشتند بعرض رسانیده طالب
افتاشدند فورًا در همان زمان آن مفتی شیرین زبان بمفتاح هدایت در
خزانهٔ روایت و درایت کشود و بمصباح کفایت منهاج روضهٔ تحقیق بایشان
نمود و فرمود خلاف است میان طوایف امت که افضلیت دایراست برحسب

یا مراعات جانب نسب و لاست و نسب اما مرا اعتقاد آنست که سادات خواجه
زادکانند و دیگران بنده زادکان و اگر ان دوی فرض خواجه زاده از علوم
دینیه بی بهره باشد بنده زاده را با کمال دانش کی میرسد که با او لاف مساوات
زند ذلك الفضل من الله و کفی بالله علیما و اگر سید بحلیه علم آراسته و بزیور
دانش پیراسته باشد افضلیت او مسئله اجماعیت و درین قضیه هیچکس را راه
مناقشه و مکابره نیست بلی اگر سیدی چون سید رکن الدین جرجانی عثمانی
شود یا طریقه ابی هاشم کوفی پیش گرفته مایل عبتدعه گردد بدلیل حدیث و
قرآن از فرزندی پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملك المنان خارج و
محشور با خوارج خواهد بود سبحان الله نمیدانم که حضرت آخند ملا محمد باقر مانند
والد علامه خود نسبت به بسیاری از علویین بلکه با جمیع منتسبان دودمان
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین علیهم صلوات الله الملك الحق المبین
چرا متمسك بمضمون الحب یتوارث والبغض یتوارث و از آیه کریمه قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی که ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب
اعتقادات وجوب حب سادات را از ان استدلال نموده اعراض فرموده اند
و از دوستی این فرقه که واجب عینیت مطلقا دست برداشته اند و خبر معتبر

من اهان ذریتی فقد اهاننی را بر طاق نسیان گذاشته و یا این تفاوت چرا است
که میرزا باقر ایلك بهودیانرا در خرکمان و شکنجه کشیده بود و از روی سرور
در غیبت و حضور سیدی را نام میبرد و با آواز بلند میگفت من غلام و غلام
زاده فلان سیدم و او خواجه زاده و مولا زاده منست و والد مرحوم حضرت
آخند یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی بهو در اکمال هواداری مینمود و بسبب
دوستی که با حلاج داشت با سید مشار الیه بغایت دشمن بود اگر کسی گوید
که پس دوستی که حضرت آخند نسبت ببعضی از سادات اظهار میکند چیست
جواب آنست که ظاهر است که خالی از غرضی از اغراض دنیوی نیست و اینمعنی
از کتابی که حضرت آخند در رجعت نوشته اند ظاهر و پیداست و انطرز و
طریقه آنجناب روشن و هویداست حضرت الله تعالی از تقصیرات آخند مرحوم
درگذرد و فرزند ارجمندش را هدایت کند

بحرمة النبی و آله الطاهرین صلوات

الله علیهم اجمعین والحمد

لله رب العالمین

و سلم تسلیما

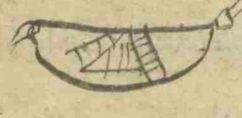
کثیرا

کثیرا

بجهت زیاد شدن شیر گاو شورد دکون

بجهت زیاده شدن شیر گاو بشورد بجورد
بسم الله الرحمن الرحیم لولونك سیاری اکاسر لوتنو لاکن
ماصبها وصی وجاه رسول آکنی موری امین یارب در کوی
بندند بسم الله الرحمن الرحیم بباقیت ماقیت هل
تنزل من باقیت امین رب العزت امین

بجهت زیاده شدن شیر گاو و شورد بجودد
بسم الله الرحمن الرحیم لولونك سیاری اکاسر لوتنو لا
کن ماکبها وصی وجاه رسول آکنی موری امین یارب.
بجهت زیاده شدن شیر گاو بر کوبی ببندند باقیت
بسم الله الرحمن الرحیم بباقیت ماقیت هل تنزل من.
امین یارب العزة امین



محمد



وقد وهبت هذا الكتاب الحسين الموسوي الکاظمي علی یحیی الفصیح ... عبد الکریم علی ... الحویزی الکائن ... الصحا

کتاب مختار رنامه حضرت امیر المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی اشرف حججه محمد وآله اجمعین

اما بعد چنین کوید محتاج رحمت حضرت باری محمد بن محمد لوحی الحسینی
الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر والمتخلص بالنقیبی که بر ضمیر منیر ارباب
دانش واصحاب بینش مخفی نیست که حدیث صحیح من حفظ علی امتی اربعین
حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عز وجل یوم القیمة فقیها عالما
از احادیث مشهوره مستفیضه وبزعم بعضی از علما از اخبار متواتره است
لیکن علمای خاصه وعامه در مصنفات ومؤلفات خود بعضی از آثار بعبارات
مختلفه ثبت وضبط نموده اند جمعی از راویان مؤالف وناقلان مخالف
بجای علی امتی عن امتی ذکر کرده اند ودر کتاب عیون اخبار الرضا چنانکه

درباب ما جاء عن الرضا علیه السلم من الاخبار المجموعه مسطور است من امتی
مذکور است وسید عظیم الشان حسن بن حمزه علوی طبری علیه الرحمه که
بمرعش ملقب است وجماعتی از سادات که هر یک از ایشان را مرعشی میکویند
باو منسوبند در کتاب الغیبه بسند صحیح عالی از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم وانجناب از حضرت رسول مکی مدنی صلوات الله علیه وآله امتی
روایت نموده وظاهر اینست که حرف علی ومن وعن که بروایات مزبوره بر
تنی در آمده تمام بمعنی لام باشد که سید مذکور نقل فرموده پس
حدیث این خواهد بود که هر که نکاه دارد ومحافظت نماید از برای
ن چهل حدیث از احادیثی که ایشان محتاج ومفتقر باشند بآن در
خود بر می انکیزد حضرت الله تعالی که موصوف است بعز وجلال
روز قیامت فقیه وعالم وجمعی از علما درین حدیث بشارت انتما
فیما یحتاجون الیه فیما ینفعهم روایت کرده اند چنانکه شیخ ما شیخ
لة والدین محمد عاملی غفر الله له نیز در کتاب اربعین فرموده که
بعض الروایات فیما ینفعهم فی امر دینهم وفی بعضها اربعین حدیثا
ون بها من غیر تقیید بامر الدین وچندتن از دانشمندان شیعه وسنی

که منسوب به بیهقی بوده اند در کتب خود بجای عبارت بعثه الله لفظ یحشره الله
ایراد نموده اند و سعد بن ابراهیم بن علی اربلی که از فضلای علمای مخالفین است
در اربعینش میگوید کنت سمعت من کثیر من مشایخ الحدیث ان النبی صلی الله
علیه و آله وسلم قال من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله تعالی یوم
القیمة فقیها عالما ومن روی عنی اربعین حدیثا کنت له شفیعا الیه یوم القیمة
ترجمه اول این حدیث مذکور گشت معنی باقیش اینست که هر کس روایت کند از
من چهل حدیث من شفیعم او را در روز قیامت و بعد از نقل حدیث مزبور
سعد بن ابراهیم مذکور میگوید که من حفظ کردم از احادیث آنچه خدا خواست
و نمیدانستم که رسول الله بکدام احادیث اشاره کرده است تا زمانی که
ملاقات کردم با دحیة بن خلیفه کلبی و ازو پرسیدم او در جواب گفت کسی را
نمیدانم که مراد احادیث وارده است در حق اهل البیت علیهم السلم و روایت
کرد دحیه مذکور از احمد بن حنبل که او گفت کسی را نمیدانم و نمیشناسم که در
زمان شافعی باشد و منت او عظیمتر باشد بر اسلام از شافعی و من در می
خواهم از خدای تعالی در وقتهای نمازهای خود که بیامرزد او را از آن
وقتی که ازو شنیده ام که گفت اراده حضرت رسول ازین اربعین که درین

حدیث

حدیث مذکور است چهل حدیث است که در مناقب اهل بیت خود فرموده باشد
بعد از ان احمد بن حنبل گفت که من با خود میگفتم که از کجا بصحت پیوست نزد شافعی که
مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین اربعین مناقب اهل بیت طاهرین است پس پیغمبر را
در خواب دیدم که گفت ای احمد در قول ابن ادریس یعنی شافعی شک مدار پس هر
گاه شافعی و احمد بن حنبل که از ائمه اربعه نواصب اند باین معنی قایل باشند که هر کس
که چهل حدیث از احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در مناقب ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باشد محافظت نماید بر انگیخته میشود در روز
قیامت از فقیهان و عالمان و محشور میشود با جماعتی که سیاهی دوات ایشان فضیلت
دارد بر خون شهیدان و هر که چهل حدیث روایت کند که در شان آن برگزیدگان
ملک منان وارد باشد در روز قیامت از شفاعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بهره مند میگردد البته دوستان و محبان امیر مؤمنان را درین هیچ مقاله شک
و شبهه نخواهد بود شعر واوضح حجة عند البرایا ٭ اذا کان الشهود هو الخصوم
و بسیار کسی از مخالفین ائمه معصومین علیهم السلم درین معنی با ایشان اتفاق
نموده اند و با کمال بی انصافی که دارند درین باب چندین مرحله از مراحل انصاف
پیموده اند بالجمله در روایت حدیث مذکور طرق مختلفه و اسانید متنوعه که در کتب

معتبره بنظر رسیده و از مشایخ خویش رحمهم الله تعالی شنیده اگر همه مسطور
کرده سخن بسرحد اطناب خواهد کشید و باعث ملال قاریان و مستمعان
خواهد کردید و ظاهر است که هیچکس از شیعیان امام متقیان شک ندارد در [دیگر]
شناختن و دوست [داشتن] ایمه طاهرین علیهم السلم و مطلع بودن بر فضایل و مناقب
ایشان از امر دین است و کل امت سید پیغمبران بلکه تمامی عالمیان محتاجند بآن
و منتفع میکردند از ان و بهر عبارتی که منقولست حدیث مذکور راجع است به
معنی مسطور لهذا اول اربعینی که این ضعیف جمع کردن ان اقدام نمود چهل
حدیثی بود که موسوم است بزاد العقبی فی مناقب الایمة الاوصیا و ان را ذخیره
معاد و واسطه امیدواری فی [یوم] التناد کردانید و با انکه ان کتاب از مناقب و [فضایل]
و خصایص و خصایل حضرت خاتم الاوصیا علیه التحیة و الثنا خالی نیست میخوا[ست]
که بحفظ و تالیف و تردیف و ترصیف اربعینی جدا کانه در صفات و سمات
و براهین و معجزات و احوال خجسته مآل ان برکزیده ملک متعال پردازد که
قلوب بی عیوب محبان خاندان از بمطالعه و خواندن و شنیدن آن شادمان
سازد و آنها از عوام که از معرفت و رفعت مرتبت آن امام عالی مقام بی بهره
و بی خبر اند تا بحدی که آنحضرت را کمتر [برا]بان بعضی از ملایان میشمارند ابخا

بشناسند

بشناسند و بر علو پایه و سمو درجه آنسرور واقف شوند تا مردن ایشان مردن
جاهلیت نباشد زیرا که مشهور بلکه متواتر است که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله فرمود که من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مردن جاهلیت [است]
یعنی حکم ان دارد که اسلام و زمان اسلام را درنیافته و در شمار انکسانیست
که کافر مرده اند علایق و عوایق روزکار و مصایب و نوایب دهر ناپایدار
هجوم آورده ان اراده در حیز تاخیر افتاد تا درین ایام شریفه بعضی از خواص
و عوام شیعه از غیبت و رجعت ان شاه بارکاه امامت و خلافت علیه السلم
سئوال نمودند و در مقام تحقیق بعضی از کفتکوهای حضرت افادت و افا[ضت]
منزلت المعی لوذعی صاحب مراتب معلمی و مدرسی ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی
بن ملا مجلسی در آمدند چون ان عالیجناب کتابی در رجعت قلمی ساخته و [بعضی]
از مردمان را بمناقره و مشاجره انداخته و جمعی از صلحای مومنین التماس داشتند
بلکه حروف اقتراح بر رقاع الحاح مینکاشتند که این مستغرق بحر اضطراب
چند کلمه در [این] باب از مخزون خاطر فاتر یا بطون سواد دفاتر بدستیاری خامه
و خضاض بر بیاض بیاض رساند و چون موانع بسیار بود این شکسته در [اقدام]

بان امر تاخیر مینمود از آنجمله یکی انست که این حقیر تهی دست و فقیر است و حکما گفته اند
مرد بی مال و مفلس حال بوقت گفتار اگرچه در رفشاند عوام بیهوده گو بیش خوانند
و فضایل او را بر رذایل حمل کنند بلکه زشترین خصایل دانند و توانگر هرچند
که از هنر خالی باشد مرتبه اش عالی دارند و اگر سخن بیوجه گوید انرا بصد تاویل
و تعلیل نیکو و شایسته سازند و عیوبش را خوب و قبایحش را مرغوب شناسند
و قالوا فی هذا المقام تاکیدًا للمرام **شعر** ان ضرط الموسر فی مجلس ۞ قیل له
یرحمك الله ۞ لو عطس المعسر فی مجمع ۞ سبّ و قیل فیه ما ساه ۞ فضرط الموسر عرنینه
و معطس المعسر مفساه ۞ پس هرگاه توانگر نادان حرفش نزد مردمان معتبر باشد
اگر در کسی ثروت و فضیلت جمع شود بطریق اولی حرفش نزد ایشان **مطرح** بلند
رتبه و با اعتبار خواهد بود خصوصًا وقتی که عوام بانطور موسری گرویده
باشند و از مثل این فقیر معسری رمیده باشند مشکل مینماید که گفتار اینرا بی‌مقدار
اعتبار نمایند و التفات بتألیف این ضعیف کنند عرفا گفته اند عوام بهر کس
مایل شوند هر نادرستی که گوید و کند بان قایل شوند و از هر کس اعراض کنند
هرچه گوید و کند بر او اعتراض کنند و این شکسته در ینمعنی گفته **شعر** اذا مال
العوام الی خطیب ۞ فکل سخیف قال قیل لطیف ۞ و من رغبوا عنه کل لطیف

یقول

ملا محمد باقر یعنی ملا محمد تقی
ملا محمد علی

یقول یقولون انه لسخیف ۞ مؤید اینحال و مصداق این مقال انکه عوام چون
ملح و ثنای ابو مسلم مروزی و حلاج ساحر کافر شقی از پدر دانشور حضرت
آخوند مکرر استماع نموده بودند وقتی که برخلاف ان ازین ناتوان شنیدند
شمشیرهای کین از غلاف اعتساف کشیدند و قصد قتل این ضعیف نمودند
پوشیده نیست که این فقیر بسبب آن دو کلمه حق که بگفتن ان ملجاء شده بود
از اشرار روزگار چه آزارها دید و معلوم است که عوام بمرتبه مایل بجلالت
و کمالات ان دانشمند بودند که بعد از فوت او حضرت صاحب الزمان کفش
او میشمردند و معجزه بر استر او می بستند و تابوتش را شکستند و از برای
تیمن و تبرک ریزهای آنرا بجای تعویذ بر بازو بستند و مردی بنای اردستانی
علی رضا نام از غایت تعصب و جهل و نادانی میگفت که در زمانی که آخوند ملا
محمد تقی از مکه مراجعت نمود دو تن در رکابش می آمدند و از آخوند مسئلها می
پرسیدند و هرچند آخوند عنان میکشید و مبالغه مینمود که شما توقف نمایید
یا پیشتر بروید که راضی باین رکاب داری نیستم ایشان میگفتند ما میخواهیم
این شرف حاصل کنیم و استدعا داریم که ما را از ادراك این سعادت محروم
نسازی در حل مسایلی که بر ما مشکلست ما را بنوازی بعد از انکه آخوند دید که

که بهیچ وجه دست از رکاب او نمیدارند و رکابداری او را موجب افتخار می
شمارند از ایشان پرسید که شما کیستید یکی از ایشان گفت من حسین بن علی بن
ابی طالبم و دیگری گفت من صاحب الزمانم تا زنخایهای عوام کالانعام در
این باب بسیار است و افترای ایشان بر ائمهٔ معصومین علیهم السلم بیشمار و ذکر
همه آن موجب اطناب و اکثار و چون این کمترین بسبب غیرت دین خواست که
علو درجه و سمو مرتبه حضرت خاتم الاوصیا را بر ایشان ظاهر سازد تا
امام زمانرا بشناسند و آن مزخرفات در دهم نتراشند بر عناد و عصیان
افزودند و بافترا و بهتان زبان گشودند که آخوند ما را میرلوحی ملاء بنیم الله   میکردند
گفته و در این باب محض تمام میکردند و از کمال جهلی که داشتند می پنداشتند
که با آن اتهام این مبتلای آلام را خواهند سوخت و بعد از آن بر در و
دیوار و بام کنام خود چراغها خواهند افروخت و حنا بر پا و دست و شهر
آیین خواهند بست و بر ظاهر است که میلی که عوام اصفهانرا با آخوند مرحوم
بود نسبت باولاد امجادش افزود و اکثر ربته فرزندانرا از مرتبه پدر بلند
تر میدانند و در اعلمیت و افضلیت صاحب کتاب مسفور بر والد عالی
درجه شک ندارند پس هر گاه عوام بملای متوفی و ملازادهای مقتدا

تا باینمرتبه

تا باینمرتبه مایل باشند که آنکسیرا که وجود فایض الجودش واسطه بقای جهان
و سبب ثبات زمین و گردش آسمانست چنانکه مبین و مبرهن گردد انشاء الله تعالی
از خادمان ایشان شناسند کجا کسیرا یارای آن خواهد بود که آن فضلارا
نصیحتی کند یا غلطی بیکی از ایشان نسبت دهد و مشخص است که در میان عوام
صاحب انصاف و تمیز بسیار کم است و مدار ایشان بر تعصب و ستم است و نظر بر
دهن هم دارند و در امور تابع هم میشوند و اکثر ظاهر بینانند و بیگانه از قواعد
اسلام و ایمانند مشهور است که جناب مرحمت و مغفرت مآب ملا خزانی که از
فصحای شعرا و از مشاهیر مادحین حضرت شاه اولیاست در تجمل و زینت تن
و کوشش در آرایش بدن مبالغه بیحد مینموده و در زمان سیر در کوچه و
بازار بر مرکب رهوار سوار میشده و با شاطر و رکابدار و متابعان بسیار
تردد میفرموده وقتی عالم ربانی یعنی محقق ثانی مؤید بتایید حضرت
ذی الجلال شیخ علی بن عبد العال علیه رحمة الله الملک المتعال با ملای مشار
الیه میگوید که حضرت مولانا خود میدانید که مولای ما و شما جامهٔ مرقع می
پوشیده و در لبس قمیص با غلام خود قنبر رعایت جانب تسویه میفرموده
و گمان نبری که مراد من از این سخن آنست که پوشیدن البسه فاخره روا نیست

حاشا مطلب تحقیق است که ایا از حد در گذرانیدن زبود و زینت و تشبه
باهل تجبر و حشمت برای چیست ملای مومی الیه در جواب شیخ عالیجاه می
گوید که این بجهت دفع شماتت دشمنان خدا و اعتبار در نظر مردمان در باطن
ناپیناست و بدیهه‌گو این دو بیت را از خاطر عاطر بزبان بلاغت نشان میرسانند
و بر انصدر نشینن محافل معارف میخواند **نظم** خلق ظاهر بین اگر بینند
بشمین جامه‌ام، مینمایندم که باب سار بابی آمده، با عصای نقره و با
کفش و فش هر جا روم، میجهند از جا که مولانا خرابی آمده، و دینکه رسم و
عادت اکثر جهانیان این بوده که بظاهر نگرند و در امور تابع یکدیگر شوند
شکی نیست و دلیل بر اینمطلب حکایت شیخ محمد علی مشهدی و عبدالله تجنن عاقل
را کافیست در واقع در اصفهان افضل و اعبد و اعلم و ازهد از شیخ محمد علی
مذکور کسی نبود آن میلی که عوام باو کردند بکدام یک از علما و فضلا و زهاد
و عباد عصر کرده بودند جمعی از اهل خبرت که بر حال آن پیشاهنگ قافله [illegible]
اطلاع داشتند میدانستند که مدار آن مخرب دین بر افترا زدن بر خدا و مصطفی
و ائمه معصومین بود و در مسجد بغناوسر و داشتغال مینمود و آنکه
جمعی کثیر از عدول مؤمنین و ثقات اهل دین محضر در کفرش قلمی نمودند

یکی از

یکی از فریفته شدگان از و بر نگشت بلکه رغبت ایشان بآن شیطان آدمیان
بعد از اتمام محضر از حد در گذشت عوام را چکار با قول علمای دین دار و
محضر است، نظر ایشان بر قطار شتر و طویله اسب و استر است **شعر** چه توان کرد
تا جهان بوده، این طریق جهانیان بوده، انواع آزار بنوح پیغمبر علیه السلام میرسانیدند
و بکوس الله ساحری میگویند حبیب خدا را بجنون و شاعری و دروغگویی و
ساحری نسبت میدادند و سر در قدم مسیلمهٔ کذاب مینهادند **شعر** چکنم دیده جهان
کور است، چون زیم گوش روزگار کر است، شکر و قند را رواجی نیست، در بازار
شلغم و کتر است، و چون دیدند اهل روزگار که ملایی مکار دیا یکی از عابدان
کج سلیقه کج رفتار میل بعبدالله تجنن نمود و آنملعون ساخته کفر گفتار را که کمتر است
از جیفه و مردار و از سلک کافر تتار بولایت و قطبیت ستود عوام کالانعام
فریب خوردند و آن طور بدبخت فاسد عقیده بجلی را از اولیا شمردند **شعر**
چه توان کرد قحط انسانست، عرصه دهر پر ز گاو خر است، خر و گاو هر شناختن
هیهات، بیش خرکاه و جو به از گهر است، خر بتعلیم میشود انسان، لا ولیکن خر
همیشه خر است، هر که دنیا خواهد میباید سالوسی و دکانداری و عام فریبی و
مکاری پیشه کند هر هوشمند که خواهد که بر حال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود

کتاب نصیحة الکرام و فضیحة اللئام که حضرت افادت و افاضت پناه
یگانهٔ ایام محمد بن نظام الدین محمد المشهور بعصام انتخاب نموده
از کتاب جناب عدالت مآب مؤید بتاییدات حضرت قادر غافر
ملا محمد طاهر مطالعه نماید و اگر خواهد که ان متحتن ملحد را بشناسد
اراذل العاقلین و اخزاء الجاهلین را که این کمترین نوشته بنظر در آورد مجملاً
از عوام کالانعام متوقع تمیز بودن از حنظل حلاوت عسل چشم داشتن
و بنیشکر خار در ودن و بخفاش آفتاب نمودن و بغراب آب پیوستن
لهذا در نوشتن این رساله اهمال میورزید تا در شب چهاردهم ماه شعبان
سال هزار و هشتاد و یکم خوابی دید که در اوایل روزی که متصل بآن شب
بود بتاویل ان رسید و بنوشتن این رساله مامور گردید پس بحفظ چهل
حدیث که بیشتر در نظر داشت پرداخت و بر خود لازم ساخت که مهما امکن
هر حدیثی را که فضل بن شاذان علیه الرحمة و الغفران در روایت ان منفرد
باشد و مؤیدات آن حدیث را نباشد نقل ننماید و باید که ناظر و مطالع و
قاری و سامع این رساله بدانند که درین اوراق هر جا که آخوند مرحوم مذکور
کرده مراد ملا محمد تقی بن ملا مجلسی و هرگاه حضرت آخوند قلمی شود مطلب

فرزند

فرزند سعادتمند او ملا محمد باقر خواهد بود و این اربعین را بکفایة المهتدی
فی معرفة المهدی موسوم گردانید و التوکل علی الله الملک المجید الحدیث
الاول — قال الشیخ الکامل العادل العابد الزاهد المتکلم الجلیل الفقیه
النحریر النبیل الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل برد الله مضجعه و جعل
فی الفردوس الی الائمة الطاهرین مرجعه فی کتابه الموسوم باثبات الرجعة
حدثنا محمد بن اسمعیل بن بزیع رضی الله عنه قال حدثنا حماد بن عیسی قال
حدثنا ابراهیم بن عمر الیمانی قال حدثنا ابان بن ابی عیاش قال حدثنا سلیم بن
قیس الهلالی قال قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد
و ابی ذر شیئا من تفسیر القرآن و الاحادیث عن النبی صلی الله علیه و آله غیر و ابو
ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعته منهم و رأیت فی ایدی
الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و الاحادیث عن النبی صلی الله علیه و آله و انتم
تخالفونهم فیها و تزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی الله
و رسوله صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القرآن بآرائهم قال فقال
علی علیه السلام قد سئلت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا
و کذبا و ناسخا و منسوخا و خاصا و عاما و محکما و متشابها و تحفظا و توهما

وقد كذب على رسول الله صلّى الله عليه وآله في عهده حتّى قام خطيباً فقال
ايها النّاس قد كثرت الكذب علىّ فمن كذب علىّ متعمّداً فليتبوء مقعده من النّار
ثم كذب عليه من بعد ما اكثر ممّا كذب عليه في زمانه وانّما اتاكم الحديث من اربعة
ليس لهم خامسٌ رجل منافق مظهر للايمان متصنّع بالاسلام لا يتأثّم ولا يتحرّج
ان يكذب على رسول الله صلّى الله عليه وآله متعمّداً فلو علم النّاس انه منافق كذّاب
لم يقبلوا منه ولم يصدّقوه ولكنّهم قالوا هذا رجل من اصحاب رسول الله صلّى
الله عليه وآله وسمع منه فاخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبر الله عن
المنافقين بما اخبر ووصفهم بما وصف فقال عزّ وجلّ فاذا رايتهم تعجبك
اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كانّهم خشب مسنّدة ثمّ تقرّبوا الى الائمّة
الضالّة والدّعاة الى النّار بالزّور والكذب والبهتان فولّوهم الاعمال و
حملوهم على رقاب النّاس واكلوا بهم الدّنيا وانّما النّاس مع الملوك والدّنيا
الّا من عصمه الله تعالى فهذا احد الاربعة وسمع رجل آخر من رسول الله
صلّى الله عليه وآله شيئاً ولم يحفظ على وجهه ووهم فيه ولم يتعمّد كذباً فهو في
يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول سمعته من رسول الله صلّى الله عليه و
آله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انّه وهم لرفضه ورجل

ثالثٌ سمع من رسول الله صلّى الله عليه وآله شيئاً امر به ثم نهى عنه او سمعه
نهى عنه شيئ ثمّ امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يعلم النّاسخ فلو علم انّه
منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه ورجل
رابع لم يكذب على رسول الله صلّى الله عليه وآله وهو مبغض للكذب خوفاً
من الله تعالى وتعظيماً لرسوله صلّى الله عليه وآله لم ينس بل حفظ ما سمع
على وجهه فجاء به لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم النّاسخ والمنسوخ فعمل بالنّاسخ
ورفض المنسوخ ويعلم انّ امر النبىّ صلّى الله عليه وآله كامر القرآن وفيه كما في
القرآن ناسخ ومنسوخ وخاصّ وعامّ ومحكم ومتشابه وقد كان يكون من
رسول الله صلّى الله عليه وآله الكلام له وجهان كلامٌ عامٌّ وكلامٌ
خاصٌّ مثل القرآن قال الله تبارك وتعالى ما اتكم الرّسول فخذوه وما
نهكم عنه فانتهوا فاشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسول
الله صلّى الله عليه وآله وليس كلّ اصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله
كان يسئله عن الشئ وكلّ من يسئله عن الشئ فهم وكل من يفهم يستحفظ
وقد كان فيهم قوم لم يسئلوه عن شئ قطّ وكانوا يحبّون ان يجيء الاعرابي
الطارى او غيره فيسال رسول الله صلّى الله عليه وآله وهم يستمعون وكنت

ادخل عليه صلى الله عليه وآله في كل يوم دخلة وفي كل ليلة دخلة فيخليني فيها
يجيبني بما اسئل وادور معه حيث ما دار قد علم اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري وربما كان ياتيني
رسول الله صلى الله عليه وآله في بيتي وكنت اذا دخلت عليه في بعض منازله
اخلابي واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة لم يقم عني
فاطمة ولا احدا من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت ونفدت
مسايلي ابتداني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية من القرآن
الا اقرانيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تاويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها
ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها وظهرها وبطنها ودعا الله ان يعطيني
فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما املاه علي وما ترك
شيئا علمه الله من حلال او حرام او امر او نهي او طاعة او معصية او شيء كان
او يكون ولا كتاب منزل على احد من قبله الا علمنيه وحفظته فلم انس حرفا
واحدا منها وكان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اخبرني بذلك كله
وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملاء قلبي علما وفهما وحكما ونورا
وكان يقول اللهم علمه واحفظه ولا تنسه شيئا مما اخبرته وعلمته فقلت له ذات

يوم

يوم بابي انت وامي يا رسول الله منذ دعوت الله بما دعوت لم انس شيئا ولم
يفتني شيء مما علمتني وكل ما علمتني كتبته افتتخوف علي النسيان فقال يا اخي لست
اتخوف عليك النسيان اني احب ان ادعو لك وقد اخبرني الله تعالى انه قد
اجابني فيك وفي شركائك الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته وطاعتي
وقال فيهم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم قلت
من هم يا رسول الله قال الذين هم الاوصياء بعدي والذين لا يضرهم خذلان
من خذلهم وهم مع القرآن والقرآن معهم لا يفارقونه ولا يفارقهم حتى
يردوا علي الحوض بهم ينتصرون امتي وبهم يمطرون وبهم يدفع البلاء
وبهم يستجاب الدعاء قلت سمهم لي يا رسول الله قال انت يا علي اولهم ثم ابني
هذا ووضع يده على راس الحسن ثم ابني هذا ووضع يده على راس الحسين
ثم سميك ابنه علي زين العابدين وسيولد في زمانك يا اخي فاقراه مني
السلم ثم ابنه محمد الباقر باقر علمي وخازن وحي الله تعالى ثم ابنه جعفر الصادق
ثم ابنه موسى الكاظم ثم ابنه علي الرضا ثم ابنه محمد التقي ثم ابنه علي النقي ثم ابنه
الحسن الزكي ثم ابنه الحجة القايم خاتم اوصيائي وخلفائي والمنتقم من اعدائي
الذي يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما والله اني لاعرفه يا سليم

حین یبایع بین الرکن والمقام واعرف اسماء انصاره واعرف قبایلهم قال
محمد بن اسمعیل ثم قال حماد بن عیسی قد ذکرت هذا الحدیث عند مولای ابی عبد
الله علیه السلام فبکی و قال قد صدق سلیم فقد روی لی هذا الحدیث ابی عن ابیه
علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی علیهم السلام قال قد سمعت هذا الحدیث
عن ابی امیر المؤمنین علیه السلام حین سأله سلیم بن قیس شیخ مذکور در کتاب مزبور
باین سند از خلل خالی که فی الحقیقه سندیست صحیح عالی روایت میکند از سلیم
بن قیس هلالی که او گفت گفتم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من شنیدم از
سلمان فارسی و مقداد و ابی ذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله
علیه وآله غیر انچه در دستهای مردمانست بعد از ان شنیدم از شما تصدیق
انچه شنیده بودم آنرا از ایشان و دیدم در دستهای مردمان چیزهای بسیار
از تفسیر قرآن و از احادیث منقوله از پیغمبر صلی الله علیه وآله و حال انکه شما
خلاف مینمایید ایشانرا دران و زعم شما آنست که کل آن باطل است ایا مردمانرا
برینوجه دیده و دانسته اید که دروغ بر بندند بر خدا و رسول او صلی الله
علیه وآله از روی عمد و تفسیر کنند قرآنرا برایها و اندیشهای خود راوی میگوید
که پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سؤال کردی پس بفهم جواب را بدرستی

که انچه

که انچه در دستهای مردمانست از تفسیر و حدیث همه حق نیست و تمام باطل هم نیست
بلکه بعضی حق است و بعضی باطل و بعضی راست است و بعضی دروغ و بعضی
ناسخ است و بعضی منسوخ و بعضی خاص است و بعضی عام و بعضی محکم است
و بعضی متشابه و بعضی محفوظ است و بعضی موهوم و بتحقیق که در عهد پیغمبر
صلی الله علیه وآله دروغ بستند بر آن سرور تا بحدی که آنحضرت برخواست بخطبه
خواندن و فرمود که ای مردمان بدرستی که بسیار شد دروغ بستن بر من پس هر کس
دروغ بر بندد بر من از روی دانستگی و عمد پس میباید که جای بودن خود را
در جهنم مقرر و معین سازد بعد از رحلت آنحضرت دروغ بستند ارباب
نفاق و شقاوت بر آن برگزیده حضرت عزت بیشتر از آنچه در زمان حیاتش
بر و بسته بودند و جز این نیست که می آید و میرسد حدیث بشما از چهار کس و
راویان حدیث بر چهار قسم میباشند که پنجم نیست ایشانرا اول مردیست از
اهل نفاق که مظهر ایمان و متصنع باسلام است یعنی اظهار ایمان میکند و اسلام
را بر خود می بندد و گناه کار نمیداند خود را در انکه افترا زند و دروغ بر بندد
بر رسول خدا صلی الله علیه وآله اگر مردمان میدانستند که او منافق و دروغ
گوی است قبول نمیکردند از و قول او را و تصدیق نمینمودند او را و لیکن

کفتند که مردیست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله او را دیده و ازو
شنیده و حال انکه نمیدانند حال او را بتحقیق که خبر داد حضرت الله تعالی از حال
منافقین بانچه خبر داد و وصف کرد ایشانرا بانچه وصف کرد پس فرمود حضرت
معبود که فاذا رایتهم تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده
پس نزدیکی جستند آن منافقان دروغکوی بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و
آله با امامانی که کمراهانند و دعوت کنند کان باتش سوزانند بسبب دروغ
و کذب و بهتان پس معتولی اعمال ساختند و والی و حاکم کردانیدند آن بدبختان
را و ایشانرا بر کردنهای مردمان بار کردند یعنی مسلط کردند ایشانرا بر مردمان
و خوردند دنیارا بوسیله ایشان یعنی تصرف در دنیا بهمرسانیدند و چنین
نیست که مردمان با ملوك اند و با دنیا یعنی ملوك را تابع و بدنیا مایل اند مکر
کسی که خدای تعالی اورا از میل بملوك و محبت دنیا نکاه دارد و این راوی
منافق کاذب مایل بدنیا یکیست از آن چهار راویان حدیث حضرت مصطفی
صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیا دویم از ایشان مردیست که
شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزیرا اما بران وجهی که شنیده
حفظ نکرده است و دران کمان کرده و در خاطرش توهمی راه یافته و تعمد در کذب

نموده و دانسته دروغ بر پیغمبر صلی الله و آله نبسته بلکه کمان برده که درست
یاد کرفته و پنداشته که نیك محافظت آن نموده و آنحدیث در دست اوست و عمل
بمضمون آن مینماید و آنرا روایت میکند و میکوید آنرا از رسول خدا صلی الله علیه
و آله شنیده ام پس اکر مسلمانان بدانند که او کمان غلطی کرده ازو نمی پذیرند
روایتش را قبول نمیکنند و اکر خود بداند که کمانش باطل است هر آینه ترك می کند
آنرا و نه عمل بآن میکند و نه در صدد روایتش در می آید سیم مردیست که
شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزیرا که امر کرده است بآن و بعد
از آن نهی فرموده است از آن یا انکه شنیده است که آنحضرت نهی فرموده از
چیزی و بعد از ان امر بآن فرموده و حال انکه او نمیداند و خبری از ان ندارد پس
بیاد کرفته و حفظ کرده منسوخ آنرا و ندانسته آن ناسخ را پس اکر بداند که انکه او
بیاد کرفته منسوخ است هر آینه ترك میکند آنرا و اکر بدانند مسلمانان هر کاه
که بشنوند آنحدیث را ازو که آن منسوخ است ایشان نیز ترك آن مینمایند
چهارم آن کسیست که دروغ نبسته بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دروغ
کفتن را دشمن است از جهت ترسی که از خدای تعالی دارد و تعظیمی که رسول
خدایرا صلی الله علیه و آله مینماید و ترس از خدا و بزرك داشتن حضرت

مصطفی را صلی الله علیه وآله واجب و لازم میشمارد و فراموش نکرده آن
حدیث را و سهو از و سر نزده بلکه بر همان وجهی که شنیده آن حدیث را بیاد گرفته
پس روایت کرده است آنرا همچنانکه شنیده و بران چیزی بیفزوده و چیزی
از ان کم نکرده و دانسته است ناسخ و منسوخ حدیث را و عمل بناسخ کرده و منسوخ
را واگذاشته و میداند که امر پیغمبر و حدیث آن سرور صلی الله علیه وآله همچو امر
قرآنست و همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه میباشد
در احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز میباشد و بود اینکه از رسول خدا
صلی الله علیه وآله کلامی صادر میشد که آنرا دو وجه بود و کلامی بر زبان
مبارکش جاری میگشت که عام بود و کلامی میفرمود که خاص بود مثل قرآن
وخدای تعالی فرموده در کتابش ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا شما را بآن فرا گیرید آنرا و هرچه نهی کند شما را
از آن ترک آن کنید پس مشتبه شد کار بر انکسی که نشناخت و ندانست که چه
خواسته اند خدا و رسول او صلی الله علیه وآله و مراد ایشان از ان کلام چه بوده
و همچنین نیست که تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنحضرت سؤال
میکردند و هر کس که سؤالی میکرد جواب آنرا میفهمید و هر که میفهمید بیاد

نگاه

نگاه میداشت و بودند در میان اصحاب آنحضرت قومی که هرگز از آنحضرت چیزی
نمیپرسیدند و از کاهلی سؤالی نمیکردند و دوست میداشتند که اعرابی تازه
یا غیر او بیاید و از آنحضرت سؤالی نماید و ایشان بشنوند و من داخل منزل
رسول خدا صلی الله علیه وآله میشدم هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه و خلوت
میکرد برای من و با آنحضرت میگشتم هر جا که میگردید و اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه وآله میدانند که بغیر از من با هیچ کس آنحضرت باینطریق سلوک
نمیفرمود و بسیار بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله بخانه من می آمد و آن
مجالست و مکالمت در خانه من واقع میشد و من هرگاه داخل بعضی از منازل
آنحضرت میشدم خلوت میکرد از برای من و بر میخیزانند زنان خود را و بغیر از
من کسی نزد آنحضرت نمیماند و چون آنحضرت می آمد بمنزل من از برای خلوت
کردن بر نمیخیزانید از پیش من فاطمه را و نه یکی از فرزندان مرا و هرگاه میپرسیدم
از و جواب میگفت مرا و چون خاموش میشدم و تمام میشد مسائل من آنحضرت
بنیاد میکرد بسخن گفتن با من و هیچ آیه از قرآن فرود نیامد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله الا آنکه خواند و املا نمود آنرا بمن و نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم نمود
مرا و یاد من داد تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام

وظاهر و باطن آن آیه را و از خدا درخواست که عطا نماید بمن فهم وحفظ آن آیه را
و فراموش نکردم هیچ آیه از کتاب خدای تعالی و هیچ علمی را که املا فرموده بود آنرا
بمن و ترك نکردو وانکذاشت چیزیرا که خدای تعالی بیاد آنحضرت داده بود از حلال
وحرام وامر ونهی وطاعت ومعصیت یا چیزیرا که پیش ازین بوده یا بعد ازین
خواهد بود یا کتابی را از کتب سماوی که قبل از آنحضرت بر یکی از پیغمبران فرود
آمده الا انکه تعلیم داد آنرا بمن وحفظ کردم آنرا و فراموش نکردم یکحرف را
از آن وچون رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر میداد بکل آن دست میکذاشت
بر سینه من و دعا میکرد از برای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم و فهم
وحکمت ونور ومیکفت ای پروردکار من تعلیم ده او را و بیاد ده او را
و محو مکردان از خاطر او چیزیرا از آنچه خبر داده ام و تعلیم نموده ام او را پس
کفتم یکروزی که پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا از آن وقتی که دعا
فرموده در حق من و از خدا درخواسته آنچه درخواسته خبر داده ام
فراموش نکرده ام وچیزی از من فوت نشده از آنچه تعلیم نموده مرا وحال انکه
آنچه تعلیم نموده مرا ننوشته ام آنرا آیا میترسی بر من از فراموش کردن پیغمبر
صلی الله علیه وآله فرمود که ای برادر من نمیترسم بر تو از فراموشی دوست

میدارم

میدارم که دعا کنم از برای تو و بتحقیق که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که
مستجاب کرده دعای مرا در حق تو و در حق شرکای تو آنانکه قرین کرداینده است
خدای تعالی فرمان برداری ایشان را بفرمان برداری خود و فرمان برداری
من و فرموده در شان ایشان که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم کفتم کیستند ایشان ای رسول خدا فرمود آنانکه اوصیایند
بعد از من و آنانکه مضرت نمیرسانند ایشانرا فرو کذاشتن انکسی که فرو کذارد
ایشانرا و ایشان بر قرآن اند و قرآن با ایشان و ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن
از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بسبب ایشان نصرت
مییابند امت من و باران میبارد بر ایشان و بسبب ایشان دفع میشود بلا و
مستجاب میشود دعا کفتم بنام ایشانرا یاد کن از برای من ای رسول خدا آن
حضرت فرمود که تو یا علی اول ایشانی بعد از تو این فرزند من و دست کذاشت
بر سر حسن و بعد از و این فرزند من و دست کذاشت بر سر حسین بعد از و
هم نام پسر او علی که زینت عابدانست و زود باشد که متولد شود در زمان
تو ای برادر من پس بخوان او را از من سلام بعد از و پسر او محمد که شکافنده
علم من و خازن علم خدا است بعد از و پسر او جعفر که صادق است لقب او

بعد ازو پسر او موسی که موصوف است بکاظم بعد ازو پسر او علی که مشهور است
برضا بعد ازو پسر او محمد که ممدوح است بتقی بعد ازو پسر او علی که ملقب است
بنقی بعد ازو پسر او حسن که معروفست بزکی بعد ازو پسر او حجة الله القایم
که خاتم اوصیا و خلفای من و انتقام کشنده از اعدای من است انکه پر کند
زمین را از عدل و داد بخدا سوکند ای سلیم که میشناسم و میدانم او را در
ان هنکام که بیعت کنند با او در میان رکن و مقام و میدانم نامهای انصار
او را و میدانم و میشناسم قبیلهای انصار او را محمد بن اسمعیل کفت که بعد از
آن حماد بن عیسی کفت که ذکر کردم اینحدیث را نزد مولای خود حضرت ابی
عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلم آنحضرت کریست و فرمود که راست
کفت سلیم بن قیس روایت کرد اینحدیث را پدر من از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی علیهم السلم که آنحضرت فرمود که شنیدم اینحدیث را
از پدرم امیر المؤمنین علیه السلم در آن هنکام که سؤال کرد ازو سلیم بن قیس
بیشتر اینحدیث شریف را محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره در کتاب
کافی و تمام آنرا ابن بابویه رحمة الله علیه در اواخر کتاب اعتقادات با اندک
زیادتی و کمی و اختلاف عبارتی روایت کرده اند زمره مؤمنان و کافه موقنان و متقیان را

ازینحدیث

از اینحدیث شریف فایدها حاصل است بلکه سایر ناصبیان نیز اکر بقدم انصاف
پیش آیند و تعصب باطل را برکنار نهند یکی از ان فواید آنست که کوش زد
اهل خلاف میکردد و یقین ارباب یقین می افزاید که خلفای حضرت
سید المرسلین منحصر اند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
دیکر انکه معلوم میکردد که مانند قرآن احادیث حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه میدارد دیکر
انکه قرآن ظاهری و باطنی دارد و باید دانست که معانی باطن قرآنرا تاویل
میکویند و علم آن مخصوص است بخدای تبارک و تعالی و پیغمبر و ائمه اثنی
عشر علیهم السلم و بغیر ایشان کسی بران مطلع نیست و آیه کریمه و ما یعلم تاویله
الا الله و الراسخون فی العلم شاهد برین مدعا کافیست و پر ظاهر است که هر کاه
در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدینان دروغ بران سرور عالمیان می بسته اند
بعد از وفات آنحضرت ارباب نفاق افترا بیشتر نموده اند لهذا مؤالف و مخالف
حدیث را منقسم بچند قسم ساخته اند جمعی از علمای سنی کفته اند حدیث بر سه
قسم است صحیح و حسن و ضعیف و آن سه قسم را متنوع بشصت و پنج نوع کرده اند
و بعضی از ایشان کفته اند حدیث را الی ما یحصی تنویع میتوان نمود و بعضی هم

ازیشان گفته اند که در نفس الامر حدیث یا صحیح است یا ضعیف و اگر باصطلاح
محدّثین قائل شویم از شصت و پنج نوع البته بیشتر خواهد بود امّا قدمای
علمای امامیّه را رضوان الله علیهم اجمعین اصطلاحی بوده و شرح آن
طولی دارد و متأخّرین ایشانرا از زمان علّامهٔ حلّی علیه الرّحمه تا بزمان ما
اصطلاحی دیگر است و ایشان در حدّ خبر متواتر خلاف کرده اند و حق اینست
که حدّ معیّنی ندارد و نظر باخبار آحاد گفته اند که اصول حدیث چهار است
صحیح و حسن و موثّق و ضعیف بنابر انکه قوی را داخل حسن گرفته اند و جمعی از
علمای فرقهٔ ناجیه گفته اند اصول و فروع حدیث مجموع سی نوع است و در حجّیت
خبر واحد سلیم الطّریق خلاف کرده اند و انانکه آنرا حجّت میدانند اکثر بر آنند
که افاده ظنّی میکند و بی شك قول مدّعی قطع مکابره است و شواذ را اعتبار
نکرده اند و درین باب سخن بسیار است و مقام گنجایش زیاده برینکلام ندارد
پس عوام که از مضمون حدیث مذکور و اصطلاح محدّثین و انواع حدیث و
احکام و قواعد ان بیخبرند هرگاه اخبار متضادّه بر بینند و بشنوند حیران می‌شوند
و بسیار باشد که آن حیرت ایشانرا بضلالت کشانند و ازین جهت است که
بعضی از عوام میشنویم که میگویند این کتابی که حضرت آخند ملّا محمّد قلی

و لد ارشد ملّا محمّد تقی بن ملّا مجلسی در رجعت نوشته مارا فاسد عقید
ه کرده چه معنی دارد که امامان معصوم برخلاف هم بلکه برخلاف قرآن سخن
گویند لهذا این شکسته ذکر حدیث مزبور و مجملی از اصطلاح محدّثین خاصّه
و عامّه نمود تا ضعفای شیعه تسلّی یابند و بدانند که هرچه آنرا حدیث نام
کنند محل اعتبار نخواهد بود و بعد ازین سقم و صحّت بعضی از مقالات و
روایات بعضی از مؤلّفین مبیّن خواهد شد انشاء الله تعالی پس آنها که دعوای
علم کنند و خواهند کتابها و رسالها تألیف نمایند که در میان عوام شهرت کند
باید که ذکر اخبار متضادّه را واگذارند یا توفیق بین المتضادّین اگر توانند
بنموده باشند و حدیث شاذّ ضعیف السّند مرموز المتن را التخوشامد گفتن
نسازند و انکه حضرت آخند ملّا محمّد باقر بن ملّا محمّد تقی بن ملّا مجلسی در اوایل کتابی
که در رجعت نوشته اند فرموده اند آنچه مختصر آن اینست که دو حدیث بنظر
رسید و بخاطر فاتر رسید که ترجمه آنرا با دوازده حدیث دیگر بموقف عرض رساند
و بعد از ان بر سر نقل ان دو حدیث رفته فرموده اند که حدیث اوّل
شیخ عالی مقدار محمّد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدّثین است در کتاب غیبت
بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمّد بن علی

باقر علوم الانبیاء والمرسلین فرمودند کانّی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحقّ
فلا یعطون ثمّ یطلبونه فلا یعطونه فاذا راو ذلك وضعوا سیوفهم علی عواتقهم
فیعطونه ما سئلوا فلا یقبلونه حتّی یقوموا ولا یدفعونها الّا الی صاحبکم قتلاهم
شهداء و بعد از آن رحمکم الله ترجمه فرموده اند برینوجه که کویا می بینم کروهی را
که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بآن دعوت
نمایند پس از یشان قبول نکنند پس بار دیکر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون
این را ببینند شمشیرهای خودرا بر دوشها بکذارند و جهاد کنند پس مردم
بدین حق درآیند پس ایشان باین راضی نشوند تا انکه بر ایشان والی و پادشاه
شوند وان پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی ندهند مکر بصاحب شما
یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و بعد ترجمه تاویل فرموده
کفته که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را
طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت بغیر از سلسله
علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود مکر حضرت اخند دانسته اند که همچنانکه قرآن را برای خود
تفسیر کردن ممنوع است حدیث را بمدعای خود معنی کفتن نامشروع است
آیا درین حدیث شاذ ضعیف السند حضرت آخند هیچ فکر نکردند که اینجا معنی

که بیرون

که بیرون آمدند از مشرق اکر مسلّم دارد کسی که با در ینمقام بمعنی من است و دو
مرتبه طلب حق کردند و مردمان بایشان ندادند و آخر که بایشان دادند ایشان قبول
نکردند چنانکه مفاد اینحدیث است ایشان کیان بودند حال انکه ترجمه حضرت آخند
نسبت بعبارت اینحدیث بی نقصان و زیادت و مغایرتی نیست چنانکه اشاره
بآن وقوع یافت آیا ادراک درّاک حضرت اخند از کجا جزم نموده که حرف با که
بر سر لفظ مشرق درآمده بمعنی من است چرا نتواند بود که بمعنی فی باشد و نمی
دانم که درینحدیث عبارت دین از کجا بیرون می آید ظاهر است که حضرت آخند
نفهمیده که اکر مراد دین حق باشد معنیش این خواهد بود که مردمان دین حق را
بایشان دهند و ایشان قبول نکنند و آخر رکاکت این عبارت بر هیچ صاحب
بصیرت پوشیده نخواهد بود و حاشا که قول معصوم برینوجه باشد که حضرت
آخند فهمیده اند اکر حضرت آخند سواد نداد ندچه شود که تکبّر را بر کنار کذارند
و چند روزی بنزد ملّای مکتبداری دفتر صرف و نحوی بخوانند و تا سواد
خوان و مستعد نشوند دخل در حدیث نکنند که با عدم سواد و استعداد
کمال بیدیانتیست دخل در حدیث کردن واکر سواد دارند و تعمّد نموده اند
برای دینار جر منفعت معنی حدیث را تغییر میدهند این معنی بخاطر نمی رسد

وصلاح است ومنافی عدالت واز شق اول وزر و بال بر پشتش و بعد از انکه
کسی از برای دنیا اینطور حدیثی را بمدّعای خود ترجمه نماید باید آنرا بزوجهی
بسازد که ارباب فضل را پسندیده آید عرض می رکه از اصطلاحات علمی خبری
ندارند کول زدن هنر نیست بلکه غایت بی حرمتی است و هرگاه کسی را حال
این باشد که خواهد از برای دنیا پادشاه شیعه را فریب دهد اگر قصدش
از واعظی و پیشنمازی آن باشد که عوام النّاس را بفریبد از و دور نخواهد
بود بر عالمیان ظاهر است که شاه جنّت مکان فردوس آشیان شاه اسمعیل حسینی
موسوی بهادرخان انار الله برهانه از گیلان بیرون آمده در اندک
وقتی بلاد ایران را از لوث وجود مخالفان پاک ساخت و گیلان نیز از
بلاد شرقیست و نیز در طرف شرقی مکّه و مدینه واقع است و میتوان گفت
که خروج آن عالیمقدار از تبریز بود که از آنجا بجانب شیروان توجّه فرمود
وجمعی را از دشمنان که در آن حدود بودند مستأصل نمود آیا حضرت آخوند
تأمّل فرموده اند در آن حدیثی که چندین تن از علمای امامیّه رحمة الله
علیهم اجمعین نقل کرده اند چنانکه بر متتبّع ماهر ظاهر است یکی از ایشان
شیخ طبرسیست رحمة الله علیه که در کتاب احتجاج روایت کرده چند کلمه از آن

کلام

کلام معجز نظام اینست که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرموده
فامّا من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً
لامر مولاه فللعوام ان یقلّدوه وذلک لا یکون الّا بعض فقهاء الشّیعة لا جمیعهم
فانّه من رکب القبایح والفواحش مراکب فسقة فقهاء العامّة فلا تقبلوا منه شیئاً
منّا ولا کرامة له وانّما کثر التّخلیط فیما یتحمّل عنّا اهل البیت لذلک لانّ الفسقة
یتحمّلون عنّا فیحرّفونه باسره لجهلهم ویضعون الاشیاء علی غیر وجهها لقلّة معرفتهم
وآخرون یتعمّدون الکذب علینا لیجرّوا من عرض الدّنیا ما هو زادهم الی نار جهنّم
یعنی فامّا از فقها کسی که نگاه دارنده باشد نفس خود را از ناشایست و حافظ
باشد دین خود را و مخالف باشد هوای خود را و مطیع باشد امر مولای خود را
پس مر عوام راست که تقلید او کنند و این نمیباشد مگر بعضی از فقهاء شیعه نه
همه ایشان پس بدرستی که آنکسی که مرتکب قبایح و فواحش میشود که مراکب فاسقان
فقیهان عامّه اند قبول مکنید از و چیزیرا از ما و نیست کرامتی او را و جزین نیست
که بسیار شد آمیزش در آن چیزی که متحمّل میشوند از ما اهل البیت یعنی اخبار از ما فرا
میگیرند حق و باطل در آن بسبب افترای فاسقان آمیزش یافته لانّ الفسقة یتحمّلون
عنّا یعنی از جهت آنکه فاسقان متحمّل میشوند از ما احادیث را از برای آنکه

تغییر و تحریف نمایند تمام آنرا بواسطه جهلی که دارند و میگذارند چیزها را بر غیر وجه
آن چیزها بسبب کمی و قلت معرفت ایشان یعنی اگر جاهل و نادان و خالی از صفت
عرفان نبودند اینطور کاری نمیکردند و دیگران بعمد دروغ بر ما می بندند تا
بوسیله ان بکشند بسوی خود از عرض و متاع دنیا الخ زیرا که آن توشه ایشانست
بسوی آتش دوزخ و حدیث شریف یا داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا
بالدنیا فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین بی ان ادنی ما انا صانع بهم
ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم مناسبت تمام بمقام دارد معنیش اینست که
حضرت ملک ودود خطاب بحضرت داود پیغمبر علیه السلم نموده فرمود که ای داود
واسطه مساز میان من و خود عالمی را که شیفته دنیا باشد پس بدرستی که ان گونه
عالمان راه زنند کسانی را که اراده بمن دارند بدرستی که ادنی جزائی که میدهم
ایشانرا آنست که شیرینی و حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان انتزاع مینمایم
و لذت راز گفتن خود را از قلوب ایشان برمیدارم و همچنین قول عیسی علیه السلم
که فرموده است بحق اقول لکم ان شر الناس لرجل عالم اثر دنیاه علی علمه فاحبها
و طلبها و جهد علیها حتی لو استطاع ان یجعل الناس فی حیرة و ماذا یغنی
عن الاعمی سعة نور الشمس و هو لا یبصرها کذلک لا یغنی عن العالم علمه اذا هو لم

یعمل

یعمل به ما اکثر ثمار الشجر و لیس کلها ینفع و لا یوکل و ما اکثر العلماء و لیس کلهم ینتفع
بما علم و ما اوسع الارض و لیس کلها یسکن و ما اکثر المتکلمین و لیس کل کلامهم یصدق
فاحتفظوا من العلماء الکذبة الذین علیهم ثیاب الصوف منکسوا رؤسهم الی
الارض یزوقون به الخطایا یطرفون من تحت حواجبهم کما ترمق الذئاب و
قولهم یخالف فعلهم و هل یجتنی من العوسج العنب و من الحنظل التین و کذلک
لا یثمر قول العالم الکاذب الا زورا و کل من یقول یصدق و ایضا آنچه در وصایا
و نصایح که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری را رحمة الله
علیه فرموده که یا اباذر ان شر الناس منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع
بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر من
ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة ازین باب است یعنی ای ابوذر
بدرستی که بدترین مردمان از روی منزلت نزد حضرت الله تعالی عالمیست که
منتفع نشود از علمش و هر کس طلب علم کند از برای انکه بسبب آن علم رویهای
مردمانرا بسوی خود کند بوی بهشت را نخواهد یافت ای ابوذر هر که طلب
علم کند برای انکه مردمانرا فریب دهد بوی بهشت نخواهد یافت اخبار درین
باب بسیار است اما ذکر زیاده برین منافی اختصار است و نزد مردم رشید ا

اظهر من الشمس فی رابعة النهار است که این صفت که ملکهٔ حضرت آخند شده
و در طبیعت آنجناب جایگیر گشته نه قاعدهٔ عدالت و پیشنمازیست بلکه طرفی
جهالت و کبوتربازیست که چنانکه کبوترباز همیشه در ترس و بیم است که مباد
کبوتری از و رمیده بر بام غیر نشیند پیشنماز و واعظی که شیفتهٔ دنیای دنیّت
و مدام در مقام عام فریبیست دایما دل در برش لرزانست که مبادا یکی از مریدان
و معتقدانش از و سر باز زند و بر پیشنماز و واعظ دیگر میل کند بر هوشمندان
جهان ظاهر و عیان است که آنکسی که پیشنمازی و واعظی لله میکند اگر در مسجدی
صد پیشنماز و واعظ باشند و اگر بغیر او پیشنماز و واعظی نباشد نزدش یک
سانست و اگر از روی فرض ملائی جامع شرایط حکم و فتوی باشد و در مسجدی
که او بامامت نماز مشغولی دارد کودکی امثله خوان در برابر او بنصیحت مردمان
پردازد و ایشانرا بطاعات و عبادات مرغّب و از مناهی و معاصی مرهّب گرداند
و صفات باری تعالی و نعوت انبیا و مناقب و فضایل ائمهٔ هدی علیهم السّلم
بگوش ایشان رساند ملاّی مذکور را تفاوت نخواهد کرد و بی تابی و اضطراب
از و سر نخواهد زد آخر سیّد بیچاره را که مدّتها در تحصیل علوم دینیه کوشش
نموده باشد و در حضور مثل ملاّ محمّد علی استرابادی سلّمه الله تعالی

دانشمند

دانشمند عادلی در مدّت یکسال فاتحة الکتاب را تفسیر کرده باشد تهدید
نمودن و گفتن بمسجد دیگر برو و ترك موعظه کردن در این مسجد کن و فکر کن
که بمیرزا حبیب چه خفّتها رسید آیا مناسبت بحال مدّعیان عدالت دارد فی
الحقیقه هرگاه بسبب ورود ملاّ محمّد محسن کاشی بمسجد جامع جدید سیّد نجیبی
شریف الطّرفین یعنی میرزا محمّد عبد الحسیب بمسجد جامع قدیم آید و در حکم
میهمان باشد اگر حضرت آخند پیشنمازی و واعظی را چند جمعه با و میگذاشتند
چه قصور داشت با خواجه زاده و مولازادهٔ خود عناد ورزیدن و از و در
دل گرفتن بمرتبهٔ که سالها بر آن گذشته و هنوز آن کدورت باقیست ظاهراست
که شرط عدالت نیست دیگر چیزها هست که مراد در نقل آن تأمّل است مگر بانیان
این مسجد را خاصه از برای اولاد و احفاد ملاّ مجلسی شاعر بنا کرده اند اگرچه
این اربعین در سال هزار و هشتاد و یکم از هجرت قلمی گشته امّا بجهت آنکه حضرت
آخند شاید در کار خود تأمّلی نماید در اواخر ماه شعبان سال هزار و هشتاد
و دویم این چند کلمه را اضافه این رساله کرد ابنده نمیدانم اکثر چیزهایی که حضرت
آخند مردمانرا بان پند میدهند خود بآن چرا عمل نمیکنند حضرت الله تعالی
همه را از خواب غفلت بیداری و از دام مکر و حیلهٔ شیطان رستگاری بخشد

١٠٨١

بمنّه وجوده مجملاً باید که حضرت آخوند در هیچ بابی غافل نشوند خصوصًا در ترجمه
کردن و تأویل نمودن حدیث و بدانند که جوهری در صحاح میگوید که الرجم
ان یتکلّم الرجل بالظّن قال الله تعالی رجمًا بالغیب یقال صار رجمًا لا یوقف
علی حقیقة امره ومنه الحدیث المرجّم بالتّشدید و تراجموا بالحجارة ای تراموا
بها و بعضی از مفسّرین درین مقام بتقریب استعاذه بعد ازانکه گفته اند
رجیم فعیلست بمعنی مفعول فرموده اند که میتواند بود که بمعنی فاعل باشد
چون در اصل رجم بمعنی رمی است ای الشّیطان رامی الخلایق الی بعید یعنی
مبعّدهم من قرب جوار الله و باز بر سر نقل جوهری رفته اند که در صحاح
میگوید و یقال قد ترجم کلامه اذا فسّره بلسان آخر و منه التّرجمان ولک ان
تضمّ التاء لضمّة الجیم فتقول تُرجمان و بعد ازان گفته اند فیعلم من هذا الترجمه
انّ من شان الشّیطان ان ترجّم کلام الانسان للانسان بلسان آخر فیجد له
سبیل الاغواء و یترجّم الکلام کاذبًا لینصرف من معناه الحقیقی الاوّلی بنوع
آخر یعنی پس معلوم میشود ازین ترجمه که از شان شیطانست که ترجمه کند کلام
مردم را از برای مردم بزبانی دیگر پس یافت میکرد از برای شیطان
راه گمراه کردانیدن و ترجمه میکند کلام دروغی را تا منصرف شود از معنی

حقیقی

حقیقی اوّلی بنوعی دیگر پس میگوییم که در ترجمه کلام معصوم هرگاه برخلاف
مراد معصوم باشد زیادتی هست که آن افترا زدن است بر معصوم و اگر
کسی بر امام معصوم افترا زند حقیقةً بر پیغمبر و بر خدا افترا زده زیرا که در
کتاب کافی حدیثی هست که حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود حدیثی حدیث
ابی و حدیث ابی حدیث جدّی و حدیث جدّی حدیث الحسین و حدیث
الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین
حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول الله عزّ و
جلّ یعنی حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدرم حدیث جدّ من است
و حدیث جدّم حدیث حسین است و حدیث حسین حدیث حسن است
و حدیث حسن حدیث امیر المؤمنین است و حدیث امیر المؤمنین حدیث
رسول الله است صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول خدای عزّ و
جلّ است و هرگاه از آیهٔ کریمه انّما ولیّکم الله و حدیث شریف من کنت مولاه
فعلیّ مولاه مبیّن و مبرهن باشد که پادشاهان ما ابقی الله دولتهم الی دولة
القایم علیه السلام خواجه زاده و مولازاده جمیع پادشاهان روی زمین اند
چه احتیاج است که کسی دست برین گونه احادیث زند و اینطور اخبار را تأویل

بر ینوجه کند اکر عیاذاً بالله بدست علمای مخالف افتد زبان بطعن علمای
امامیه دراز کنند و اینمعنی را بهانه کرده نزد عوام خود جمیع علمای شیعه را
بعدم قید و صلاح نسبت دهند **اما حدیث دیکر از ان دو حدیث** که اصل مطلب
حضرت آخند از نوشتن کتاب در رجعت ذکر آنحدیث بوده اینست
که حضرت آخند نقل فرموده اند از حضرت امام جعفر علیه السلم که کفت
اذا قام القایم بخراسان و علی ارض کوفان و ملتان وجاز جزیرة بنی
کاوان و قام قایم بجیلان و اجابته الابر و الدیلم و ظهرت لولدی رایات
الترك متفرقات فی الاقطار و الحرمات وکانوا بین هنات و هنات اذا
خربت البصره و قام امیر الامره فحکی علیه السلم حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت
الالوف و صفت الصفوف و قتل الکبش الخروف هناك یقوم الآخر و یثور
الثائر و یهلك الکافر ثم یقوم القایم المأمول و الامام المجهول له الشرف
و الفضل و هو من ولدك یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی ذرّ
یسیر یظهر علی الثقلین و لا یترك فی الارض الادنین طوبی لمن ادرك زمانه
و لحق اوانه و شهد ایامه حضرت آخند ترجمه اینحدیث را باینطریق نوشته اند
که هرکاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان

و بکذرد

و بکذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی
در کیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل ابر که در حوالی استراباد است
و دیلم که قزوین و حوالی آنست و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان
و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف و جنکها و فتنهای
عظیم ایشانرا رو دهد در وقتی که جنك کنند در بصره و برخیزد پادشاه
پادشاهان پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انداخته است
پس فرمودند که آنکاه که تهیه کرده شود چندین هزار لشکر و برکشیده
شود صفها و بکشد قوچ فرزند خود را در ان هنکام دیکری پادشاه شود
و طلب خون آن کشته کند و کافرانرا هلاك کرداند پس از زمانی قایم آل
محمد که عالمیان در آرزوی او یند ظاهر شود امامی که مردم قدرش را ندانند
یا پی بمکانش نبرند او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان
تست ای حسین وصف او نمیتوان کرد مثل او کجا بهم میرسد ظاهر شود در میان
دو رکن کعبه معظمه با جماعتی اندك و بر جن و انس غالب کردد و مردم دون
یعنی کافران و ظالمانرا از زمین براندازد خوشا حال کسی که زمان او را
دریابد و بروز کار دولت او برسد و در خدمتش حاضر کردد **بعد از این**

حضرت اخند فرموده اند که ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاده است
باملهای ترکان مثل چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان اشاره
است بشاه دین پناه رضوان مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الایمة الطاهرین
لهذا حضرت فرمود که از ماست و واو را فرزند یاد کرد و از میان خسروان روزکار
باین نسب عالیمقدار همین سلسلهٔ علیه ممتاز و سرافرازند و پادشاه پادشاهان
یا مراد همان خسرو خلد آشیان است یا دیگری از سلاطین اولاد او و کشتن
فوج فرزند خود را بگمان این حقیر اشاره است بشهادت شاهزاده عالی تبار
صفی میرزا نور الله مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است
بسلطنت سلطان علیین آشیان شاه صفی اول افاض الله علیه سابیب الغفران
وچون حدیث را اختصار کرده اند بعضی از وقایع بعد افتاده است انتهی
پس حضرت اخند درین حدیث شاذ ضعیف السند که اگر صحیح باشد از
متشابهات حدیث خواهد بود در مقام افاده درآمده اند و ذکر ملتان
در ترجمه فرموده اند چرا از معنی آن چشم پوشیده اند و زبان مبارک
از بیان در کام خاموشی کشیده اند کاش بیان میفرمودند که پادشاهی
که در خراسان خروج کرد و بر کوفه و ملتان غالب آمد و از جزیره بنی کاوان

کذشت

کذشت که بود اگرچه درین حدیث عبارت و قام منا قایم بجیلان واقع است
لیکن بسیار چیزها دارد که خوشامد گفتن را مانع است قطع نظر از ان کرده که با
حدیث اول مغایرت و منافات دارد بحسب معنی چرا که در آن حدیث مذکور بود
کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق و درین حدیث مسطور است که قام منا قایم بجیلان
و باید که حضرت اخند (بدانند که) نه همین برخلاف شریعت است اینطور حدیثها را نا
فهمیده یا بسبب اعراض دینوی بمقتضای خواهش خود معنی گفتن مخالف
آداب و رعایت حرمت است دست بر ینگونه اخبار زدن و با پادشاهان از
در غرور و فریفتن درآمدن و حال انکه پادشاهان ما را فضیلتی حاصل است
که غیر ایشانرا از سلاطین و ملوک جهان آن فضیلت حاصل نیست زیرا که ایشان
بدلیل حدیث و قرآن خواجه زاده و مولازاده جمیع پادشاهان جهانند
چنانکه مذکور گشت القصه در بعضی از نسخ که حضرت آخند نقل کرده شده (از خط شریف)
چنانکه ناسخ ضبط کرده بود ابر بروزن بصر بنظر رسید و در بعضی ابراد
بروزن اخبار و فرموده اند که در حوالی استراباد است صاحب قاموس میکوید
آبر کآمل بلد و جزیره بنی کاوان غیر معروفست و هیچکس تا یامروز دیلم را
قزوین نگفته بود فیروزابادی میکوید الدیلم جبل معروف وصاحب

دیو الادب میکوید الدّیلم جیلٌ من النّاس وجوهری مثل او میکوید وصاحب
اداة الفضلا میکوید دیلم نام ولایتیست وصاحب معرفته البلدان میکوید
دیلم نام شهریست که از آنجا تا بقزوین بیست و زراهست وهم او میکوید دیلم
مخفف دیلمانست وکسی را که بشهر دیلمان نسبت میدهند دیلمی میکویند چنانکه
کسی را که بشهر کاشان منسوب میسازند کاشی میکویند وصاحب تقاسیم الاقالیم
میکوید بلاد الدیلم بارض الجبال فیها خلق کثیر وهی متصلة بارض طبرستان
واین فقیر میکوید آل بویه را که طایفه اند از سلاطین عجم وابن بابویه رحمة الله
علیه معاصر بعضی از ایشان بود دیالمه کفتند بجهت آنکه بویه که جدّ ایشانست
از شهر دیلمانست و دیلمان که آنرا دیلم نیز میکویند از بلاد کیلانست و بشهر
لاهجان که آن نیز از شهرهای کیلانست نزدیک است **مجملا** چه میشد اگر حضرت
آخند از رایات متفرقات در اقطار وحرمات نشانی میدادند **وایا سبب**
چیست ... کرو کانوا بین هنات وهنات را معنی نکفته اند و شاید خربت
البصره باشد بخای معجمه که حضرت آخند از سواد تند بجای مهمله خوانده
باشند وبعد از خرابی بصره هر کاه حضرت آخند در معنی قام امیر الامر
تردد داشتند و از حکایت طویله مشار الیها بیخبر بودند نقل اینحدیث ضرور

بنود ولازم نبود اینحدیث را سبب خوشامد کفتن ساختن بعنوان دیکر کفتن خوشامد
ممکن بود واحتمال داشت که حکایت محدوفه و بعضی از وقایع بعد که خود
فرموده اند که افتاده اکر مذکور میشد ابهام مندفع میکشت وراه غرور
وفریفتن مسدود میکردید واکر حضرت آخند توضیح میفرمودند که جهرت
الالوف وصفت الصّفوف کی بوده ودر کجا رخ نموده چه قصور داشت
ومی باید که حضرة آخند از فصحا و بلغای زمان تحقیق نمایند که چند هزار لشکر
که در معنی جهرت الالوف نوشته اند معقول است بهمه حال از این چندین
هزار لشکر سر لشکری یا چهار لشکر را اکر تعداد فرمایند هیچ نقصان بفضل وکمال
ایشان ندارد وهر کاه بکمان حضرت آخند مطلب از قتل الکبش الخروف شاه
عبّاس باشد درینصورت صفی میرزا را شهید کفتن چه معنی دارد ظاهرا
حضرت آخند ندانسته اند که این خوشامد کفتن نیست بلکه سبّ وشتم نموده است
وحال آنکه قتل الکبش الخروف اینمعنی ندارد که قوچ فرزند خود را بکشد و آنکه
فرموده اند که پادشاه دیکر که طلب خون او نماید شاه صفیست با آنکه این
معنی موافقت با این نقل ندارد از عقل نیز دور است زیرا که هر کاه قاتل در
حیات نباشد از وچون طلب خون میکنند **دیکر حضرت آخند** از کجا دانسته

که یثور در اینمقام باین معنیست که طلب خون کند ظاهر است که حضرت آخند
ندانسته اند که یثور از ثور و ثوران مشتق است و معتل العین واوی باب
نصر است وانکه بمعنی طلب خون کردنست ثأر و ثؤرة است و مهموز است از باب
منع و مضارعش یثأر می آید بفتح همزه و علمای صرف کفته اند روا است که همزه را
بالف بدل کرده ثار یثار کویند و میتواند بود که یهلك بفتح یا باشد و حضرت
آخند از باب افعال پنداشته باشند و بر فرض تسلیم یهلك الکافر کی این معنی
دارد که کافر انرا هلاك کند اکر یهلك الکفار میبود آنچه حضرت آخند در
معنی نوشته اند بی معنی نبود **وانکه حضرت اخند** تغییر و تأویل اینحدیث را
بکمان صواب نشان خود منسوب ساخته اند مناسب حال مدعیان فضل
وکمال نیست اکر دست ازینطور کلامها بدارند و طریقه اهل یقین بدست آرند
از برای ایشان بهتر خواهد بود **وباید دانست** که فقیر را در باب اینحدیث احتیاج
بتحریر اینکلمات نبود از آنجهت که حضرت آخند از روی غفلت درین باب
خود خود را جواب کفته اند آنجا که فرموده اند چون راوی بسیاری از حدیث
را انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد مدعا از تنمیق این چند کلمه آکاهانیدن
ضعفای شیعه بود تا شاید مرتبه هر کسی را در علم بشناسند و بشهرت و
استقلال

استقلال کول نخورند **مجملا** اولی بحال حضرت ملا آنست که هرچه در هر
کتاب به بینند بی تحقیق و تأمل نقل نفرمایند بسیار چیزها در بعضی از کتابها
معتبر باشد که اعتماد را نشاید **از انجملهاست** انکه حضرت آخند علی رؤس الاشهاد
بتفصیل نقل فرموده اند فرود آمدن هاروت و ماروت را ببابل و عاشق
زنی شدن و شراب خوردن و بت پرستیدن و شخصی را بغیر حق کشتن و عذاب
دنیا از برای خود اختیار کردن و اهل بابل را سحر یاد دادن و در هوا معذب و
منکس و معلق شدن مکر حضرت آخند ندانسته اند که نزول ایشان بامر حق تعالی
و از جهت هدایت خلق بوده و نسبت معصیت بایشان دادن از مفتریات
نواصب و برخلاف مذهب ماست که ان وجوب عصمت ملائکه و انبیا و ائمه
هداست اکر حضرت آخند خواهند که تحقیق اینمعنی نمایند بکتاب عیون
اخبار الرضا و کتاب تبیان اهل الضلاله و غیر آن از کتب معتبره علمای امامیه
رجوع نمایند اکثر مریدان حضرت آخند که در مریدی غایت مبالغه دارند
اینطور نقلها را که از حضرت آخند شنیدند بجهت انکه این فقیر را ملامت
کنند و اظهار نمایند که انکه تو برخلاف آخند ما نقل کرده غلط است نقل از ذات
آن افادت و افاضت پناه مینمایند و چون جمعی کثیر از زبان بلاغت نشان

حضرت آخند بعضی بعد از بعضی بتفصیل بی زیاده و نقصان
حدیث هاروت و ماروت را نقل نمودند این فقیر از مضمون و ترتیب
آن دانست که حضرت آخند آنرا از تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم روح
الله روحه نقل فرموده اند با آنکه اینمرد بسیار بزرگ مرتبه و عالی
درجه و بغایت ثقه و قاسط است این روایت از درجه اعتبار ساقط
است و معلوم نیست که حضرت آخند که محمد بن قیسی که در آخر سند این روایت
واقع است کدام محمد بن قیس است باید دانست که شهید ثانی رحمة الله علیه
در کتابی که در علم درایه نوشته میفرماید آنچه حاصل مضمونش اینست
که کل ما کان فیه محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلم فهو مردود لاشتراکه
بین الثقه و الضعیف اذا لم یوجد القرینه قطع نظر ازین خبر که در سند
این خبر است محمد بن قیس میکوید سالت عطا و نحن شاید این عطا عطا بن
یسار باشد که از فقها و مفسرین مخالفین است یا بعضی دیکر از سائلین
چنانکه از لفظ نحن مستفاد میکردد یا بعضی از حضار و مستمعین از مخالفین
باشند و امام علیه السلم از روی تقیه موافق اعتقاد و مذهب ایشان جواب
کفته باشد نمیدانم بخاطر دارند حضرت آخند یا فراموش کرده اند که بعد از

کفتکوی

کفتکوی این کمترین ازین قول سست نام کشتند و در رساله که در مذمت
صوفیه و حکما نوشتند بخلاف آن قایل شدند چنانکه مانند والد علامه
خود مبالغه بیحد داشتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در غزوه احد
زخمهای بسیار یافته چون دلایلی را که این ضعیف نوشته که آن غلط است
دیدند از آن روایت بی اصل نیز بر کردیدند پس باید که حضرت آخند
تتبع والد علامه خود نمایند و بمال و کثرت رغبت جهال مغرور نکردند
ازین قبیل نقلهای سست بسیار است که حضرت آخند و والد مرحوم ایشان
بیان میفرموده اند و بنا بر آنکه این فقیر بقدر عوام را شناخته بسکوت
و خاموشی ساخته و اکر مامور نمیشود بنوشتن این رساله هرکز جرات
نمینمود چون این معنی را یافته که اعتبار نزد جهال بمالست و بمال و منال
حسب و نسب و فضل کمال پایمالست و اکثر عالمیان سخن را بمرد میشناسند
نه مرد را بسخن چنانکه در رساله اعلام المحبین بتقریبی نوشته و در رساله
ادراء العاقلین قید نموده که نه همین غلو و خذلان عامیان در مادّه
دیوانکان و متجننان است بلکه در همه جا افراط و تفریط ایشان بحدی
پایانست حتی در باره علما و علمانمایان نیز باشد که بی سواد متصوفی را

يا بدا اعتقاد متفلسفي را در صدر مجلس جا دهند و قدوه و اسوه خود نام
نهند و اکر عالمی عامل بی سالوسی یا سیدی فاضل بی ساختکی و چاپلوسی سلام
کند کوش ابر و هم حرکت ندهند چه جای انکه لب بجواب کشایند یا تعظیم و
تکریم نمایند و نه پنداری که این سلیقه کوته نظران این زمانست همیشه سجیه ظاهر
بینان جهان بد بینان بوده که صاحبان مکر و حیله و اهل بلاده و بلاهت را عزیز
دارند و مردمی را که از زرق و ریا و فریبندکی و مکاریها خالی باشند فرو
کذارند و بعضی از اصحاب فضل و کمال که خود فروشی دوست ندارند
و ایشان را استر دهوار و شاطر و دکاندار نباشد بزاخفش و کوساله اخمش
بمثل اکر بر ایشان کذرند بنظر تحقیر بر ایشان نکرند بلکه طریق سخریت و استهزا پیش کیرند
والسّلم علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی قال الشیخ الصّدوق ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمة الله علیه و علی والدیه فی کتاب کمال الدین
حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه عن علی بن ابرهیم بن
هاشم عن ابیه عن عبد السّلم بن صالح الهروی قال سمعت دعبل بن علی الخزاعی
یقول انشدت مولای الرضا علی بن موسی علیهما السّلم قصیدتی التی اولها
شعر مدارس آیات خلت من تلاوة و مهبط وحی مقفر العرصات

فلما انه

فلما انتهیت الی قولی خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقماء بکی الرضا علیه السّلم
بکاء شدیدا ثم رفع راسه الیّ فقال یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانك
بهذین البیتین فهل تدری من هذا الامام و متی یقوم فقلت لا یا مولای
الا انی سمعت بخروج امام منکم یطهر الارض من الفساد و یملأها عدلا
فقال یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه
الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القایم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره لو لم
یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیملأها
عدلا کما ملئت جورا و اما متی فاخبار عن الوقت و قد حدثنی ابی عن ابیه
عن آبائه علیهم السّلم ان النبی صلی الله علیه و آله قیل له یا رسول الله متی
یخرج القایم من ذریتك فقال مثله مثل الساعة لا یجلیها لوقتها الا الله لا تاتیکم
الا بغتة ابن بابویه رحمة الله علیه بسند مذکور نقل کرده از عبد السّلام بن
صالح هروی که او کفت شنیدم از دعبل بن علی خزاعی که او میکفت خواندم
بر مولای خود علی بن موسی الرضا علیهما السّلم قصیده ام را که اولش اینست
شعر مدارس ایات خلت من تلاوة و مهبط وحی مقفر العرصات چون منتهی

شدم بگفتارم که خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات امام رضا علیه السلم
سخت گریست و فرمود که ای خزاعی روح القدس بزبان تو ناطق شده است
باین دو بیت آیا میدانی کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام
بامر امامت خواهد نمود گفتم نمیدانم ای مولای من الا آنکه شنیده ام که
امامی از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از فساد و پر کند از عدل
و داد آنحضرت فرمود که ای دعبل امام بعد از من پسر من محمد است
و بعد از وی پسر او علی و بعد از وی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او حجت
قایم که منتظر است در زمان غایب بودنش و مطاع است در زمان ظهورش
که اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز هر آینه دراز کرده اند حضرت الله تعالی
آن روز را تا آن امام ظهور کند و پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده
باشد از ستم اما آنکه کی ظهور خواهد کرد آن خبر دادنست از وقت و به
تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از آبایش علیهم السلم که از پیغمبر صلی
الله علیه و آله پرسیدند که قایم از ذریت تو کی خروج خواهد کرد آنحضرت
فرمود که مثل او مثل قیامت است که هویدا نمیکرداند کسی آنرا مگر حضرت الله

تعالی

تعالی و نمی آید بشما مگر ناگاه و بیخبر بغیر این حدیث احادیث داله برینمعنی که ظهور حضرت
صاحب الزمان علیه السلم را کسی بغیر از خداوند عالمیان جل جلاله نمیدانند بسیار است
محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی یک باب درین مطلب در کتاب کافی
ایراد نموده و آنرا باب کراهیة التوقیت نام کرده و ابن شاذان علیه الرحمة و
الغفران در کتاب اثبات الرجعه بابی را که مشتمل برینطور احادیث است بباب
شدة النهی عن التوقیت موسوم ساخته و توقیت را حرام میدانند یکی از آن
احادیث که آن شیخ جلیل القدر روایت کرده اینست که میفرماید حدثنا محمد بن
ابی عمیر رضی الله عنه عن حماد بن عیسی عن ابی شعبة الحلبی عن ابی عبدالله علیه
السلم عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن عمه الحسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلم قال سألت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الائمة بعده
فقال علیه السلم الائمة بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل اثنا عشر اعطاهم الله
علمی و فهمی و انت منهم یا حسن فقلت یا رسول الله فمتی یخرج قائمنا اهل البیت
قال یا حسن انما مثله مثل الساعة اخفی الله علمها علی اهل السموات والارض
لا تاتی الا بغتة یعنی حضرت امام حسن علیه السلم فرمود که از جد خود رسول
صلی الله علیه و آله پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای

جهانیان خواهند بود آنحضرت فرمود که امامان بعد از من بشماره نقبای بنی
اسرائیل اند یعنی آنچنان که نقیبان بنی اسرائیل دوازده تن بودند امامان
بعد از من دوازده تن اند عطا نموده است خدای تعالی بایشان دانش و فهم
مرا و ترا از جملهٔ ایشانی پس گفتم که ای رسول خدا کی خروج خواهد کرد قایم ما
اهل البیت آنحضرت فرمود که ای حسن جز این نیست که مثل او مثل روز قیامت
است که پنهان داشته است حضرت الله تعالی علم آنرا بر اهل آسمانها و زمین
نمی آید روز قیامت مکرناکاه و بیخبر یعنی آنچنانکه کسی بغیر از حضرت ملک
منان نمیداند که وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام کی خواهد بود
و شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه در کتاب الغیبه میفرماید اما وقت
خروجه فلیس بمعلوم لنا علی التفصیل بل هو مغیب عنا الی ان یاذن الله تعالی
بالفرج و چند حدیث درین باب نقل کرده که در سند ان احادیث ابن
شاذان رحمة الله علیه مذکور است و ان احادیث با دیگر حدیثها درین
معنی در کتاب اثبات الرجعه بنظر رسیده از انجمله است اینکه شیخ ابو جعفر
میفرماید اخبرنا الحسین بن عبید الله عن ابی جعفر محمد بن سفیان البزوفری
عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن احمد بن محمد و عیس بن هشام عن کرام

عن

عن الفضیل قال سألنا ابا جعفر علیه السلام هل لهذا الامر وقت فقال علیه السلام
کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون یعنی فضیل گفت پرسیدیم
ما از ابی جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام که آیا وقت معینی هست مر این امر را
یعنی ظهور حضرت صاحب صلوات الله علیه را حضرت امام سه مرتبه از روی
مبالغه فرمود که دروغ گفتند وقت قرار دهندگان دیگر روایت کرده از
ابن شاذان باین طریق که الفضل بن شاذان عن الحسین بن یزید الصحاف
عن منذر الجوار عن ابی عبد الله علیه السلام قال کذب الموقتون ما وقتنا فیما
مضی و لا نوقت فیما یستقبل یعنی امام جعفر علیه السلام فرمود دروغ گفتند
وقت تعیین کنندگان ما در زمان گذشته وقت قرار نداده ایم و در زمان
اینده وقت قرار نخواهیم داد بعد ازین حدیث شیخ طوسی نور الله مرقده می
فرماید و بهذا الاسناد عن عبد الرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبد الله علیه
السلام اذ دخل علیه مهزم الاسدی فقال اخبرنی جعلت فداك متی هذا الامر
الذی تنتظرونه فقد طال فقال یا مهزم کذب الوقاتون و هلك المستعجلون
و نجی المسلمون و الینا یصیرون یعنی عبد الرحمن بن کثیر گفت که نزد حضرت ابی
عبد الله علیه السلام بودم که مهزم اسدی در آمد و گفت فدای تو شوم خبر ده مرا

که این امری که انتظار ان میکشید کی خواهد بود یعنی امر ظهور حضرت صاحب
الامر پس بدرستی که مدت انتظار خوش بدان کشید انحضرت فرمود که ای مهزم
دروغ گفتند وقت قرار دهندگان و هلاك شدند شتاب کنندگان و رستگار
شدند تسلیم کنندگان و بسوی ما میل میکنند آن تسلیم کنندگان چند حدیث
دیگر شیخ ابو محمد بن شاذان رحمه الله تعالی درین باب روایت کرده و دو جا
در توقیعات واقع است که حضرت حجة الرحمن خود وقت قرار دهندگان را
دروغگوی گفته یکی آنست که ابن بابویه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه میگوید
حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه قال سمعت ابا علی بن همام یقول
سمعت محمد بن عثمان العمری قدس روحه یقول خرج التوقیع بخط اعرفه یقول
من سمانی فی مجمع من الناس باسمی فعلیه لعنة الله قال ابو علی بن همام و کتبت
اسئله عن ظهور الفرج متی یکون فخرج التوقیع کذب الوقاتون یعنی محمد بن
همام گفت شنیدم از محمد بن عثمان قدس الله روحه که میگفت بیرون آمد
توقیع بخطی که میشناسم ان خط را که میگفت یعنی حضرت صاحب علیه السلم
دران همچنین فرموده بود که هر کس در مجمعی از مردمان مرا نام نهد یعنی
نام مرا بزبان آورد برو باد لعنت خدا محمد بن همام گفت نوشتم و سئوال نمودم

از انحضرت

ان انحضرت از ظهور فرج که ان کی خواهد بود بیرون آمد توقیع در جواب من
که دروغ گفتند وقت قرار دهندگان امیر محمد باقر داماد رحمة الله علیه بعد از
نقل اینحدیث در کتاب شرعة التسمیه میفرماید که این حدیث را بعینه شیخ مفید
و شیخ طوسی و شیخ طبرسی قدس الله اسرارهم بسندهای صحیح خود نقل نموده اند
دیگری آنست که ابن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی رضوان الله علیهم
اجمعین بسندهای خود روایت کرده اند ما بیك سند و بنقل فقرهٔ از ان
بجهت اختصار درین مکان اکتفا مینمائیم ابن بابویه علیه الرحمه روایت
میکند از محمد بن عصام کلینی رضی الله عنه و او از محمد بن یعقوب کلینی
و او از اسحق بن یعقوب که او گفت مسئلت نمودم از محمد بن عثمان رحمه الله
تعالی که او برساند نوشته مرا که سئوال کرده بودم دران از مسایلی که مشکل بوده
بود بر من پس وارد شد توقیع در جواب مجملا از جمله آن مسائل یکی این
که ان وقت ظهور آنحضرت پرسیده ام انحضرت در جواب این سئوال نوشته
است که و اما ظهور الفرج فانه الی الله تعالی و کذب الوقاتون یعنی اما ظهور
فرج باز بسته است باراده و مشیت حضرت حق تعالی و دروغ گفتند وقت
قرار دهندگان قبل ازین مذکور شد که ابن شاذان علیه الرحمة والغفران

ابن بابویه

حدیثها درین باب روایت کرده سوای آنچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس
الله سره ازو روایت نموده ازآنجمله یکی اینست که میفرماید حدثنا عبد الرحمن
بن ابی نجران عن عاصم بن حمید عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر علیه السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لامیر المؤمنین علیه السلم یا
علی ان قریشا ستظهر علیک ما استبطنته وتجتمع کلمتهم علی ظلمک وقهرک فان
وجدت اعوانا فجاهدهم وان لم تجد اعوانا فکف یدک واحقن دمک
فان الشهادة من ورائک فاعلم ان بنی ینتقم من ظالمیک وظالمی اولادک
وشیعتک فی الدنیا وعذبهم الله فی الاخرة عذابا شدیدا فقال سلمان
الفارسی من هو یا رسول الله قال التاسع من ولد ابنی الحسین الذی یظهر
بعد غیبته الطویله فیعلن امر الله ویظهر دین الله وینتقم من اعداء الله ویملأ
الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال متی یظهر یا رسول الله قال
علیه السلم لا یعلم ذلک الا الله ولکن لذلک علامات منها نداء من السماء و
خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بالبیداء یعنی حضرت امام محمد
باقر علیه السلم فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین علیه السلم گفت
که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند آنرا

یعنی

یعنی آن کین وعداوتی را که در زمان من نسبت بتو پنهان میداشته اند بعد
از من آنرا ظاهر سازند و مجتمع شود کلمهٔ ایشان بر ستم کردن و غلبه کردن
بر تو یعنی اتفاق کنند بر ظلم وجور کردن بر تو و قهر وغلبه نمودن بر تو پس
اگر اعوان وانصار بیابی جهاد کن با ایشان واگر نیابی باز دار دست
خود را ونگاه دار خون خود را پس بدرستی که شهید شدن از پی است
ترا و بدانکه فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو واولاد
وشیعه تو ظلم کنند و خدای تعالی در آن جهان ایشانرا بعذاب شدید گرفتار
خواهد کرد اینند سلمان فارسی علیه الرحمه گفت ای رسول خدا آن فرزند
تو که این کار خواهد کرد کیست پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که نهمین از
اولاد فرزند من حسین آنکه ظاهر وهویدا گردد بعد از پنهان بودن دراز
پس اعلان نماید امر خدا را وظاهر سازد دین خدا را وانتقام بکشد از دشمنان
خدا و پر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم
سلمان گفت که ظهور خواهد نمود ای رسول خدا پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود آنرا کسی نمیداند الا خدای تعالی لیکن آنرا نشانها است از جمله نشانها
ندائیست از آسمان وفرو رفتن جمعی بزمین در مشرق وفرو رفتن

کروهی در مغرب و فرو رفتن ظایفهٔ در بیدا والسلم علی من اتبع الهدی

ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه میکوید حدثنا

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة

النیشابوری عن حمدان بن سلیمن قال حدثنا الصقر بن ابی دلف قال

سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلم یقول ان الامام بعدی ابنی

علی امره امری و قوله قولی وطاعته طاعتی و الامام بعده ابنه الحسن امره

امر ابیه و قوله قول ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یابن رسول

الله فمن الامام بعد الحسن فبکا علیه السلم بکاءً شدیدا ثم قال ان من

بعد الحسن ابنه القایم بالحق المنتظر فقلت له یابن رسول الله ولم سمی القایم

قال لانه یقوم بعد موت ذکره وارتداد اکثر القایلین بامامته فقلت

ولم سمی المنتظر قال لان له غیبة تکثر ایامها ویطول امدها فینتظر خروجه

المخلصون وینکره المرتابون ویستهزی بذکره الجاحدون ویکذب فیها

الوقاتون ویهلک فیها المستعجلون وینجوا فیها المسلمون یعنی صقر بن ابی

دلف کفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلم که میکفت امام بعد از

من پسر من علیست امر او امر منست و قول او قول منست وطاعت او طاعت منست

و بعد از

و بعد از و امام پسر او حسن است امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر

اوست وطاعت او طاعت پدر اوست بعد از ان امام علیه السلم خاموش

شد پس کفتم که ای فرزند رسول خدا امام بعد از حسن کیست انحضرت

کریست کریستنی سخت بعد از آن فرمود که امام بعد از حسن پسر اوست قایم

بحق که منتظر است کفتم ای فرزند رسول خدا اورا چرا قایم نام کرده اند

فرمود بجهت انکه قیام خواهد نمود بامر امامت بعد از موت ذکرش

و مرتد شدن اکثر قایلین بامامتش کفتم چرا اورا منتظر نام کرده اند

فرمود از برای انکه اورا ست غایب بودنی که بسیار خواهد بود روزهای

ان و بطول خواهد کشید مدت ان پس انتظار خواهند کشید خروج اورا

مخلصان و انکار خواهند کرد اورا شک کنندکان و استهزا خواهند نمود

بیاد کردن او جاحدان و دروغ خواهند کفت وقت قرار دهندکان

و هلاک خواهند شد در آن غایب بودن شتاب کنندکان و رستکاری

خواهند یافت در ان غایب بودن تسلیم کنندکان یعنی انهایی که کردن

تسلیم بکذارند و بچون و چرا که سبب توقف چیست و چرا خروج نمیکند

کار ندارند اینحدیث را ابن شاذان بی واسطه از امام باندک اختلاف

عبارتی نقل کرده با چند حدیث دیگر و بعد از ان میگوید قد تحقق
من هذه الاخبار و امثالها ان وقت ظهوره مغیب عن الخلق ولا یعلمه الا
الله تعالی وحسن بن حمزه علوی در کتاب الغیبه میگوید قال ابو علی
محمد بن همام رضی الله عنه فی کتابه نوادر الانوار حدثنا محمد بن عثمن ابن
سعید الزیات رضی الله عنه قال سمعت ابی یقول سئل ابو محمد علیه السلم
عن الخبر الذی روی عن آبائه علیهم السلم ان الارض لا تخلو من حجة لله تعالی
علی خلقه الی یوم القیمه فان من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
فقال ان هذا حق کما ان النهار حق فقیل له یا بن رسول الله فمن الحجة والامام
بعدک قال ابنی هو الامام والحجة بعدی من مات ولم یعرفه مات میتة
جاهلیة اما ان له غیبة یحار فیها الجاهلون و یهلک فیها المبطلون و یکذب
فیها الوقاتون ثم یخرج کانی انظر الی الاعلام التی تخفق فوق راسه بنجف
الکوفه یعنی عثمان بن سعید که از وکلای حضرت امام حسن عسکری
علیه السلم پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آبای کرام آنحضرت
که ایشان فرموده اند که خالی نمیماند زمین از حجتی که خدا را باشد بر خلق تا
بروز قیامت بدرستی که هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد

وحضرت صاحب الزمان علیها السلام بوده که گفت که از حضرت امام حسن علیه السلام

مرده است

مرده است مردن جاهلیت آنحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز
حق است یعنی همچنانکه روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز مبین و
مبرهن است پس گفتند که ای فرزند رسول خدا کیست حجت و امام بعد از تو
انحضرت فرمودند فرزند من امام و حجت است بعد از من هر کس بمیرد و
او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت یعنی حکم ان دارد که اسلام
و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده بالجمله امام علیه السلم فرمود که بدان
و آگاه باش که او را غایب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در ان
جاهلان و هلاک خواهند شد در ان مبطلان و دروغ خواهند گفت
در ان وقت قرار دهندگان بعد از ان خروج خواهد نمود گویا نظر میکنم
بعلمهایی که میدرخشید و حرکت میکند بر بالای سر او در نجف کوفه
پس معلوم میشود ازین احادیث که شیخ طوسی و ابن بابویه و محمد بن
یعقوب کلینی و شیخ نیشابوری که مقدم است بر ایشان چه جای آنها از علما
که موخرند از ایشان و پیغمبر و ایمه اثنی عشر علیهم السلم بر وقت ظهور حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه مطلع نبوده اند و حضرت صاحب علیه السلم
خود نیز بران اطلاع نداشته اند حضرت آخوند مگر خود را از همه ایشان اعلم میدانند

که در ترجمه حدیث سیم ذورهاذده اند وابجد مغاربعه ببیان آورده اند
کروقت ان برای ظهور آنحضرت قرار دهند وحال انکه در اوایل ترجمه حدیث
هشتم از حضرت امام جعفر علیه السلم خود نقل فرموده اند که آنحضرت درجواب
مفضل بن عمر کفت که حق تعالی ابا نموده است از اینکه از برای ظهور آنحضرت
وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که ایاتی که حق سبحانه
وتعالی در امر قیام ساعت در قران مجید فرموده است همکی درباب قیام
انحضرت نازل شده وهرکس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد
خود را با خدا در علم غیب شریك کردانیده ودعوای اطلاع براسرار آلهی کرده است
پس هرکاه خدا جل جلاله از وقت تعیین کردن ابا فرموده چرا حضرت آخند
ابا ننموده اند اکر حضرت آخند خود را با خدا در علم غیب شریك میدانند و
دعوای اطلاع براسرار آلهی میکنند باید که وقت تعیین نمایند واز ان مرتبه
تجاوز نفرمایند پرچیزها باشد که در خاطرها خطور کند که از وساوس
شیطانی وهواجس نفسانی باشد از پی انچه بخاطر رسد رفتن وجهی ندارد
حضرت عزت تعالی شانه در اواخر سوره اعراف میفرماید یسئلونك عن الساعة
ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات

والارض

٣٠٨

والارض لا تاتیکم الا بغتة یسئلونك کانك حفی عنها قل انما علمها عند الله و
لکن اکثر الناس لا یعلمون درین آیه شریفه دو جا حضرت الله تعالی از روی
تاکید امر فرموده حبیب خود را که بکوی که بغیر ایزد تعالی بزمان ساعت کسی
آکاهی ندارد ذیکبار میفرماید که بکوی که دانستن آن نزد پروردکار منست
ومرتبه دیکر میفرماید که بکوی که علم آن نزد حضرت الله تعالی است پس حضرت
آخند انکه در اوایل ترجمه حدیث هشتم روایت فرموده اند از حضرت امام
جعفر علیه السلم که انحضرت فرمود که آیاتی که حضرت حق سبحانه وتعالی در امر
قیام ساعت در قران مجید فرموده است همکی درباب قیام آنحضرت نازل
شده چنانکه کذشت اکر حضرت آخند بضعف آن حدیث قایلند ومیدانند
که احادیث صحیحه معارض اکثر فقرات آنست نقل ان وجهی نداشت واکر آن
حدیث را صحیح میدانند چرا امر قیام ساعت را که حضرت الله تعالی اشکار نکرده
حضرت آخند آشکار میکنند درینصورت واجب بود که حضرت با خداوند
عالمیان مخالفت ننموده در آشکار کردن وقت آن کوشش نفرمایند حال انکه
آنچه از مفضل بن عمر در ان خبر معنی آنرا روایت کرده اند که او کفته قلت
افلا نوقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا و توقت له وقتا ان من وقت

لمهدینا وقتاً فقد شارك الله فی علمه وادّعی انه ظهر سرّه مؤیدات بسیار دارد
چنانکه بعضی ازان مذکور کشت ایات واحادیث درین باب که وقت قیام قیامت
وظهور حضرت بحجت را کسی بغیر از حضرت عزت نمیداند بسیار است چون
نقل همه آن منافی اختصار بود بهمین قدر اکتفا نمود عجب است از حضرت
آخند که اعتماد میکنند بر روایتی که حسن بن سلیمان کوید محمد بن ابراهیم
از برای من روایت کرد که یافتم بخط ابرهیم بن محسن حدیثی که صورتش
اینست وبعد ازان حسن بن حمدان که مجهول است روایت کرده باشد از
عمران بن الفرات که او نیز مجهولست از محمد بن مفضل که مشترك است ان مفضل بن
عمر آیا حضرت آخند تامّل نفرموده اند دران فقره از آنحدیث که ترجمه
فرموده اند باین عبارت که بقعهای زمین بایکدیکر تفاخر کردند پس کعبهٔ
معظمه بر کربلای معلّا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و
فخر مکن بر کربلا بدرستی که ان بقعهٔ مبارکه ایست که در آنجا ندای انّی انا الله
از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید وهمان مکان بلندیست که مریم وعیسی را در آنجا
جای دادم ودر موضعی که سر مبارك حضرت امام حسین صلوات الله علیه را
بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در

وق

وقت ولادت غسل داد وخود در آنجا غسل کرد وان بهترین بقعه ایست که حضرت
رسول صلّی الله علیه وآله از انجا عروج نمود انتهی طایفهٔ که بوحدت وجود
قایلند شاید بوحدت این امکنه معترف شوند اکر حضرت آخند کویند که انحدیث
را از کتاب مزار ابن قولویه رحمة الله علیه نقل کرده ام ان نیز ضعیف السند است
واخبار صحیحه وغیر صحیحه دران بسیار است دیکر انکه در انحدیث مذکور است
که عثمان بن عتبه یعنی سفیانی از اولاد یزید بن معویه خواهد بود وحال انکه
احادیث صحیحه ناطق است باینکه او از اولاد عتبه بن ابی سفیان خواهد بود
وباتفاق نسل یزید در اندك زمانی منقرض کردید ای عاقل تامّل نمای که
انجا که از برای قرار دادن وقت ظهور حضرت صاحب علیه السّلم حضرت آخند
حساب ابجد مغاربه بمیان آورده اند فرموده اند که دیکر بحسب ترتیب سور
قرآنی المص است وان اشاره است بخروج بنی عباس که باز از بنی هاشم
بودند وهرچند خروجشان بباطل بود وبحساب ابجد مغاربه صد وسی
ویك است واز اوایل بعثت تا اوایل ظهور دولت ایشان صد وسی ویك
بود قطع نظر از آن کرده که از حضرت آخند درینمقام غلطی بسیار سر زده
چرا خروج محمد بن عبد الله بن الحسن وبرادرانش ابراهیم وادریس وادریس بن

ابن ادریس و زید شهید و حسین بن علی عابد و دیگر امامزادها را که ذکر هم
ایشان موجب اطنابست و خروج اکثر ایشان مثل خروج زید شهید بحق بوده
یاد نکرده اند مگر ایشان را از بنی هاشم نمیدانند و حال آنکه بنی عباس منقرض
شدند و جمعی از علمای انساب و غیرهم نقل کرده اند که چندین تن از ملوک
ادریسیه در بعضی از بلاد مغرب باقی اند و از نسل زید شهید در ولایت
بفراح از ولایات شرقی پادشاهان عظیم الشان و صاحبان خزاین بیکران
و سپاه فراوان هستند والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثالث قال الصدوق رحمه الله تعالی فی کتاب کمال الدین و تمام النعمه

حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الکوفی قال
حدثنا موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن الحسن بن
علی بن ابی حمزه عن ابیه عن الصادق جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدثنی جبرئیل عن رب العزة
جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمدا عبدی و رسولی
وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی
ونجیته من النار بعفوی و ابحت له جواری و اوجبت له کرامتی و اتممت علیه

نعمتی و جعلته من خاصتی و خالصتی ان نادانی لبیته و ان دعانی اجبته
وان سالنی اعطیته وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فر منی دعوته
وان رجع الی قبلته وان قرع بابی فتحته ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی
او شهد بذلک ولم یشهد ان محمدا عبدی و رسولی او شهد بذلک ولم یشهد
ان علی بن طالب خلیفتی او شهد بذلک ولم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد
نعمتی و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و رسلی ان قصدنی حجبته وان سالنی
حرمته وان نادانی لم اسمع نداءه وان دعانی لم استجب دعاءه وان رجانی خیبته
وذلک جزاءه منی وما انا بظلام للعبید فقام جابر بن عبد الله الانصاری
فقال یا رسول الله ومن الائمة من ولد علی بن ابی طالب قال الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین ثم الباقر محمد بن
علی وستدرکه یا جابر فاذا ادرکته فاقراه منی السلم ثم الصادق جعفر بن
محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم
النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی ثم ابنه القایم بالحق مهدی امتی الذی
یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما هولاء یا جابر خلفائی و اوصیائی
واولادی و عترتی من اطاعهم فقد اطاعنی ومن عصاهم فقد عصانی ومن

ومن انکر واحداً منهم فقد انکرنی بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض
الا باذنه وبهم یحفظ الله الارض ان تمید باهلها بسند مذکور ابن بابویه
رحمة الله علیه از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده
وآنحضرت از آبای کرام خود نقل فرموده از حضرت رسالت پناه علیهم صلوات
الله وآنجناب از جبرئیل از حضرت رب العزة جل جلاله که حضرت ملک
ودود وخداوند عالمیان فرمود هر کس که کواهی دهد که نیست خدایی الا
من که یکانه و واحدم و محمد بنده و رسول منست و علی بن ابی طالب خلیفه
منست و امامان از فرزندان علی بن ابی طالب حجتهای منند داخل می
سازم اورا برحمت خود در بهشت ونجات میدهم اورا از آتش دوزخ
بعفو خود ومباح میکردانم برو جواری وحوریان بهشتی را و واجب
میسازم از برای او کرامت خود را و تمام میکردانم برو نعمت خود را
ومیکردانم اورا از بندکان خاص وخالص خود اکر ندا کند ان بنده مرا
در جواب او لبیک کویم واکر بخواند مرا اجابت کنم اورا واکر از من چیزی
خواهد عطا کنم باو واکر خاموش شود ابتدا کنم بخطاب کردن باو
واکر بد کند رحمت کنم برو واکر از من بکریزد و دوری نماید من بخوانم

اورا واکر باز بمن نماید قبول کنم اورا واکر در رحمت مرا بکوبد بکشایم بروی
او وانکسی که شهادت ندهد باینکه نیست خدایی بغیر من ومرا واحد ویکانه
نداند یا باینمعنی شهادت بدهد وشهادت ندهد که محمد بنده و رسول منست
یا باین هم شهادت بدهد وشهادت ندهد که علی بن ابی طالب خلیفهٔ منست
یا باین نیز شهادت بدهد وشهادت ندهد که امامان از فرزندان علی بن ابی
طالب حجتهای منند پس بتحقیق که انکار کرده است نعمت مرا وخورد وکوچک
وحقیر شمرده عظمت مرا و کافر شده بآیات وکتابها و پیغمبران من اکر آن بنده
قصد من کند و روی بمن آورد در پرده شوم ازو یعنی اکر روی بدرکاه
رحمت من کند ازو پنهان دارم رحمت خود را واکر از من چیزی بخواهد آنرا
برو حرام کردانم واکر دعا کند مرا نشنوم ندای اورا واکر بخواند مرا ودعا کند
مستجاب نکنم دعای اورا واکر امیدوار شود بمن ناامید کردانم اورا واین
جزای اوست از من ونیستم من ظلم کننده بر بندکان پس برخواست جابر بن
عبدالله انصاری وکفت ای رسول خدا چه کسانند امامان از فرزندان
علی بن ابی طالب پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که حسن وحسین اند دو سید
وسرور وبهترین جوانان اهل بهشت بعد از ایشان سید وسرور عبادت

عبادت کنند کان در زمان خود علی بن الحسین بعد از و باقر محمد بن علی
و زود باشد که دریابی تو او را ای جابر پس هرگاه که او را دریابی بخوان او را
از من سلام بعد از و صادق جعفر بن محمد بعد از و کاظم موسی بن جعفر
بعد از و رضا علی بن موسی بعد از و تقی بن محمد بن علی بعد از و نقی علی بن
محمد بعد از و زکی حسن بن علی بعد از و پسر او قایم بحق مهدی امت من
انکه پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای
جابر ایشان خلیفهای من و اوصیای من و اولاد و عترت منند هر که اطاعت
نماید ایشانرا مرا اطاعت نموده و هر که نافرمانی ایشان نماید حکم آن دارد که نا
فرمانی من کرده و بمن عاصی شده و هر که انکار کند ایشانرا یا انکار نماید
یکی از ایشانرا بتحقیق که انکار من کرده بسبب ایشان نگاه میدارد خدای تعالی
آسمانرا که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر باذن او و همچنین بسبب ایشان
نگاه میدارد زمین را از انکه بجنباند اهلش را اینحدیث را شیخ ابو محمد بن
شاذان علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر روایت کرده و از جمله
نصوص الله بر امامت ایمه اثنی عشر علیهم السلام شمرده فایدهٔ جلیلهٔ از آخر این
حدیث مستفاد میگردد که درین زمان آسمان بسبب وجود فایض الجود

حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر پاست و زمین ببرکت انحضرت
ثابت و قایم و برجاست و اگر یکی از ناصبیان درینمعنی با اهل حق از در
مناقشه در آید و با طایفه ناجیه مکابره نماید با چندین حدیث که در کتب
معتبره اهل خلاف ثبت است و از طرق ایشان مرویست چه خواهد کرد که
از همه آن احادیث مستفاد میشود که بقای این جهان باز بسته است ببقای
حضرت صاحب الزمان علیه السلام بعضی از ان بعد ازین در اواخر این
اربعین مذکور کرده انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الرابع قال الفضل بن شاذان علیه الرحمة و الغفران

حدثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه قال حدثنا ابو ایوب ابراهیم بن
ابی زیاد الخزاز قال حدثنا ابو حمزة الثمالی عن ابی خالد الکابلی قال دخلت
علی مولای علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فرایت فی یده
صحیفة کان ینظر الیها و یبکی بکاءً شدیداً فقلت فداک ابی و امی یا ابن رسول
الله ما هذه الصحیفة قال علیه السلام هذه نسخة اللوح الذی اهداه الله تعالی
الی رسوله صلی الله علیه و آله الذی کان فیه اسم الله تعالی و رسوله و امیر
المؤمنین و عمی الحسن بن علی و ابی علیهم السلام و اسمی و اسم ابنی محمد الباقر و

وابنه جعفر الصادق وابنه موسی الکاظم وابنه علی الرضا وابنه محمد التقی وابنه
علی النقی وابنه الحسن الزکی وابنه حجة الله القایم بامر الله المنتقم من اعداء الله
الذی یغیب غیبة طویلة ثم یظهر فیملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً
وظلماً شیخ عالیشان یعنی فضل بن شاذان بسند مزبور روایت کرد از ابی
خالد کابلی که گفت داخل شدم بمنزل مولای خود حضرت امام زین العابدین
علیه السلام در دست انحضرت صحیفه دیدم که بران مینکریست و میکریست
کفتم پدر و مادرم فدای تو بادای فرزند رسول خدا چیست این صحیفه
انحضرت فرمود که این نسخهٔ لوحیست که خدای تعالی برسول خود بهدیه فرستاد
ان لوحی که دران بود نام الله تعالی و نام رسول او و نام امیر المؤمنین
و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم علیهم السلام و نام من و نام فرزندم
محمد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند او موسی بن جعفر و فرزند
او علی رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او حسن زکی
و فرزند او حجة الله و قایم بامر الله و منتقم از اعداء الله انکه غایب شود
غایب شدنی دراز بعد از ان ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل وداد
همچنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد اینحدیث شریف را مؤیدات

بسیار است

ببیار است سبب ایجاز بود که درین رساله بنقل این خبر مختصر قناعت نمود
حضرت سید المجتهدین امیر محمد باقر داماد در باب این حدیث که بحدیث
لوح موسوم است در کتاب شرعة التسمیه میفرماید هو مما علی روایته
تواطؤ الخاصة والعامة من طرق متلونة مختلفة واسانید متشعبة متکثرة
وان کتابیست که در وقتی که این ضعیف نزد ان دو نحریر عظیم الشان
عدیم النظیر یعنی شیخ بهاء الدین محمد و امیر محمد باقر داماد علیهما الرحمه
تلمذ تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت ان در زمان
غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و ان کفتکو مدتی در میان بود لهذا
سید مشار الیه کتاب مذکور را تالیف فرمود فرحمة الله علیهما والسلام علی من اتبع الهدی
الحدیث الخامس قال الصدوق رضوان الله علیه فی کتاب کمال الدین
حدثنا غیر واحد من اصحابنا قالوا حدثنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد بن
مالك الفزاری قال حدثنی الحسن بن محمد بن سماعة قال حدثنی احمد بن الحرث
قال حدثنی المفضل بن عمر عن یونس بن ظبیان عن جابر بن یزید الجعفی قال
سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول لما انزل الله عز و جل علی
نبیه محمد صلی الله علیه وآله یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول

واولی الامر منکم قلت یا رسول الله عرفنا الله ورسوله فمن اولو الامر الذین
قرن الله طاعتهم بطاعتك فقال علیه السلام هم خلفائی یا جابر وائمة المسلمین
من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم
محمد بن علی المعروف فی التوریة بالباقر وستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه
منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی
ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی وکنیتی حجة الله فی
ارضه وبقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذاك الذی یفتح الله تعالی ذکره
علی یدیه مشارق الارض ومغاربها ذاك الذی یغیب عن شیعته واولیائه
غیبة لا یثبت فیها علی العقول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان قال
جابر فقلت له یا رسول الله فهل تنتفع الشیعة به فی غیبته فقال علیه السلام
ای والذی بعثنی بالنبوة انهم لیستضیئون بنوره وینتفعون بولایته
فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس وان تجللها سحاب یا جابر هذا من مکنون
سر الله ومخزون علمه فاکتمه الا عن اهله الی اخر الحدیث بسند معتبر روایت
کرد جابر بن یزید جعفی کفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که میکفت
که دران هنکام که حضرت ملك علام فرو فرستاد بر نبی خود یعنی سید

انام

انام علیه وآله الصلوة والسلام آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم را کفتم یا رسول الله ما خدا و رسول را شناختیم اولو
الامر کیستند که قرین کردانیده است حضرت الله تعالی طاعت ایشانرا
بطاعت تو آنحضرت فرمود که ایشان خلیفهای منند و امامان مسلمانانند
بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است بعد از ان حسن پس حسین
پس علی بن الحسین بعد از ان محمد بن علی که معروف است در توریة بباقر
و زود باشد که تو او را ببینی ای جابر چون او را ببینی باید که بخوانی او را
از من سلام یعنی که سلام من باو برسانی بعد از ان صادق جعفر بن
محمد بعد از ان موسی بن جعفر بعد از ان علی بن موسی پس محمد بن علی پس
علی بن محمد بعد از آن حسن بن علی بعد از ان هم نام من وهم کنیت من حجت
خدا در زمین خدا و بقیه خدا در میان بندکان خدا پسر حسن بن علی که بکشاید
خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب زمین را و غایب شود از شیعه
و دوستان خود غایب شدنی که ثابت نماند دران غایب بودن او بقایل
بودن بامامت او مکر انکسی که امتحان و آزمایش کرده باشد الله تعالی دل
او را بایمان جابر کفت کفتم ای رسول خدا آیا منتفع شوند از و شیعه در زمان

غایب بودن او آنحضرت فرمود بلی منتفع میشوند بآن خدایی قسم که مرا بنبوت
برانگیخته است که ایشان مستضی میکردند بنور او و منتفع میشوند بولایت او
در زمان غایب بودن او مانند منتفع شدن مردمان از نور آفتاب اگرچه
پوشیده باشد قرص آفتاب را سحاب ای جابر این از مکنون سر خدا و مخزون
علم خداست پنهان دار این را مگر از اهلش باید داشت که اینحدیث تتمه
داشت بجهت اختصار این خاکسار ذکر آنرا واگذاشت والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السادس قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل رحمه الله تعالی

حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن جابر بن یزید الجعفی عن سعید
بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
لما خلق الله تعالی ابراهیم الخلیل علیه السلام کشف عن بصره فرای نوراً الی
جنب العرش فقال الهی ما هذا النور قال یا ابراهیم هذا نور محمد صفوتی من
خلقی و رای نوراً الی جنبه فقال الهی ما هذا النور قال هذا نور علی ناصر دینی
و رای فی جنبهما ثلثة انوار فقال الهی ما هذه الانوار قال نور فاطمة بنت
محمد والحسن والحسین ابنیها وابنی علی قال الهی انی اری تسعة انوار قد احدقوا
بالخمسة قال هذه انوار علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن
الذی یظهر بعد غیبته عن شیعته و اولیائه فقال ابراهیم الهی انی اری انوارا
قد احدقوا بهم لا یحصی عددهم الا انت قال یا ابراهیم هذه انوار شیعتهم
شیعة علی بن ابی طالب امیر المؤمنین فقال ابراهیم الهی فبما تعرف شیعته
قال بصلوة احدی و خمسین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم والقنوت قبل
الرکوع و تعفیر الجبین والتختم بالیمین فقال ابراهیم اللهم اجعلنی من شیعته
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال تبارک و تعالی یا ابراهیم قد جعلتک منهم
فلهذا انزال الله فیه فی کتابه الکریم وان من شیعته لابراهیم قال المفضل
بن عمر قد روینا ان ابراهیم علیه السلام لما احس بالموت روی هذا الخبر
لاصحابه و سجد فقبض فی سجدته صلوات الله و سلامه علیه بسندی
که نوشته شد منقولست از عبد الرحمن بن سمره که او گفت که پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود که چون آفرید حضرت ملک مجید یعنی الله تعالی حضرت ابراهیم
خلیل علیه السلام را حجاب از پیش نظر انجناب برداشت پس آنحضرت در جنب
عرش مجید نوری دید پس از حضرت ملک ودود از حقیقت آن نور سؤال
نمود خطاب از حضرت رب الارباب رسید که این نور برگزیده من محمد است

واز حقیقت نوری که در جنب آن نور دید پرسید حق تعالی فرمود که آن نور
ناصر دین من علیست و در جنب آن دو نور سه نور بنظر مبارک در آورد
و پرسید خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است
که دو فرزند او و دو فرزند علی بن ابی طالب اند گفت ای خداوند من نه
نور می بینم که بر دور آن پنج نور در آمده اند ندا رسید که آن نور علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن حسن است آنکه ظاهر شود بعد از غایب
شدن ابراهیم علیه السلام گفت ای خداوند من نورهای بسیار می بینم که دور
ایشانرا فرو گرفته اند که نمیشمارد آن انوار را مگر تو یعنی بغیر از تو که خداوند
عالمیانی کسی قادر بر شمردن آن نورها نیست آن نورها چیست حق تعالی
فرمود که آن نورهای شیعیان ایشانند و شیعیان علی بن ابی طالب که امیر
المؤمنین است ابراهیم گفت بچه چیز میشناسند شیعه امیر المؤمنین را حق تعالی
فرمود به پنجاه و یک رکعت نماز یعنی در شبانروزی گذاردن و جهر
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن یعنی در نماز و دعا خواندن در نماز پیش از
رکوع و جبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز و انگشتر در دست راست کردن

پس

پس ابراهیم گفت امیدوارم و از درگاه لطف و احسانت توقع دارم
که مرا از شیعیان علی گردانی خطاب از خدای تبارک و تعالی رسید که یا
ابراهیم ما که خداوند عالمیانیم ترا از شیعیان علی گردانیدیم پس ازینجهت
حضرت عزت فرو فرستاد در کتاب کریم یعنی در قرآن عظیم در شان
حضرت ابراهیم این آیه را که ان من شیعته لابراهیم یعنی بدرستی و
راستی و حقیقت که ابراهیم از شیعه اوست ابراهیم مفضل گفت روایت
کرده اند از برای ما که در وقتی که حضرت ابراهیم پیغمبر علیه السلام احساس
نمود که وقت رحلت است روایت کرد این حدیث شریف را بجهت اصحاب
خود و بسجود رفت پس قبض کرده شد روح مقدس آنحضرت در آن
هنگام که در سجود بود الحمد لله الذی شرف شیعة امیر المؤمنین
علیه السلام بهذه الفضیلة العظمی والسلام علی من اتبع الهدی
**الحدیث السابع قال الشیخ الفقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن
شاذان القمی رحمه الله تعالی فی المائة التی جمعها من طرق العامة**
حدثنا احمد بن محمد بن عبید الله الحافظ قال حدثنا علی بن سنان الموصلی
قال حدثنا احمد بن محمد بن صالح قال حدثنا سلیمن بن احمد قال حدثنا

دیان بن مسلم قال حدثنا عبد الرحمن بن یزید بن جابر قال حدثنا سلامه
عن ابی سلیمن راعی رسول الله صلی الله علیه و آله قال ـــــ قال رسول
الله صلی الله علیه و اله لما اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله امن
الرسول بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال صدقت یا محمد من
خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی بن ابی طالب قلت نعم یا رب قال یا محمد
انی اطلعت علی اهل الارض فاخترتک منها فشققت لک اسما من اسمائی
فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة
فاخترت منها علیا و شققت اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو علی یا محمد
انی خلقتک وخلقت علیا و فاطمة و الحسن والحسین والائمه من سنخ نور
من نوری و عرضت ولایتکم علی اهل السموات واهل الارض فمن قبلها
کان عندی من المؤمنین و من جحدها کان من الکافرین یا محمد لو ان
عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع و یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا
لولایتکم ما غفرت له حتی یقر لولایتکم یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب
فقال لی التفت عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی و فاطمه والحسن والحسین
وعلی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن

موسی

موسی الرضا و محمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی والمهدی فی ضحضاح من
نور قیام یصلون و فی وسطهم یضیء المهدی کانه کوکب دری فقال
یا محمد هؤلاء الحجج و هو الثائر من عترتک وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة
لاولیائی والمنتقم من اعدائی این شیخ عالی شان که او نیز از بزرگان
علمای طایفه ناجیه است بسند معتبر روایت میکند از ابی سلیمن که شبان
سید عالیان بود که او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در شبی که مرا
بردند بجانب سما حضرت ملک جلیل جل جلاله فرمود که امن الرسول بما انزل
الیه من ربه گفتم والمؤمنون حضرت معبود فرمود که راست گفتی یا محمد که را
خلیفه ساختی و بنیابت خود در زمین گذاشتی که بسمای اکرام و عرش اعظام
ما بر آمدی گفتم بهترین امت را فرمود که علی بن ابی طالب را گفتم بلی ای پروردگار
من فرمود که یا محمد من در نگریستم بزمین یعنی اراده خود را بجهت برگزیدن
متعلق بزمین ساختم پس ترا برگزیدم از اهل زمین آنگاه بیرون آوردم
از برای تو نامی از نامهای خود پس یاد نمیکنند مرا در هیچ محل و موضعی
الا آنکه یاد میکنند ترا با من منم محمود و تویی محمد بعد از آن بار بنظر قدرت
بزمین نگریستم و علی را از اهل زمین برگزیدم و از برای او نیز اسمی از اسمای

حسنای خود مشتق ساختم پس منم اعلی و اوست علی یا محمد آفریدم ترا و
علی را و فاطمه و حسن و حسین را و امامانرا که از اولاد حسین اند از اصل
نوری از نور خود و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین
پس هر کس که قبول کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنانست و هر کس که انکار
کرد نزد من از کافرانست یا محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا
منقطع شود یعنی نزدیک گردد که قطع حیاتش شود و از غایت ریاضت
عبادت بدنش چون مشک کهنه گردد پس بجانب من آید یعنی بازگشت
بمن نماید در حالتی که منکر باشد ولایت شما را نیامرزم او را تا مقر و معترف
شود بولایت شما یا محمد دوست میداری که ببینی ایشانرا و بنظر در آوری
آل و اوصیای خود را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود که توجه کن و التفات
نما بجانب راست عرش چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم در میان
آب تنکی از نور تا نور او در میان نمایان باشد که همه ایستاده بودند و نماز
قیام مینمودند و در میان همه مهدی میدرخشید چنانکه گویا کوکب درخشنده

بود

بود پس حضرت ملک ودود بمن خطاب نمود که یا محمد ایشان حجتهای منند
و مهدی طلب خون کننده عترت تست بعزت و جلالم قسم که مهدی حجت
واجب الاتباع است از برای دوستان من و انتقام کشنده است از دشمنان من
ابن بابویه رحمة الله علیه اینحدیث را بسند دیگر در کتاب کمال الدین و تمام
النعمه از ابی سلیمن راعی باختلاف عبارات نقل نموده که در آخر واقع است که
فیخرج اللات والعزی طریین فیحرقهما فلفتنة الناس یومئذ بهما اشد من فتنة
العجل والسامری یعنی بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزمان لات
و عزی را تر و تازه پس خواهد سوخت ایشانرا و هر آینه فتنه مردمان در آن
روز بسبب ایشان سختتر خواهد بود از فتنه گوساله سامری مراد از لات و
عزی که در اینحدیث واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما والسلم علی من اتبع الهدی

الحدیث الثامن قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل قدس الله سره
حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران قال حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا ابی
حمزة الثمالی قال حدثنا سعید بن جبیر قال حدثنا عبد الله بن عباس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما عرج بی الی السماء بلغت سدرة المنتهی
نادانی ربی جل جلاله فقال لی یا محمد فقلت لبیک لبیک یا رب قال ما ارسلت

رسولا فانقضت ایامه الا اقام بالامر بعده وصیه فانا جعلت علی بن
ابی طالب خلیفتك وامام امتك ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن
علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی
بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجة بن الحسن یا محمد ارفع رأسك فرفعت رأسی
فاذا بانوار علی والحسن والحسین وتسعة اولاد الحسین والحجة فی وسطهم تتلألأ
کانه کوکب دری فقال الله تعالی یا محمد هؤلاء خلفائی وحججی فی الارض و
خلفاؤك واوصیاؤك من بعدك فطوبی لمن احبهم والویل لمن ابغضهم
شیخ مذکور بسند مزبور روایت میکند از عبدالله بن عباس که او کفت
که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که چون مرا عروج بمعارج سماوات فرمودند
بسدرة المنتهی رسیدم خطاب از حضرت رب الارباب رسید که یا محمد کفتم
لبیك لبیك ای پروردکار من خداوند عالمیان فرمود که ما هیچ پیغمبری بدنیا
نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات ودوران کار نبوت او الا انکه بپای داشت
بامر دعوت وبرجای خود کذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی
خود را وبجهت نکاهبانی شریعت حجتی را پس ما که افریدکار جهان وخداوند
عالمیانیم کردانیدیم علی بن ابی طالب را خلیفه تو وامام امت تو پس حسن را

یعنی

یعنی مقرر کردانیدیم که بعد از امیر المؤمنین خلیفه تو وامام امت تو امام حسن
باشد بعد از و امام حسین بعد از و علی بن الحسین بعد از و محمد بن علی
بعد از و جعفر بن محمد بعد از و موسی بن جعفر بعد از و علی بن موسی
بعد از و محمد بن علی بعد از و علی بن محمد بعد از و حسن بن علی بعد از و حجت
پسر حسن یا محمد سر بالا کن چون سر بر آوردم انوار علی وحسن وحسین و نه
تن از اولاد حسین را دیدم وحجت یعنی حضرت صاحب الزمان در میان
ایشان میدرخشید که کویا کوکب درخشنده بود پس حضرت الله تعالی
فرمود که اینها خلیفها وحجتهای منند در زمین وخلیفها واوصیای تواند
بعد از تو پس خوشا حال کسی که دوست دارد ایشانرا و ویل و وای بر انکسی که
دشمن دارد ایشانرا وبغیر این دو حدیث که کذشت چندین حدیث است از
احادیث معراجیه که خداوند عالمیان در ان سید انس وجان را بخلافت
عترت طاهره اشارت فرموده اکر کسی کوید در یك شب چندین مرتبه آکاهانیدن
برای چیست جواب آنست که شاید همه در یك شب واقع نشده باشد زیرا که
حدیثی هست که قضیه معراج دو بار وقوع یافته وان حدیث را علی بن ابراهیم
بن هاشم در تفسیرش ذکر کرده اما چون خالی از طولی نیست ذکر آنرا موقوف

میدارد طالب اطلاع باید که بآن کتاب رجوع نماید و ابن بابویه رحمة الله
علیه در کتاب خصال حدیثی روایت کرده که صد و بیست مرتبه حضرت
رسالت را عروج بر سما و ارتقا بر عرش حضرت حق تعالی روی داده و ان
حدیث اینست که حضرت امام جعفر علیه السلم فرمود که عرج بالنبی صلی الله
علیه وآله مائة وعشرین مرة ما من مرة الا و قد اوصی الله تعالی فیها النبی
علیه السلم بالولایة لعلی والائمة علیهم السلم اکثر مما اوصاه بالفرایض یعنی
عروج فرمودند حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله صد و بیست مرتبه
و هیچ مرتبه از ان مراتب نبود الا انکه سفارش فرمود حضرت الله تعالی در ان
پیغمبر را بولایت و دوستی امیر المؤمنین و باقی ایمه معصومین علیهم السلم
زیاده از آنچه سفارش فرمود آنحضرت را بفرایض میتواند بود که مراد از ولایت
در ینحدیث والی شدن حضرت شاه ولایت علیه السلم باشد بر امت و تکرار
سفارش از جهت تاکید باشد چنانکه حضرت رسالت نیز مکرر نصوص
جلیه و خفیه در باب امامت و خلافت آنحضرت بیان فرمود سبحان الله
با اینهمه سفارشها از جانب حضرت حق تعالی و حضرت مصطفی در بارهٔ علی
مرتضی صلوات الله علیهما وآلهما بهیچ منافقان دغا متاثر نشدند و بجای

دوست داشتن دشمنی کردند و از خلافت و ولایت آنحضرت سر باز زدند
و باین نیز اکتفا ننموده بران سرور دین پرور استیلا و استعلا نمودند
و باین هم قناعت نکردند و ظلمها بر آنحضرت و اولاد آنحضرت روا داشتند
و ندانستند که در این جهان حضرت صاحب الزمان علیه السلم از ایشان انتقام
خواهد کشید و در ان جهان بعذاب جاودان گرفتار خواهند گردید
بالجمله امید آنست که حضرت آخوند توفیق یابند که توفیق نمایند این سه حدیث
را که در باب کمیت معراج ورود یافته که مختلف اند بظاهر با بابی که در کتاب
کلینی است و در کتاب بصایر الدرجات است که در هر شب جمعه معراج ائمت
پیغمبر و ایمه معصومین علیهم السلم را و السلام علی من اتبع الهدی

الحدیث التاسع قال ابو محمد بن شاذان جعل الله الفردوس مثواه و حشره مع من تولاه
حدثنا محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر جمیعا عن ابان بن عثمان
الاحمر عن ابان بن تغلب عن عکرمه عن بن عباس قال قدم یهودی الی
رسول الله صلی الله علیه وآله یقال له نعثل فقال یا محمد انی اسئلك عن
اشیاء تلجلج فی صدری منذ حین فان اجبتنی عنها اسلمت علی یدك قال
علیه السلم سل یا ابا عماره قال یا محمد صف لی ربك فقال صلوات الله علیه

والله انّ الخالق لا يوصف الّا بما وصف به نفسه كيف يوصف الخالق الواحد
الذّى تعجز الحوّاس ان تدركه والاوهام ان تناله والخطرات ان تحدّه و
البصاير ان تحيط قدرته اجلّ عمّا يصفه الواصفون نائى فى قربه وقرب فى
نائه كيّف الكيف فلا يقال كيف وايّن الاين فلا يقال اين تنقطع الافكار عن
معرفته وليعلم انّ الكيفيّه منه والاينونيه فهو الواحد الصّمد كما وصف نفسه
والواصفون لا يبلغون نعته لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوًا احد قال صدقت
يا محمد فاخبرني عن قولك انّه واحد لا شبه له اليس الله واحد والانسان واحد
ووحدانيّته قد اشبهت وحدانيّة الانسان فقال عليه السّلم الله واحد
واحدىّ المعنى والانسان واحد ثنوى جسم وعرض وروح وانّما التّشبيه
فى المعانى لا غير قال صدقت يا محمّد فاخبرنى عن وصيّك من هو فما من نبىّ
الّا وله وصىّ وانّ نبيّنا موسى بن عمران اوصى الى يوشع بن نون فقال
نعم انّ وصيّى والخليفة من بعدى على بن ابى طالب وبعده سبطاى الحسن
والحسين يتلوه تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار قال فسمّهم لى يا محمّد قال
نعم اذا مضى الحسين فابنه على فاذا مضى على فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه
جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى فاذا مضى موسى فابنه على فاذا مضى على فابنه

محمد فاذا مضى محمد فابنه على فاذا مضى على فابنه الحسن و بعد الحسن حجّة بن
الحسن بن على فهذه اثنا عشر اماما على عدد نقباء بنى اسرائيل قال فاين مكانهم
فى الجنة قال معى فى درجتى قال اشهد ان لا اله الا الله وانّك لرسول الله
واشهد انّهم الاوصياء بعدك ولقد وجدت هذا فى الكتب المتقدّمه
فاخبرني يا رسول الله عن الثانى عشر من اوصيائك قال عليه السّلم يغيب
حتى لا يرى و يأتى على امّتى زمان لا يبقى من الاسلام الا اسمه ومن القرآن
الا رسمه فحينئذ ياذن الله له بالخروج فانتفض نعثل وقام من بين يدى
رسول الله صلّى الله عليه واله ويقول صلوات الله عليك يا سيد المرسلين
وعلى اوصيائك الطّاهرين والحمد لله ربّ العالمين يعنى عبد الله عبّاس
كفت كه يهودى كه او را نعثل ميكفتند بنزد حضرت رسول الله صلى الله عليه
واله امد وكفت يا محمد من چند چيز از تو ميپرسم كه بسيار و قتيست كه آن در سينه
من ميكردد واكر جواب مقرون بصواب ادا نمايى بدست تو اسلام آورم
وتابع دين تو شوم انحضرت فرمود كه اى اباعماره بپرس كفت اى محمد پروردكار
خود را از براى من صفت كن انجناب فرمود كه وصف نميتوانند كرد حضرت
خالق را مكر با نچيزى كه خود وصف كرده است بآن خود را چكونه وصف

نمایند خالق واحدی و آفریننده یگانه را که عاجز است حواس انسان که او را
دریابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فرو مانده است اوهام از انکه او را
بیابد و بکنه ذات او برسد و درمانده است خطرات از انکه حدی از برای او
پیدا کند و ناتوان است بصایر از انکه احاطه قدرت او کند بزرگتر است
از انکه وصف او کنند و وصف کنندگان دور است در نزدیکی و نزدیک است
در دوری یعنی نزدیک و دور نزد علم او یکسانست چگونگی را او چگونگی
داده پس نمیتوان گفت که چگونه است و کجایی را او کجایی داده پس نمیتوان
گفت که کجاست منقطع میشود فکرها از شناخت او پس باید بدانند که
کیفیت و اینونیت از وی پیدا شده و بقدرت او وجود یافته احد است یعنی
تکثر در واحدانیت ذاتش متصور نیست و از ابعاض و اجزا مفرّا و بری است
و صمد است یعنی جسم نیست که توان گفتن میان تهیست و خداوندیست که
کل خلایق در حوایج و رغایب روی بدرگاه او می آورند و از و حاجتها میطلبند
و از و مرادها می یابند بالجمله آنحضرت فرمود که خدای تعالی احد و صمد است
همچنانکه خود خود را وصف کرده است و وصف کنندگان نمیرسند بحد
وصف کردن و نشان دادن او و چنانکه خود صفت خود فرموده لم یلد و لم

یولد

یولد ولم یکن له کفوًا احد است نعثل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا
یا محمد از انکه گفتی خدا یکیست و او را شبیه نیست ایا نه چنین است که خدا یکیست
و انسان نیز یکیست و یگانگی و وحدانیت خدا مانند شده است وحدانیت
و یگانگی انسان را آنحضرت فرمود که خدا واحد است واحد المعنی یعنی همیشه
واحد و یگانه بوده و چیزی با او نبوده بی حدود و بی اعراض است و همیشه
همچنین بوده و همچنین خواهد بود و انسان واحد ثنویست یعنی غیر واحد
حقیقیست جسم است و عرض است و روح است و چنین نیست که در معاینت
نه در غیر معانی یعنی هیچکس در معنی وحدانیت با او شرکت ندارد نعثل
گفت راست گفتی یا محمد پس مرا خبر ده که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده
الّا انکه او را وصیی بوده و پیغمبر ما موسی وصیّت کرد بیوشع بن نون
آنحضرت فرمود که بلی خبر دهم ترا بدرستی که وصی و خلیفه من بعد از من
علی بن ابی طالب است و بعد از و دو سبط من حسن و حسین و بوصایت
از پی حسین در می آیند نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکوکارند
نعثل گفت نام کن ایشانرا یعنی نام ایشانرا ذکر کن از برای من یا محمد حضرت
رسول صلّی الله علیه و آله فرمود که بلی چون حسین در گذرد پسرش علی وصی

وخلیفه باشد وچون مدت وصایت وخلافت علی بنهایت رسد پسر او محمد
وچون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر وچون جعفر مدت
وصایت خود را بکذراند پسر او موسی وچون موسی ازین عالم مفارقت
نماید پسر او علی وچون علی رحلت کند پسر او محمد وچون محمد وفات نماید
پسر او علی وچون علی بآنجهان روی آورد پسر او حسن وچون حسن بعالم
بقا متوجه شود حجة بن الحسن بن علی ایشان دوازده امام اند بشماره
نقبای بنی اسرائیل نعثل کفت شهادت میدهم که نیست الهی الا الله وشهادت
میدهم که تو رسول وفرستاده خدایی وشهادت میدهم که ایشانند اوصیا
بعد از تو وبتحقیق که یافتم این معنی را در کتب متقدمه پس خبر ده مرا
ای رسول خدا از وصی دوازدهم از جمله اوصیای تو آنحضرت فرمود که
او غایب خواهد شد تا نه بینند او را وزمانی پیش آید امت مرا که نماند از
اسلام مکر اسم اسلام واز قرآن الا رسم قرآن در آن هنکام رخصت دهد
حضرت الله تعالی مرا ان خلیفه مرا بخروج نمودن پس بلرزید نعثل وبرخاست
از پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله ودر آن حال میکفت صلوات خدا بر تو باد
ای بهترین پیغمبران وصلوات خدا باد بر اوصیای تو که پاك ومنزهند از

عیبها وکناهان وسپاس وحمد مر خدایرا که پروردکار عالمیان است در بعضی
از روایات در اواخر اینحدیث زیادتی هست با شعری که نعثل انشا نموده
در مدح وثنای حضرت خیر البشر وائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر
اکر در اجل تاخیری باشد یك کتاب علیحده در شرح اینحدیث نوشته شود انشاء الله
تعالی والسلم علی من اتبع الهدی الحدیث العاشر قال ابو محمد بن شاذان
علیه رحمة الله الملك المنان حدثنا فضالة بن ایوب قال حدثنا ابان بن
عثمن قال حدثنا محمد بن مسلم قال ــــ قال ابو جعفر علیه السلم قال رسول
الله صلی الله علیه وآله لعلی بن ابی طالب علیه السلم انا اولی بالمؤمنین من
انفسهم ثم انت یا علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم الحسن اولی بالمؤمنین
من انفسهم ثم الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم علی بن الحسین اولی بالمؤمنین
من انفسهم ثم محمد بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم جعفر بن محمد اولی
بالمؤمنین من انفسهم ثم موسی بن جعفر اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم علی بن
موسی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم محمد بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم
علی بن محمد اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم الحسن بن علی اولی بالمؤمنین من انفسهم
ثم الحجة بن الحسن الذی ینتهی الیه الخلافة والوصایة ویغیب مدة طویلة

ثم یظهر و یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما یعنی حضرت امام
محمد باقر علیه السلام گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله با میر المؤمنین علیه السلام خطاب
فرموده گفت که من اولایم بمؤمنان از انفس ایشان بعد از ان تو یا علی اولایی
بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از ان امام حسن اولاست بمؤمنان از نفسهای
ایشان بعد از ان امام حسین اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از ان
علی بن الحسین اولاست بمومنان از نفسهای ایشان بعد از ان محمد بن علی
اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از ان جعفر بن محمد اولاست بمؤمنان
از نفسهای ایشان بعد از ان موسی بن جعفر اولاست بمؤمنان از نفسهای
ایشان بعد از ان علی بن موسی اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از
ان محمد بن علی اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از ان علی بن محمد
اولاست بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از ان حسن بن علی اولاست بمؤمنان
از نفسهای ایشان بعد از ان حجة بن الحسن انکه منتهی میشود باو خلافت
و وصایت و غایب خواهد شد مدتی دراز بعد از ان ظاهر خواهد شد و زمین
را پر از عدل و داد خواهد کرد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم والسلام علی من اتبع الهدی
الحدیث الحادی عشر قال ابو محمد بن شاذان علیه الرحمة والغفران ه

حدثنا

حدثنا محمد بن الحسن الواسطی رضی الله عنه قال حدثنا زفر بن الهذیل قال
حدثنا سلیمن بن مهران الاعمش قال حدثنا مورق قال حدثنا جابر بن
عبد الله الانصاری قال دخل جندل بن جنادة الیهودی من خیبر علی
رسول الله صلی الله علیه و اله فقال یا محمد اخبرنی عما لیس لله و عما
لیس عند الله و عما لا یعلمه الله فقال رسول الله صلی الله علیه و اله
اما ما لیس لله فلیس لله شریک واما ما لیس عند الله فلیس عند الله ظلم
واما ما یعلمه الله فذلکم قولکم معاشر الیهود ان عزیرا ابن الله والله لا
یعلم له ولد فقال جندل اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله حقا
ثم قال یا رسول الله انی رایت البارحة فی النوم موسی بن عمران علیه السلم
فقال لی یا جندل اسلم علی ید محمد واستمسک بالاوصیاء من بعده فقد
اسلمت و رزقنی الله ذلک فاخبرنی بالاوصیاء بعدک لاستمسک بهم
فقال یا جندل اوصیایی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل فقال یا
رسول الله انهم کانوا اثنی عشر هکذا وجدنا فی التوریة قال نعم الذین هم
اوصیایی من بعدی اثنا عشر فقال یا رسول الله کلهم فی زمن واحد
قال لا خلف بعد خلف فانک لن تدرک منهم الا ثلثة قال فسمهم لی یا رسول الله

قال نعم انك تدرك سيد الاوصياء و وارث علم الانبياء وابا الايمة
الاتقياء علی بن ابی طالب بعدی ثم الحسن والحسين فاستمسك بهم من
بعدی فلا يغرنك جهل الجاهلين فاذا كان وقت ولادة ابنی علی بن الحسين
زين العابدين يقضی الله عليك ويكون آخر زادك من الدنيا شربة لبن
تشربه فقال يا رسول الله فما اسامی الاوصياء الذين يكونون ايمة المسلمين
بعد علی بن الحسين قال صلوات الله عليه وآله فاذا انقضت مدة علی
قام بالامر محمد ابنه يدعی بالباقر فاذا انقضی مدة محمد قام بالامر بعده جعفر
ابنه يدعی بالصادق فاذا انقضت مدة جعفر قام بالامر بعده موسی ابنه
يدعی بالكاظم فاذا انقضت مدة موسی قام بالامر بعده علی ابنه يدعی
بالرضا فاذا انقضت مدة علی قام بالامر بعده محمد ابنه يدعی بالتقی فاذا
انقضت مدة محمد قام بالامر بعده علی ابنه يدعی بالنقی فاذا انقضت
مدة علی قام بالامر بعده الحسن ابنه يدعی بالزكی ثم يغيب عن الناس
امامهم قال يا رسول الله يغيب الحسن منهم قال لا ولكن ابنه الحجة يغيب عنهم
غيبة طويلة قال يا رسول الله فما اسمه قال لا يسمی حتی يظهره الله فقال
جندل قد بشرنا موسی بن عمران بك وبالاوصياء من ذريتك ثم تلی رسول الله

صلی الله عليه وآله وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذی ارتضی
لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا قال جندل فما خوفهم قال يا جندل فی
زمن كل واحد منهم شيطان يعتريه ويوذيه فاذا اذن الله للحجة خرج وطهر
الارض من الظالمين فيملاها قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما طوبی للصابرين
فی غيبته طوبی للسالكين فی محجته والثابتين فی موالاته ومحبته اولئك ممن
وصفهم الله فی كتابه فقال الذين يؤمنون بالغيب وقال اولئك حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون ثم قال جابر عاش جندل بن جناده الی ايام
الحسين بن علی عليهما السلم ثم خرج الی الطايف فمرض فدعا بشربة من لبن فشربه
وقال كذا عهد الی رسول الله صلی الله عليه وآله انه يكون اخر زادی من الدنيا
شربة من لبن ثم مات ودفن بالطايف فی الموضع المعروف بالكوراء رحمه الله
تعالی شيخ عاليشان ابومحمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران بسند مسطور روايت كرد
از جابر بن عبدالله انصاری كه او گفت داخل شد مردی از يهود
بمجلس پيغمبر صلی الله عليه وآله كه جندل نام او بود و پدرش جناده نام داشت
واز يهود خيبر بود پس گفت يا محمد خبر ده مرا از آنكه خدا را نيست واز آنچه نزد

خدا نیست و از آنچه آنرا نمیداند خدا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که انکه نیست خدایرا آن شریک است و آنچه نیست نزد خدا ان ظلم است
و آنچه نمیداند خدا آنرا ان قول شما یهودیانست که میکویید عزیر پسر خدا است
والله که خدا کسی را فرزند خود نمیداند جندل چون آن جواب بصواب
شنید کفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا بعد ازان کفت
ای رسول خدا من در خواب موسی بن عمران علیه السلم را دیدم که بامن
کفت ای جندل بدست محمد صلی الله علیه و آله مسلمان شو و با وصیای او
بکرو و تمسك نمای بایشان و بیزاری جوی از بدکیشان چون خداوند
عالمیان مرا توفیق داد و بخدمتت رسایند و شرف اسلام روزیم کردایند
مرا بر حال اوصیای خود آکاه کردان تا متمسك شوم بایشان آنحضرت فرمود
که ای جندل اوصیای من که بر کزیدکان ملك جلیل اند بعدد نقبای بنی
اسرائیل اند جندل کفت چنانکه در توریة یافته ام نقبای بنی اسرائیل
دوازده تن بوده اند آنحضرت فرمود که بلی امامان که اوصیای منند بعد
ازمن منحصرند در دوازده تن جندل کفت ایشان همه در یك زمان خواهند
بود انجناب فرمود که همه در یك زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از دیکری

بامر امامت و وصایت قیام خواهند نمود تو بخدمت سه تن از یشان
خواهی رسید و باستدعای جندل آن سرور ذکر اسامی سامیه اوصیای
خود نمود برینوجه که فرمود تو درخواهی یافت سید اوصیا و وارث علم
انبیا و پدر ایمه اتقیا علی بن ابی طالب را بعد از من بعد ازان دو فرزند
او حسن و حسین را پس تمسك نمای بایشان و فریفته مشو بجهل جاهلان
و هنکام ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سید و سرور عابد است
که حکم خدا بر تو وارد کردد یعنی اجل تو در رسد و آخرین زاد تو از دنیا
یك جرعه شیر باشد جندل کفت ای رسول خدا چیست نامهای اوصیای
تو که بعد از علی بن الحسین امامان مسلمانانند پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین
قایم مقام کردد بامر امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد و چون مدت
او منقضی کردد بپای دارد امر امامت و وصایت را بعد از و پسر او جعفر
که ملقب باشد بصادق و چون مدت او بسر آید بعد از و پسر او موسی که
او را کاظم کویند قایم مقام او کردد و بعد ان و پسر او علی که او را رضا خوانند
و بعد از و پسر او محمد که او را تقی خوانند و بعد از و پسر او علی که او را نقی خوانند

وبعد از وی پسر او حسن که او را زکی خوانند بعد از آن غایب کردد از مردمان
امام ایشان جندل کفت ای رسول خدا حسن از ایشان غایب کردد آن
حضرت فرمود که نه ولیکن پسر او حجت غایب کردد جندل کفت نام او
چه باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که نام برده نشود تا
زمانی که حضرت الله تعالی او را ظاهر سازد جندل کفت بتحقیق که بشارت
داد مرا موسی بن عمران بتو و باوصیا که از ذریت تواند بعد از آن
تلاوت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه وافی هدایه را
که وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن دینهم الذی ارتضی
لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا جندل کفت ای رسول خدا
خوف ایشان چه باشد آنحضرت فرمود در زمان هر یک از ایشان
شیطانی باشد که ایشان را آزار کند و بر ایشان جفا نماید چون رخصت
دهد حضرت الله تعالی حجت را بیرون آید و پاک سازد زمین را
از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم خوشحال آنان که در زمان غایب بودن او صابر

باشند

باشند و خوشحال آنها که سالک محجه و طریقه او باشند و در مودت
و محبت او ثابت باشند ایشان آنانند که حضرت حق تعالی در کتاب
خود وصف ایشان نموده و در تعریف ایشان فرموده الذین یؤمنون
بالغیب و جای دیکر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون جابر کفت که بعد از آن جندل
زیست تا ایام حضرت امام حسین بن علی علیهم السلام بعد از آن رفت
بطرف طایف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبید و جرعه از
آن نوشید و کفت این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخرین
زاد من از دنیا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طایف
در موضعی که معروف است بکورامد فون کردید که رحمت کند بر وی خدای
تعالی مؤلف کوید که حکایات جندل و سبب امدن او از خیبر و جنکهای
او در موضع صفین و غیر آن با مخالفین طولی دارد هر که خواهد که
اطلاع یابد بتاریخ کبیر ثقفی علیه الرحمه رجوع نماید و اکر بر آن دست نیابد
کتاب ریاض المؤمنین و حدایق المتقین را که از مؤلفات این
کمترین است مطالعه فرماید والسلام علی من اتبع الهدی

کتاب ریاض المؤمنین و حدایق المتقین

الحديث الثانی عشر قال ابو محمد بن شاذان امطر الله علیه شابیب الغفران

حدثنا الحسن بن علی بن سالم عن ابیه عن ابی حمزة الثمالی عن سعید بن جبیر
عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لما
خلق الله الدنیا اطلع علی الارض اطلاعة فاختارنی منها فجعلنی نبیا
ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اخا ووصیا
وخلیفة ووزیرا فعلی منی وانا من علی وهو زوج ابنتی وابو سبطی
الحسن والحسین الا وان الله تبارک وتعالی جعلنی وایاهم حججا علی عباده
وجعل من صلب الحسین ائمة یقومون بامری ویحفظون وصیتی التاسع
منهم قایم اهل بیتی ومهدی امتی اشبه الناس بی فی شمایله واقواله و
افعاله یظهر بعد غیبة طویلة وحیرة مضلة فیعلن امر الله ویظهر دین الله
ویؤید بنصر الله وینصر بملائکة الله فیملأ الارض قسطا وعدلا کما
ملئت جورا وظلما یعنی عبد الله بن عباس گفت که پیغمبر صلی الله علیه و
آله فرمود که چون حضرت الله تعالی دنیا را آفرید دیده ورشد بر اهل
زمین یعنی علم حضرت ملک منان تعلق گرفت بجهانیان پس برگزید مرا
از همه عالمیان و مرا پیغمبری داد و برسالت بعالمیان فرستاد پس مرتبه

دویم

دویم آفریننده افلاک و انجم بر وجهی که مذکور شد بنظر قدرت بعالمیان
نگریست و علی را اختیار فرمود و امامت باو کرامت فرمود و مرا امر کرد
که او را ببرادری و وصایت و وزارت فرا گیرم پس علی از من است
و من از علیم و او شوهر دختر من و پدر دو سبط من حسن و حسین است
و بدانید و آگاه باشید که حضرت الله تعالی مرا و ایشانرا حجتها کرد اینده
بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که بپای دارند امر مرا
جامع این اربعین گوید این همان معنی است که این کمترین در کتاب
ریاض المومنین ذکر کرده که هر کار و مهمی که پیغمبر صلی الله علیه وآله بان
قیام میفرماید امام نیز بآن اقدام مینماید فرق در میان همین است که میان
پیغمبر و خدا بشر واسطه نیست و میان امام و خدا بشر که آن پیغمبر است
واسطه است القصه حضرت رسالت پناه فرمود که خداوند عالمیان
مقرر نمود که آن امامان که از صلب حسین باشند و امر مرا بپای دارند
و بامر من قیام نمایند و محافظت وصیت من کنند نهم ایشان قایم اهل بیت
من و مهدی امت من است و شبیه ترین مردمان است بمن در شمایل
و اقوال و افعال ظاهر خواهد شد بعد از غایب بودن دراز و حیرت مضله

ظاهر امراد آنست چنانکه مسموع کشته که در زمان غیبت انحضرت مردمانرا
حیرت دست دهد از پس غایب بودن آنحضرت بطول کشد بالجمله
پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که پس حضرت مهدی اشکار سازد امر خدارا
وظاهر کرداند دین حضرت رب العالمین را و موید کردد بیاری کردن خدا و ملایکه نصرت
نمایند او را و پر کند زمین را از عدل و داد اینچنانکه پر شده باشد از جور و جفا والسلم علی من اتبع الهدی

للحدیث الثالث عشر قال ابن شاذان علیه الرحمة والغفران حدثنا علی بن
الحکم رضی الله عنه عن جعفر بن سلیمن الضبعی عن سعد بن ظریف عن الاصبغ
بن نباته عن سلمان الفارسی رضوان الله علیه قال خطبنا رسول الله صلی
الله علیه واله فقال معاشر الناس انی راحل عن قریب و منطلق الی المغیب
اوصیکم فی عترتی خیرًا وایاکم والبدع فان کل بدعة ضلالة و لا محالة اهلها فی
النار معاشر الناس من فقد الشمس فلیستمسک بالقمر ومن فقد القمر فلیستمسک
بالفرقدین فاذا فقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة بعدی اقول لکم
فاعلموا ان قولی قول الله فلا تخالفوه فیما امرکم به والله یعلم انی بلغت الیکم
ما امرنی به فاشهد الله علی و علیکم قال فلما نزل عن المنبر تبعته حتی دخل
بیت عایشه فدخلت علیه و قلت بابی انت وامی یا رسول الله سمعتک تقول

تا بسبب آنکه ... قلوب ایشان محض بایمان باشند و اکثر ایشان بضلالت کشند

اذا

اذا فقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر واذا فقدتم القمر فتمسکوا بالفرقدین واذا فقدتم
الفرقدین فتمسکوا بالنجوم فقد ظننت ان یکون فی هذا الابانه اشارة قال
قد اصبت یا سلمان فقلت بین لی یا رسول الله ما الشمس والقمر وما الفرقدان
وما النجوم الزاهرة فقال انا الشمس و علی القمر فاذا فقدتمونی فتمسکوا به بعدی
واما الفرقدان فالحسن والحسین اذا فقدتم القمر فتمسکوا بهما واما النجوم الزاهرة
فهم الائمة التسعة من صلب الحسین والتاسع مهدیهم ثم قال علیه السلم انهم هم
الاوصیاء والخلفاء بعدی ائمة ابرار عدد اسباط یعقوب وحواری عیسی
فقلت فسمهم لی یا رسول الله قال اولهم و سیدهم علی بن ابی طالب و بعده
سبطای الحسن والحسین و بعدهما علی بن الحسین زین العابدین و بعده محمد بن علی
باقر علم النبیین و بعده الصادق جعفر بن محمد و بعده الکاظم موسی بن جعفر
و بعده الرضا علی بن موسی الذی یقتل بارض الغربة ثم ابنه محمد ثم ابنه علی
ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحجة القایم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره فانهم عترتی من
لحمی و دمی علمهم علمی وحکمهم حکمی اذانی فیهم فلا انا له الله شفاعتی یعنی
سلمان فارسی علیه الرحمه کفت که خطبه خواند بر ما رسول خدا صلی الله علیه واله
و فرمود ای کروه مردمان من رحلت کننده ام عنقریب و روانه شونده ام بمغیب

وصیت میکنم شما را در بارهٔ عترت خود که نیکویی کنید با عترت من و بپرهیز
از بدعت بد رستی که هر بدعتی ضلالت است و لامحاله اهل ضلالت در
جهنم اند ای گروه مردمان هر کس نه بیند آفتاب را میباید چنگ در زند و
متمسك شود بماه و هر کس گم کند و نیابد ماه را می باید که متمسك شود بفرقد
پس هر گاه گم کنید و نیابید فرقدین را پس چنگ در زنید و متمسك شوید
بستارهای روشن بعد از من میگویم مر شما را پس بدانید که قول من قول
خداست پس مخالفت مورزید با خدا در آنچه امر کرد شما را بآن و خدا امیدا
که من رسانیدم بشما آنچیزیرا که امر کرد بآن مرا و شاهد میگیرم خدایرا بر خود
و شما سلمان گفت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از منبر بزیر آمد از پی او رفتم
تا داخل خانهٔ عایشه شد من در آمدم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای
رسول خدا شنیدم که فرمودی هر گاه نیابید آفتاب را متمسك بماه شوید و چون
ماه نباشد متمسك شوید بفرقدین و چون فرقدین ناپیدا شود متمسك شوید
بستارها گمان بردم که درین اشکار نگفتن رمزی و اشارهٔ باشد آنحضرت
فرمود که نیکو یافتهٔ ای سلمان پس گفتم روشن کردان از برای من ای رسول
خدا و بیان فرما که چیست آفتاب و ماه و فرقدین و ستارهای روشن

آنحضرت

انحضرت فرمود که منم افتاب و علیست ماه چون مرا نیابید متمسك شوید بعلی
بعد از من اما فرقدان حسن و حسین اند هر گاه ما را نیابید متمسك بایشان
شوید و اما ستارهای روشن ایشان نه امام اند از صلب حسین و نهم ایشا
مهدی ایشانست بعد از آن انحضرت فرمود که ایشان اند اوصیا و خلفا بعد از
من ایمه ابرارند بشمارهٔ اسباط یعقوب و حواری عیسی گفتم نام ایشانرا از
برای من بیان فرما ای رسول خدا فرمود که اول ایشان و سید ایشان علی بن
ابی طالب است و بعد از ان دو سبط من حسن و حسین و بعد از ایشان علی
الحسین زین العابدین و بعد از و محمد بن علی شکافندهٔ علم نبیین و بعد از و
صادق جعفر بن محمد و بعد از و کاظم موسی بن جعفر و بعد از و رضا علی
موسی انکه کشته خواهد شد در زمین غربت بعد از ان فرزندا و محمد بعد از
ان فرزندا و علی بعد از آن فرزندا و حسن بعد از آن فرزندا و حجت قایم که منتظر
در غایب بودنش و مطاع است در ظهورش پس بدرستی که ایشان عترت
منند از گوشت و خون من علم ایشان علم منست و حکم ایشان حکم منست هر کس
مرا در بارهٔ ایشان نرساند خدای تعالی باو شفاعت مرا والسلم علی من اتبع الهدی

الحدیث الرابع عشر قال ابن شاذان علیه رحمة الله الملك المنان

حدثنا عثمن بن عیسی رضی الله عنه قال حدثنا ابو حمزة الثمالی قال حدثنا
اسلم قال حدثنا ابو الطفیل قال حدثنا عمار بن یاسر قال لما حضر رسول الله
صلی الله علیه وآله الوفاة دعا بعلی علیه السلم فسارّه طویلاً ثم رفع صوته و
قال یا علی انت وصیی و وارثی قد اعطاک الله تعالی علمی وفهمی فاذا مت ظهرت
لک ضغاین فی صدور قوم وغصب علی حقک فبکت فاطمة علیها السلم وبکی الحسن
والحسین علیهما السلم فقال رسول الله صلی الله علیه واله لفاطمة یا سیدة
النساء مم بکاؤک قالت یا ابت اخشی الضیعة بعدک قال ابشری یا فاطمة فانک
اول من تلحقنی من اهل بیتی لا تبکی ولا تحزنی فانک سیدة نساء اهل الجنة
واباک سید الانبیاء وابن عمک سید الاوصیاء وابنیک سیدا شباب اهل
الجنة ومن صلب الحسین یخرج الله الائمة التسعة المطهرین المعصومین ومنا
مهدی هذه الامة یعنی چون وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله رسید امیر
المؤمنین علیه السلم را طلبید و در سر با انحضرت سخن بسیار گفت چنانکه راز
گفتن بطول کشید بعد از ان اواز مبارک بلند کرده فرمود که یا علی تو وصی
من و وارث منی و خدای تعالی عطا کرد بتو علم و فهم مرا پس من چون در گذرم
ظاهر شود نسبت بتو کینهایی که در سینهای قومیست وحق ترا غصب خواهند کرد

پس حضرت

پس حضرت فاطمه علیها السلم گریست وامام حسن وامام حسین هم بگریه در آمدند
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله با فاطمه خطاب نموده فرمود که ای بهترین
زنان چرا گریانی وبکای ترا سبب چیست فاطمه فرمود که ای پدر از تلف شدن
میترسم بعد از تو حضرت پیغمبر فرمود که بشارت باد ترا که اول کسی از اهل بیت من که بمن
خواهد رسید تو خواهی بود گریه مکن ومحزون مباش که تو بهترین زنان
اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبرانست و ابن عمت بهترین اوصیاست و دو
پسرت بهترین جوانان اهل بهشتند بیرون خواهد آورد الله تعالی از صلب
حسین نه امام مطهر معصوم را و از ماست مهدی این امت الحمد لله الذی
جعل سادتی و قادتی هذه الاصفیاء والسلم علی من اتبع الهدی

الحدیث الخامس عشر قال ابن شاذان علیه الرحمة والغفران

حدثنا الحسن بن علی بن فضال رضی الله عنه عن عبد الله بن بکیر عن عبد
الملک بن اسمعیل الاسدی عن ابیه عن سعید بن جبیر قال قیل لعمار بن یاسر
ما حملک علی حب علی بن ابی طالب قال قد حملنی الله ورسوله وقد انزل الله
تعالی فیه آیات جلیلة وقال رسول الله صلی الله علیه وآله فیه احادیث کثیرة
فقیل له هلا تحدثنی بشیء مما قال فیه رسول الله قال ولم لا احدث ولقد کنت

بريا من الذين يكتمون الحق و يظهرون الباطل ثم قال كنت مع رسول الله
صلى الله عليه وآله فرايت عليا عليه السلم فى بعض الغزوات قد قتل عدة من
اصحاب الويه قريش فقلت لرسول الله صلى الله عليه وآله يا رسول الله ان
عليا قد جاهد فى الله حق جهاده فقال وما يمنعه انه منى وانا منه وانه وارثى
وقاضى دينى ومنجز وعدى وخليفتى من بعدى ولولاه لم يعرف المؤمن
المحض فى حياتى وبعدى فاتى حربه حربى وحربى حرب الله وسلمه سلمى وسلمى
سلم الله ويخرج الله من صلبه الائمة الراشدين فاعلم يا عمار ان الله تبارك
وتعالى عهد الى ان يعطينى اثنى عشر خليفه منهم على وهو اولهم وسيدهم
فقلت ومن الآخرون يا رسول الله قال الثانى منهم الحسن بن على بن ابى طالب
والثالث منهم الحسين بن على بن ابى طالب والرابع على بن الحسين زين العابدين
والخامس منهم محمد بن على ثم ابنه جعفر ثم ابنه موسى ثم ابنه على ثم ابنه محمد
ثم ابنه على ثم ابنه الحسن ثم ابنه الذى يغيب عن الناس غيبة طويلة و ذلك قول
الله تبارك و تعالى قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين ثم
يخرج ويملاء الدنيا قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما يا عمار سيكون بعدى فتنه
فاذا كان ذلك فاتبع عليا وحزبه فانه مع الحق والحق معه و انك ستقاتل

الناكثين والقاسطين معه ثم تقتلك الفئة الباغيه ويكون آخر زادك من
الدنيا شربة من لبن تشربه قال سعيد بن جبير فكان كما اخبره رسول الله صلى
الله عليه وآله يعنى سعيد بن جبير گفت که بعمار بن یاسر گفتند که ترا چه چیز بر آن
داشته که دوست دارى على بن ابى طالب را در جواب گفت که خدا و رسول او
مرا بران داشته اند و بتحقیق که حضرت الله تعالى آیات جلیله در شان آنحضرت
فرو فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده گفتند
که آیا خبر نمیدهى ما را بچیزى از آنچه پیغمبر صلى الله علیه وآله در حق او گفته عمار
گفت چرا خبر ندهم و حال آنکه من بیزارم از آنهایى که حق را پنهان میدارند و
باطل را ظاهر میسازند بعد از ان گفت با رسول خدا صلى الله علیه وآله بودم
على علیه السلم را دیدم در بعضى از غزوات که چندین تن را از صاحبان علمهاى
قریش بقتل رسانید پس با رسول خدا گفتم که بدرستى که على علیه السلم حق جهاد
در راه خداى تعالى بفعل آورد پیغمبر صلى الله علیه وآله فرمود که چه چیز او را
ازین امر باز تواند داشت بدرستى که او از منست و من از ویم و او وارث
منست و قاضى و حکم کننده دین منست و وفا کننده بوعدهٔ منست و خلیفهٔ منست
بعد از من و اگر او نبود مومن محض شناخته نمیشد در زمان حیات من و بعد از

وفات من جنك او جنك منست وجنك من جنك خداست وآشتی او آشتی
منست واشتی من اشتی خداست بیرون خواهد آورد خدای تعالی از صلب
او ایمه راشدین را بدان ای عمار که خدای تعالی عهد کرده بامن که عطا کند بمن
دوازده خلیفه از جمله ایشان علیست واو اول ان خلیفهاست وبهترین ایشانست
پس کفتم دیکران کیستند ای رسول خدا فرمود دویم از ایشان حسن بن علی بن
ابی طالبست وسیم حسین بن علی بن ابی طالب است وچهارم علی بن الحسین است
که زینت عابدانست پنجم از ایشان محمد بن علیست بعد از ان پسر او جعفر بعد از ان
پسر او موسی بعد از ان پسر او علی بعد از ان پسر او محمد بعد از ان پسر او علی
بعد از ان پسر او حسن بعد از ان پسر او انکه پنهان شود از مردمان پنهان شدنی
دراز واینست معنی قول خدای تعالی که میفرماید قل ارایتم ان اصبح ماؤکم
غورا فمن یاتیکم بماء معین بعد از ان بیرون آید وپر کند دنیا را از عدل و
داد انچنانکه پر شده باشد از جور وظلم ای عمار زود باشد که بعد از من
فتنه وآشوب ظاهر کردد چون فتنها اشکار شود تابع باش علی وحزب علی را
که علی با حقاست وحق با اوست وزود باشد که کارزار ومقاتله نمایی به
اتفاق علی با ناکثین وقاسطین بعد از آن بکشند ترا فئه باغیه وکروه ستم

پیشه وباشد آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی آنرا سعید بن جبیر
کفت همچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه واله خبر داده بود صدق الله العظیم و
صدق رسوله الکریم وصلی الله علی محمد واله النجبا والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السادس عشر قال ابو محمد بن شاذان اسکنه الله فی اعلی درجات الجنان

حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه عن غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله صلی
الله علیه واله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی من العترة فقال انا
والحسن والحسین والائمة التسعة من ولد الحسین تاسعهم مهدیهم لا یفارقون
کتاب الله عز وجل ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه یعنی
حضرت امام حسین علیه السلم فرمود که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند
از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه واله که فرمود انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی کیستند عترت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود عترت منم وحسن
وحسین ونه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشانست جدا نمی
شوند از کتاب خدای عز وجل وکتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند
بر رسول خدا در حوض او یعنی حوض کوثر ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب

كمال الدين حديث انى تارك فيكم الثقلين را با سانند بسيار روايت كرده
و مضبوط است ان حديث صحيح كه از احاديث متواتره است در ديگر كتابها والسلم على من اتبع الهدى

الحديث السابع عشر قال ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه
رحمة الله عليه فى كتاب كمال الدين حدثنا ابى ومحمد بن الحسن رحمهما الله قال
حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميرى ومحمد بن يحيى العطار و احمد بن
ادريس جميعا قالوا حدثنا احمد بن ابى عبد الله البرقى قال حدثنا ابو هاشم
داود بن القسم الجعفرى عن ابى جعفر محمد بن على الثانى قال اقبل امير المؤمنين
عليه السلم ذات يوم ومعه الحسن وسلمان الفارسى وامير المؤمنين عليه السلم متكى
على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذا اقبل رجل حسن الهيئة واللباس
فسلم على امير المؤمنين عليه السلم فرد عليه السلم فجلس ثم قال يا امير المؤمنين
اسئلك عن ثلث مسائل ان اجبتنى بهن علمت ان القوم ركبوا من امرك
ما اقضى عليهم انهم ليسوا بمامونين فى دنياهم ولا فى آخرتهم وان تكن الاخرى
علمت انك وهم شرع سواء فقال امير المؤمنين عليه السلم سلنى عما بدا لك
فقال اخبرنى عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه وعن الرجل كيف يذكر
وينسى وعن الرجل كيف يشبه الاعمام والاخوال قال فالتفت امير المؤمنين عليه السلم

الى

الى ابى محمد الحسن بن على عليهما السلم فقال يا ابا محمد اجبه فقال اما ما سالت عنه
عن امر الانسان اذا نام اين تذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح
متعلقة بالهواء الى وقت ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله عز وجل
برد تلك الروح الى صاحبها جذبت الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء
فرجعت الروح الى صاحبها فاسكنت فى بدنه وان لم ياذن الله برد تلك
الروح على صاحبها جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم ترد الى صاحبها
الى وقت ما يبعث واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل فى حق
وعلى الحق طبق فان صلى الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلوة تامة فانكشف
ذلك الطبق عن ذلك الحق فاضاء القلب وذكر الرجل ما كان نسى وان لم
يصل على محمد وال محمد او نقص من الصلوة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك
الحق فاظلم القلب ونسى الرجل ما كان ذكره واما ما ذكرت من امر المولود الذى
يشبه اعمامه واخواله فان الرجل اذا اتى اهله فجامعها بقلب ساكن وعروق
هادية وبدن غير مضطرب واسكنت تلك النطفة فى جوف الرحم خرج الولد يشبه
اباه وامه وان هو اتاها بقلب غير ساكن وعروق غير هادية وبدن مضطرب
اضطربت تلك النطفة فوقعت فى وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت

على عرق من عروق الاعمام اشبه الولد اعامه وان وقعت على عرق
من عروق الاخوال اشبه الولد اخواله فقال الرجل اشهد ان لا اله الا
الله ولم ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله ولم اشهد بها واشهد
انك وصى رسول الله والقايم بحجته واشار الى امير المؤمنين عليه السلم
ولم ازل اشهد بها واشهد انك وصيه والقايم بحجته بعده واشار الى الحسن
عليه السلم واشهد ان الحسين بن على وصى ابيك والقايم بحجته بعدك
واشهد ان على بن الحسين القايم بامر الحسين بعده واشهد على محمد بن
على انه القايم بامر على بن الحسين واشهد على جعفر بن محمد انه القايم بامر محمد
ابن على واشهد على موسى بن جعفر انه القايم بامر جعفر بن محمد واشهد على
على بن موسى انه القايم بامر موسى بن جعفر واشهد على محمد بن على انه القايم
بامر على بن موسى واشهد على على بن محمد انه القايم بامر محمد بن على واشهد
على الحسن بن على انه القايم بامر على بن محمد واشهد على رجل من ولد الحسين
ابن على لا يكنى ولا يسمى حتى يظهر امره فيملأ الارض عدلا كما ملئت جورا
والسلم عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ثم قام فمضى فقال امير
المؤمنين عليه السلم يا با محمد اتبعه فانظر اين يقصد فخرج فى اثره قال فما

کان الا ان وضع رجله بخارج المسجد فما دریت این اخذ من ارض الله عز
وجل فرجعت الى امير المؤمنين عليه السلم فاعلمته فقال يا ابا محمد اتعرفه
فقلت الله ورسوله وامير المؤمنين اعلم فقال هو الخضر عليه السلم حاصل
معنی این حدیث و بیتق دقیق المعنی اینست که حضرت امام محمد تقی علیه السلم نقل فرمود
که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در مسجد الحرام مصحوب فرزند
دلبند خود امام حسن مجتبی علیه السلم و موصوف بوصف سلمان منّا تشریف
داشت وان برگزیده ملك ودود تکیه بر دست سلمان فرموده بود که مردی
درآمد با هیئات و لباس نیکو و سلام کرد بران شاه بارگاه امامت و خلافت
انحضرت جواب سلام ادا فرمود پس آنمرد نشست و گفت یا امیر المؤمنین
مرا سه سؤال است از شما اگر جواب دهید مرا از آن سؤالها میدانم که این
قوم بر باطلند و از طریق حق مهجور گردیده اند و در تضییع دنیا و آخرت
خود کوشیده اند واگر جواب نگویی در مقام تردد و اشتباه بمانم و فرق کردن
در میان حق و باطل مشکل گردد انحضرت فرمود که سؤال نما از انچه پیش آید
ترا آنمرد گفت خبر ده مرا که ادمی چون در خواب شود روح ش بکجا میرود
و سبب چیست که آدمی را گاهی چیزها بخاطر میرسد و گاهی فراموش میکند و چرا

فرزند کاهی مشابه باعمام است وکاهی شبیه باخوال حضرت امیرالمؤمنین بجانب
امام حسن علیه السلم التفات نموده فرمود که یا ابا محمد جواب کوی اورا حضرت
امام ثانی وکاشف معضلات معانی روی بسایل آورده فرمود که امّا آنچه
سؤال کردی که روح آدمی در حالت خواب بکجا میرود بدانکه روح تعلق می
کیرد بریح یعنی بباد وباد متعلق میشود بهوا تا زمان بیداری پس اکر حق
تعالی اجازت دهد روح را بباز کشتن ببدن میکشد روح ریح را ومیکشد ریح
هوارا پس باز کشت مینماید روح بتن وساکن میکردد در بدن واکر اذن
ندهد حضرت ذوالمنن روح را بباز کشتن بتن میکشد هوا ریح را وجذب
مینماید ریح روح را پس روح بصاحب خود عود نمینماید مکر وقتی که مبعوث
شود امّا آنچه کفتی از یاد وفراموشی پس بتحقیق که دل مرد در حقه ایست
وبران حقه سرپوشیست پس اکر آدمی صلواتی تمام وکامل بفرستد بر محمد و
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین منکشف میکردد وبرداشته میشود آن
سرپوش از آن حقه ودل روشن میاید وفراموش شده را بیاد می آورد
واکر بر محمد وآل محمد صلوات الله علیه وآله صلوات نفرستند یا صلوات فرستادنش
ناقص باشد منطبق میکردد ان طبق بران حقه وَمی پوشاند آن سرپوش

ان حقه

ان حقه را که دل دران منزل دارد وتیرکی وکدورت وتاریکی وظلمت
دل را حاصل میشود وانچه در خاطر داشته فراموش میکند وامّا انچه کفتی که
چرا مولود کاه مانند میباشد باعمام وکاه مشابهت میدارد باخوال پس
بدرستی که مرد هرکاه بادل ساکن ورکهای آرمیده وبدن غیرمضطرب
بااهل خود نزدیکی نماید ودران حال نطفه در جوف رحم جای کیرد فرزندکه
متولد میکردد شبیه بپدر ومادر میباشد واکر بااهل خود مقاربت نماید
در حالتی که دل غیرساکن وعروق غیرآرمیده وبدن مضطرب باشد مضطرب
میکردد ان نطفه پس واقع میشود در حال اضطرابش بر بعضی از رکها
پس اکر واقع شود بر رکی از رکهای اعمام شبیه میباشد ولد باعمامش واکر
واقع شود بر رکی از رکهای اخوال شبیه میباشد فرزند باخوالش پس آن مرد
کفت کواهی میدهم که هیچ خداوندی سزای پرستش نیست مکر الله تعالی
وهمیشه شهادت داده ام بوحدانیت او وشهادت میدهم که محمد رسول خداست
وهمیشه برسالت او شهادت داده ام واشاره بامیرالمؤمنین علیه السلم کرده کفت
کواهی میدهم که تو وصی پیغمبر خدا وبپای دارنده حجت اویی وهمیشه بوصایت
تو شهادت داده ام وشهادت میدهم که تو وصی او وبپای دارنده حجت اوئی

بعد از و اشاره بامام حسن کرده کفت شهادت میدهم که حسین بن علی
وصی پدر تست وبپای دارندهٔ حجّت اوست بعد از تو وکواهی میدهم
که علی بن الحسین بپای دارندهٔ امر حسین است بعد از و وشهادت میدهم
برای محمد بن علی که او بپای دارندهٔ امر علی بن الحسین است وشهادت میدهم
بجعفر بن محمد که او بپای دارندهٔ امر محمّد بن علیست وکواهی میدهم که موسی بن
جعفر بپای دارندهٔ امر جعفر بن محمّد است وشهادت میدهم که علی بن موسی
بپای دارندهٔ امر موسی بن جعفر است وشهادت میدهم که محمّد بن علی
قایم بامر علی بن موسی است وشهادت میدهم که علی بن محمد بپای دارندهٔ
امر محمّد بن علیست وکواهی میدهم که حسن بن علی بپای دارندهٔ امر علی بن
محمّد است وشهادت میدهم بمردی از اولاد حسین بن علی که مکنّی ومسمّی
نمیشود تا ظاهر شود امرش مراد آنست که بنام وکنیت پیش از ظهور آنحضرت
روا نیست آنحضرت را ذکر کردن پس پر کند زمین را از عدل آنچنانکه پر شده
باشد از ستم وسلام بر تو باد یا امیر المؤمنین ورحمت خدا وبرکات او
بعد از ان برخاست ورفت پس امیر المؤمنین علیه السّلم بامام حسن کفت
که یا ابا محمد از پی او برو وببین قصد کجا دارد وبکجا میرود امام حسن علیه السّلم

کفت که نبود الّا اینکه پا از مسجد بیرون نهاد ندانستم که بکجا رفت بر کشته
بنزد امیر المؤمنین آمدم وآنحضرت را اعلام نمودم حضرت امیر علیه السّلم
فرمود که یا ابا محمّد آیا شناختی ورا کفتم خدا ورسول او وامیر المؤمنین
داناترند حضرت امیر علیه السّلم فرمود که او خضر علیه السّلم بود اینحدیث
شریف را عماد الدّین محمّد بن بابویه رحمة الله علیه در کتاب عیون اخبار الرّضا
وچند کتاب دیکر از مؤلفاتش روایت کرده وثقة الاسلام محمّد بن یعقوب
کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی وشیخ طبرسی طیّب الله مضجعه در کتاب
احتجاج ثبت فرموده اند وچندین تن دیکر از اکابر علمای امامیّه این خبر
معتبر را باسانید صحیحه در مؤلّفات خود ضبط نموده اند چنانکه بر متتبّع
ماهر ظاهر است وشیخ ما شیخ بهاء الدّین محمّد عاملی غفر الله له وقتی در شرح
اینحدیث کوهر افشانی عجیبی نمود وسیّد ما امیر محمّد باقر داماد روّح الله
روحه در کتاب شرعة التسمیة اینحدیث را از مؤیّدات نهی از تسمیه وتکنیه
حضرت حجّت شمرده ودر شرح این حدیث چند کلمهٔ عالیه افاده فرموده امّا
تبیین عروق اعمام واخوال ننموده ودیکر نکات درینحدیث هست که سر بسته
کذاشتند این فقیر که از کمترین خوشه چینان خرمن ان دو نحریر عدیم النظیر است

رساله ادراك العاقلين

در تعريف روح چند كلمه وجيزه در رساله ادراء العاقلين واخزاء الناجين
مذكور ساخته ودر كتاب رياض المؤمنين وحدائق المتقين بقدر بسطى
داده تعريف روح را والسلام على من اتبع الهدى **الحديث الثامن عشر**
قال بن شاذان عامله الله بالفضل والاحسان حدثنا عبد الله بن جبلة عن
عبد الله بن المستنير عن المفضل بن عمر عن جابر بن يزيد الجعفى عن عبد الله بن
العباس قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله والحسن على عاتقه
والحسين على فخذه يلثمهما ويقبلهما ويقول اللهم وال من والاهما وعاد من
عاداهما ثم قال يا بن عباس كانى انظر الى شيبة ابنى الحسين تخضب من دمه
يدعو فلا يجاب ويستنصر فلا ينصر قلت ومن يعمل ذلك قال اشرار امتى لا
انالهم الله شفاعتى ثم قال يا بن عباس من زاره عارفا بحقه كتب الله له
ثواب الف حجة والف عمرة الا ومن زاره فقد زارنى ومن زارنى فكانما قد
زار الله وحق الزاير على الله ان لا يعذبه بالنار الا وان الاجابة تحت قبته
والشفاء فى تربته والائمة من ولده قال قلت يا رسول الله فكم الائمة بعدك
قال بعدد اسباط يعقوب ونقباء بنى اسرائيل وحوارى عيسى قال قلت يا
رسول الله فكم كانوا قال كانوا اثنى عشر والائمة بعدى اثنى عشر اولهم على بن

ابى طالب وبعده سبطاى الحسن والحسين فاذا انقضى الحسين فابنه على فاذا انقضى
على فابنه محمد فاذا انقضى محمد فابنه جعفر فاذا انقضى جعفر فابنه موسى
فاذا انقضى موسى فابنه على فاذا انقضى على فابنه محمد فاذا انقضى محمد فابنه
على فاذا انقضى على فابنه الحسن فاذا انقضى الحسن فابنه الحجة قال قلت يا رسول
الله اسامى لم اسمع بهن قط قال هم الائمة بعدى وان قهروا امناء معصومون
نجباء اخيار يا بن عباس من اتى يوم القيمة عارفا بحقهم اخذت بيده فادخلته
الجنة يا بن عباس من انكرهم او رد واحدا منهم فكانما قد انكرنى وردنى و
من انكرنى وردنى فكانما قد انكر الله ورده يا بن عباس سوف ياخذ الناس
يمينا وشمالا فاذا كان ذلك فاتبع عليا وحزبه فانه مع الحق والحق معه فلا يتفرقان
حتى يردا على الحوض يا بن عباس ولايتهم ولايتى وولايتى ولاية الله وحربهم
حربى وحربى حرب الله وسلمهم سلمى وسلمى سلم الله ثم عليه السلام يريدون ان
يطفؤا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون
يعنى عبد الله عباس گفت كه داخل شدم بمسجد رسول خدا صلى الله عليه واله در
حالتى كه امام حسن بر دوش شريف انحضرت بود وامام حسين بر ران مبارکش
ميبوسيد ايشانرا مكرر و ميگفت بار خدايا دوست دار انكسى را كه دوست دارد

[illegible] عمر و عثمان [illegible]

ایشانرا و دشمن دارانکسی را که دشمن دارد ایشانرا بعد از ان کفت ای پسر عباس
کویا نظر میکنم بسیاه و سفید درهم آمیخته این فرزندم حسین یعنی موی مبارکش
کرد نکین شود از خونش و دعوت کند و کسی اجابتش نکند و یاری طلبد و کسی
یاریش ننماید کفتم که مرتکب این فعل شود فرمود که اشرار امت من که نرسانند
عطا ننماید خدای تعالی بایشان شفاعت مرا بعد از آن فرمود که ای پسر عباس
هر کس زیارت کند حسین را در حالتی که عارف باشد بحق او یعنی او را امام
مفترض الطاعه داند مینویسد خدای تعالی از برای وی ثواب هزار حج و هزار عمره بدان
واکاه باش که هر کس زیارت کند حسین را حکم ان دارد که مرا زیارت کرده و هر کس
مرا زیارت کند کویا خدا را زیارت کرده و حق زیارت کننده بر خدا آنست که
عذاب نکند او را باتش دوزخ بدانکه اجابت دعا در زیر کنبد اوست و شفای
امراض مندرج در تربت او و تربت امامانست که از اولاد اویند ابن عباس
کفت کفتم ای رسول خدا چند امام اند بعد از تو انحضرت فرمود بعدد اسباط
یعقوب و نقباء بنی اسرائیل و حواری عیسی کفتم چند عدد بودند اسباط
و نقبا و حواریین انحضرت فرمود دوازده بودند و امامان بعد از من دوازده اند
اوّل ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از و دو سبط من حسن و حسین و چون

منقضی

منقضی شود مدت امامت حسین پس پسر او علی و چون بکذرد مدت او
پس پسر او محمد و چون باخر رسد امر محمد پس پسر او جعفر و چون تمام شود مدت
امامت جعفر پس پسر او موسی و چون بپایان رسد امر او پس پسر او علی و چون
بنهایت انجامید مدت او پس پسر او محمد و چون منقضی شود مدت امامت
محمد پس پسر او علی و چون بسر رسد مدت امامت او پس پسر او حسن و بعد از
انقضای مدت امامت حسن پس پسر او حجت ابن عباس کفت ای رسول
خدا نامها شنیدم که هرکز نشنیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که ایشان
امامانند بعد از من اکرچه مقهور شوند و امینان علم خدا و معصومانند و
نجیبان و برکزیدکانند ای پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالتی
که عارف باشد بحق ایشان من او را دست کرفته به بهشت درآورم ای پسر عباس
هر کس انکار نماید ایشانرا یا رد کند یکی از ایشانرا چنان باشد که مرا انکار کرده
و رد نموده و هر کس مرا انکار نماید و رد کند چنان باشد که خدا را انکار
کرده و او را رد نموده ای پسر عباس زود باشد که مردمان بچپ و راست
میل کنند هرکاه چنان باشد تو متابعت نمای علی و حزب او را پس بدرستی
که علی با حق است و حق با علیست و از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر

بمن وارد کردند ای پسر عباس دوستی ایشان یعنی دوستی و یازده امام
دیگر علیهم السلام دوستی منست و دوستی من دوستی خداست و جنگ
کردن با ایشان جنگ کردن با من و جنگ کردن با من جنگ کردن با خداست
واشتی کردن با ایشان اشتی کردن با من واشتی کردن با من اشتی کردن
با خداست بعد از ان پیغمبر صلی الله علیه واله تلاوت فرمود این ایه عظیمه را
که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون الحدیث التاسع عشر قال ابن شاذان نور الله مرقده حدثنا
الحسن بن محبوب عن مالك بن عطیه عن ابی صفیه ثابت دینار عن ابی جعفر
علیه السلام قال قال الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام لاصحابه قبل
ان قتل بلیله واحدة ان رسول الله صلی الله علیه واله قال لی یا بنی انك
ستساق الی العراق وتنزل فی ارض یقال لها عمورا وکربلا وانك تستشهد بها
ویستشهد معك جماعة وقد قرب ما عهد الی رسول الله صلی الله علیه واله
وانی راحل الیه غدًا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی هذه اللیله فانی
قد اذنت له وهو منی فی حل واکد فیما قاله تاکیدًا بلیغًا فلم یرضوا وقالوا
والله ما نفارقك ابدًا حتی نرد موردك فلما رای ذلك قال فابشروا بالجنه

فوالله انما نمکث ما شاء الله تعالی بعد ما یجری علینا ثم اخرجنا الله وایاکم حین
یظهر قایمنا فینتقم من الظالمین وانا وانتم نشاهدهم فی السلاسل والاغلال وانواع
العذاب والنکال فقیل له من قایمکم یا بن رسول الله قال السابع من ولد ابنی
محمد بن علی الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر
ابن علی ابنی وهو الذی یغیب مدة طویله ثم یظهر ویملأ الارض قسطًا
وعدلًا کما ملئت جورًا وظلمًا یعنی حضرت امام حسین ع بیك شب پیش از انکه
شهید شود با اصحاب خود خطاب کرده فرمود که روزی رسول خدا صلی
الله علیه واله با من گفت که ای فرزند من زود باشد که برسانند ترا بسوی
عراق و فرود آورند ترا بزمینی که آنرا عمورا وکربلا گویند و تو در ان زمین
شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند و به تحقیق که نزدیك شده است
ان عهدی که رسول خدا صلی الله علیه واله با من کرده و من فردا رحلت
کرده و نزد ام بنزد انحضرت پس هر کس از شما بر گشتن را دوست میدارد
باید که در همین شب بر گردد که من او را اذن بر گشتن دادم و او از من
بحل است و درین باب انجناب مبالغه و تاکید تمام نمود ایشان راضی ببر گشتن
نشدند و گفتند بخدا قسم که ترا وا نمیگذاریم و از تو هرگز جدا نمیشویم تا بجای

کرو اردمیکردی ما نیز وارد کردیم انحضرت چون حال بران منوال مشاهده نمود
فرمود که بشارت باد شما را به بهشت بخدا قسم که بعد ان آنچه بر ما جاری شود
مکث خواهیم کرد آنقدر که حضرت الله تعالی خواسته باشد پس بیرون می آورد
ما را و شما را دران هنگام که قایم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشید از ظالمان
و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشانرا در سلاسل و اغلال و گرفتار بانواع
عذاب و نکال گفتند با آنحضرت که کیست قایم شما ای فرزند رسول خدا آنحضرت
فرمود که فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است بباقر
و او حجة بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علیست
فرزند من و او ست انکسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن
ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد اینچنانکه پر شده
باشد از جور و ظلم پس انچه حضرت اخند در ترجمهٔ حدیث دوازدهم نقل
فرموده اند از کتاب خرایج و جرایح راوندی علیه الرحمه که زیادتی دارد
و آن زیادتها اعتماد را نمیشاید زیرا که در سند آن چند علت است که هر یکی
از ان علل جدا کانه سبب زوال صحت است یکی انکه واسطه میان راوندی
و سهل بن زیاد که راوی آنحدیث است معلوم نیست دویم انکه قول شیخ طوسی

در باب سهل بن زیاد مختلف است و باقی علمای رجال سهل مذکور را مذمت
بسیار کرده اند و احمد بن محمد بن عیسی بغلو و کذب او شهادت داده و از قم
اخراج نموده سیم انکه ابن الفضل مجهول است چهارم انکه سعد جلاب ضعیف است
و اهل دین اعتبار نمی نمایند روایت او را والسلم علی من اتبع الهدی
الحدیث العشرون قال ابو محمد بن شاذان طیب الله مضجعه
حدثنا صفوان بن یحیی رضی الله عنه عن ابرهیم بن ابی زیاد عن ابی حمزة
الثمالی عن ابی خالد الکابلی قال دخلت علی سیدی علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب علیهم السلم فقلت یا بن رسول الله اخبرنی بالذین فرض الله تعالی طاعتهم
و مودتهم و اوجب علی عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلی الله علیه و اله
فقال یا کابلی ان اولی الامر الذین جعلهم الله عز و جل ایمة الناس و اوجب
علیهم طاعتهم امیر المومنین علی بن ابی طالب ثم الحسن عمی ثم الحسین ابی ثم انتهی الامر
الینا و سکت فقلت له یا سیدی روی لنا عن امیر المومنین علیه السلم ان الارض
لا تخلو من حجة لله عز و جل علی عباده فمن الحجة و الامام فقال ابنی محمد و اسمه
فی الصحف الاولی باقر یبقر العلم بقرا هو الحجة و الامام بعدی و من بعد محمد ابنه
جعفر و اسمه عند اهل السماء الصادق قلت یا سیدی و کیف صار اسمه الصادق

وكلّكم صادقون قال حدثنى ابى عن ابيه عن رسول الله صلوات الله عليهم
قال اذا ولد ابنى جعفر بن محمّد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السّلم
فسمّوه الصّادق فان الخامس من ولده الّذى اسمه جعفر يدعى الامامة افتراء
على الله وكذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذّاب المفترى على الله جلّ جلاله
المدعى ما ليس له باهل المخالف لابيه والحاسد لاخيه وذلك الّذى يروم كشف
ستر الله عزّ وجلّ عند غيبة ولىّ الله ثمّ بكى على بن الحسين عليه السّلم بكاءً شديداً
ثمّ قال كانّى بجعفر الكذّاب وقد حمل طاغية زمانه على تفتيش امر ولىّ الله و
المغيب فى حفظ الله والتوكيل بحرم ابيه جهلاً منه بولادته وحرصاً على قتله
ان ظفر به وطمعاً فى ميراث اخيه حتّى ياخذه بغير حق فقال ابو خالد فقلت
يا بن رسول الله وان ذلك لكاين فقال اى وربّى ان ذلك لمكتوب
عندنا فى الصّحيفة الّتى فيها ذا المحن الّتى تجرى علينا بعد رسول الله صلّى الله
عليه واله فقال ابو خالد فقلت يا بن رسول الله ثمّ يكون ماذا قال ثمّ
تمتدّ الغيبة بولىّ الله الثانى عشر من اوصياء رسول الله صلّى الله عليه وآله
والائمة بعده يا ابا خالد انّ اهل زمان غيبته القايلين بامامته والمنتظرين
بظهوره افضل من اهل كلّ زمان فانّ الله تبارك وتعالى اعطاهم من

العقول

العقول والافهام والمعرفة ما صارت به الغيبة بمنزلة المشاهدة وجعلهم فى
ذلك الزّمان بمنزلة المجاهدين بين يدى رسول الله صلّى الله عليه واله بالسيف
اولئك المخلصون حقّاً وشيعتنا صدقاً والدّعاة الى دين الله عزّ وجلّ سرّاً
وجهراً وقال عليه السّلم انتظار الفرج من افضل الفرج يعنى ابو خالد كابلى گفت
بمجلس سيّد خود على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السّلم داخل شدم وگفتم
اى فرزند رسول خدا خبر ده مرا از انکسانى که خداى تعالى فرض کرد اینچنین
اطاعت ومودت ایشانرا وواجب کرده بر بندگان خود اقتدا کردن را بایشان
بعد از رسول خدا صلّى الله عليه واله انحضرت فرمود که اى کابلى بدرستى که
اولى الامر وانکسانى که خداى عزّ وجلّ ایشانرا امامان مردمان کرد اینند وواجب
ساخت بر مردمان اطاعت وفرمانبردارى ایشانرا امیر المؤمنین على بن ابى طالب
است وبعد از ان حضرت عمّ من حسن بعد از ان پدرم حسین بعد از ان منتهى
شده است امر امامت بما این گفت وخاموش شد پس گفتم اى سیّد من روایت
کرده اند از براى ما از حضرت امیر المؤمنین عليه السّلم که آنحضرت فرموده است
که زمین خالى نمیماند از حجّتى که خدا یرا باشد بر بندگانش پس کیست حجّت وامام
بعد از تو انحضرت فرمود که پسرم محمّد که نامش در صحف اولى باقر است خواهد شکافت

علم را شکافتنی او حجت و امام است بعد از من و بعد از محمد پسر او جعفر که
نامش نزد اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه است که نام او
صادق شده است و حال آنکه کل شما صادقایند فرمود که حدیث کرد از برای
من پدرم یعنی امام حسین و او از پدرش علیهما السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که چون فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام متولد گردد او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که
نامش جعفر باشد دعوای امامت خواهد کرد از روی دلیری کردن
بخدا و دروغ بستن بر وی پس او را نزد حضرت حق تعالی نام جعفر کذابست
که افترا زننده است بر خدا جل جلاله و دعوی کننده چیزیست که اهل آن چیز
نیست و مخالف است با پدر و حسود است نسبت ببرادر و طلب خواهد کرد
ظاهر ساختن سر خدا را نزد غایب بودن ولی خدا آنگاه امام علیه السلام
سخت گریست و بعد از آن فرمود گویا می بینم جعفر کذاب را که بر آن داشته است
طاغیه و از حد در گذرنده زمانش را به تفتیش و تفحص نمودن امر ولی
خدا و پنهان شده در حفظ خدا و موکل گرداینده بحرم پدر و ولی خدا از
روی جهل که او راست برتبه ولی خدا و حرصی که دارد بقتل ولی خدا اگر

ظفر

ظفر یابد بر او و طمعی که دارد بمیراث برادر تا بگیرد آن میراث را بغیر حق ابو خالد
گفت گفتم ای فرزند رسول خدا این امور واقع شدنیست آنحضرت فرمود بلی
واقع شدنیست بپروردگارم سوگند بدرستی که این امور نوشته شده است
نزد ما در نامه که در آن نامه ذکر محنتهاییست که جاری میشود بر ما بعد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا بعد از آن
چه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد
یافت بولی خدا که دوازدهمین است از اوصیای رسول خدا و دوازدهمین است
از امامانی که بعد از رسول خدا اینند ای ابو خالد بدرستی که اهل زمان غایب
بودن او آنها از اهل آن زمان که قایل باشند بامامت او و منتظر باشند ظهور
او را فاضل تر و بهتر خواهند بود از اهل هر زمانی از جهت آنکه خدای تعالی
عطا کرده است بایشان از عقول و افهام و معرفت چیزی که آن پنهان بودن
گردیده است نزد ایشان بمنزله حاضر بودن و مشاهده کردن و گرداینده است
خدای تعالی ایشان را در آن زمان بمنزله جهاد کنندگان بشمشیر در پیش رسول
خدا صلی الله علیه و آله حقا و صدقا که مخلصانند و شیعیان ما یند و داعیانند
انتظار
بدین خدای عز و جل سرا و جهرا و حضرت امام علیه السلام دیگر فرمود که

فرج کشیدن از فاضلترین فرج است امید که حضرت حق تعالی درین انتظار
کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید شیعیان را والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الحادی والعشرون قال الشیخ الفقیه عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه فی کتاب کمال الدین

حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی قال حدثنا علی بن ابراهیم
ابن هاشم عن ابیه عن بسطام بن مرة عن عمرو بن ثابت قال قال
علی بن الحسین سید العابدین من ثبت علی موالاتنا فی غیبة قائمنا اعطاه
الله عز وجل اجر الف شهید مثل شهداء بدر واحد یعنی حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود که هر که ثابت باشد بر دوستی ما در زمان
غایب بودن قایم ما حضرت الله تعالی او را مزد واجر هزار شهید مثل
شهیدان بدر واحد عطا میکند او را والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثانی والعشرون قال الشیخ المذکور علیه رحمة الله الملک الغفور فی کتاب المذکور

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن
احمد بن ابی عبد الله البرقی عن ابیه عن ابن المغیرة عن المفضل بن صالح
عن جابر عن ابی جعفر الباقر علیه السلام انه قال یاتی علی الناس زمان یغیب
عنهم امامهم فطوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان ان ادنی ما یکون

لهم من الثواب ان ینادیهم الباری جل جلاله فیقول عبادی و امائی آمنتم بسری
وصدقتم بغیبی فابشروا بحسن الثواب منی فانتم عبادی و امائی حقا منکم
اتقبل وعنکم اعفو ولکم اغفر وبکم اسقی عبادی الغیث وادفع عنهم البلاء لولاکم
لانزلت علیهم عذابی قال جابر فقلت یا بن رسول الله فما افضل ما یستعمل
المؤمن فی ذلک الزمان قال حفظ اللسان ولزوم البیت یعنی جابر جعفی
گفت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که زمانی مردمان را پیش آید که امام
ایشان از ایشان غایب گردد پس خوشحال انجماعتی که دران زمان بر امر ما ثابت
باشند یعنی بامامت ما قایل باشند بدرستی که کمترین چیزی که باشد ایشان را
از ثواب آنست که حضرت باری تعالی ندا کند ایشان را و گوید که ای غلامان و کنیزان
من گرویدید بسر من و تصدیق نمودید غیبت مرا پس بشارت باد شما را بنیکویی
ثواب از من پس شما غلامان و کنیزان منید حقا و از شما می پذیرم حسنات
ومبرات وخیرات را و از شما عفو میکنم سیئات را و شما می آمرزم و بسبب و برکت
وجود شما باران بر بندگان میفرستم و بسبب وجود شما بلا را از ایشان
دفع میکنم و اگر شما نمی بودید عذاب بایشان میفرستادم جابر گفت که گفتم ای
فرزند رسول خدا چه چیز است بهتر و فاضلتر انچه در آن زمان مؤمن آنرا بفعل آورد

آنحضرت فرمود که نکاه داشتن زبان و لزوم در خانه یعنی ساکن بودن
در کنج کاشانه الحدیث الثالث والعشرون قال ابو محمد بن شاذان اسکنه الله فی اعلی
حدثنا علی بن الحکم رضی الله عنه عن سیف بن عمیره عن علقمة بن محمد الحضرمی
عن الصادق علیه السلم قال الایمة اثنی عشر قلت یا بن رسول الله فسمهم لی
فداك ابی وامی قال من الماضین علی بن ابی طالب والحسن والحسین وعلی بن
الحسین ومحمد بن علی ثم انا قلت من بعدك یا بن رسول الله فقال انی اوصیت
الی ولدی موسی وهو الامام بعدی قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه یُدعی
بالرضا یدفن فی ارض الغربة من خراسان ثم من بعد علی ابنه محمد وبعد محمد
علی ابنه وبعد علی الحسن ابنه وبعد الحسن المهدی ابنه وانه اذا خرج یجتمع
علیه ثلثمائة وثلثة عشر رجلا عدد رجال بدر واذا کان وقت خروجه یکون
له سیف مغمود خرج من غمده فناداه قم یا ولی الله اقتل اعداء الله یعنی
علقمة بن محمد روایت کرد از حضرت امام جعفر علیه السلم که آنحضرت فرمود که
امامان دوازده اند کفتم ای فرزند رسول خدا نام کن ایشانرا از برای من
یعنی بنام ایشانرا ذکر کن که پدر و مادرم فدای تو باد آنحضرت فرمود از کذشتکان
علی بن ابی طالب است وحسن وحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وبعد ازان
من کفتم

من کفتم کیست امام بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود که من وصیت کردم
بفرزندم موسی و او امام است بعد از من کفتم کیست امام بعد از موسی فرمود
که پسرش علی که او را رضا کویند و دفن کرده خواهد شد در زمین غربت
از خراسان بعد از ان پسر او محمد بعد از و پسر او علی بعد از و پسر او حسن بعد
از آن پسر او مهدی و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن
بعد د مردان بدر و چون زمان خروجش باشد او را شمشیریست در غلاف
از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان
خدا را مترجم کوید تعجب دارم که سیف بن عمیره که اینطور حدیثی نقل کند چون
تواند بود که واقفی باشد از امثال این احادیث که او نقل کرده صفای عقیده اش
ظاهر میکردد بر ما والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الرابع والعشرون
قال ابن بابویه رحمة الله علیه فی کتاب کمال الدین
حدثنا احمد بن زیاد الهمدانی رحمه الله تعالی قال حدثنا علی بن ابرهیم بن هاشم
عن ابیه عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد قال قال علی بن موسی الرضا
علیه السلم لا دین لمن لا ورع له ولا ایمان لمن لا تقیه له وان اکرمکم عند الله
اعملکم بالتقیه فقیل له یا بن رسول الله الی متی قال الی یوم الوقت المعلوم وهو

يوم خروج قائمنا فمن ترك التقيه قبل خروج قائمنا فليس منا فقيل له يا ابن
رسول الله ومن القايم منكم اهل البيت قال الرابع من ولدی ابن سيدة
الاماء يطهر الله عز وجل به الارض من كل جور ويقدسها من كل ظلم وهو
الذی يشك الناس فی ولادته وهو صاحب الغيبه قبل خروجه فاذا خرج اشرقت
الارض بنوره ووضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احد احدا وهو
الذی يطوی له الارض ولا يكون له ظل وهو الذی ينادی مناد من السماء يسمعه
جميع اهل الارض بالدعاء اليه الا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان
الحق معه وفيه وهو قول الله عز وجل ان نشاء ننزل عليهم من السماء آيةً فظلت
اعناقهم لها خاضعين يعنی حسين بن خالد گفت كه حضرت امام رضا عليه السلام
فرمود كه دين نيست انكسی را كه او را ورع نيست وايمان نيست كسی را كه او را
تقيه نيست و بدرستی كه گرامی ترين شما انكسيست كه بهتر بتقيه عمل كند گفتند با
انحضرت كه ای فرزند رسول خدا تقيه تا كی بايد كرد فرمود كه الی يوم الوقت المعلوم
وان روز خروج قايم ماست پس هر كس كه ترك تقيه كند پيش از خروج قايم ما
نيست انكس از ما گفتند ای فرزند رسول خدا كيست قايم از شما اهل البيت
فرمود كه چهارمين از فرزندان من پسر سيدهٔ اماء پاك ميكرداند خدای تعالی

با و زمين را از جور يعنی او را امداد مينمايد تا زمين را از ستم پاك كند و پاكيزه
ميسازد خدای تعالی باو زمين را از همه ظلمی واوست انكسی كه شك كنند مردمان
در ولادت او و او صاحب غايب بودن است پيش از خروجش پس چون
خروج كند روشن شود زمين بنور او و ميزان عدل در ميان مردم گذاشته
شود و ظلم نكند كسی بر كسی واوست انكسی كه زمين نورد ديده شود از
برای او و او را سايه نباشد واوست انكسی كه منادی ندا كند از آسمان به
خواندن مردمان بمتابعت او چنانكه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند و آن
منادی گويد كه بدانيد و آگاه باشيد كه حجت خدا ظاهر شد نزد خانهٔ خدا
بايد كه تابع شويد او را بدرستی كه حق با اوست و در وست و اشاره باين
معنيست كلام خدای عز وجل كه ميفرمايد ان نشاء ننزل عليهم من السماء
آية فظلت اعناقهم لها خاضعين اللهم ارزقنا لقاء بحجتك خاتم الاوصياء و
السلام علی من اتبع الهدی الحديث الخامس والعشرون قال الشيخ الصدوق عروة الاسلام
ابو جعفر بن بابويه رحمة الله عليه حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه
قال حدثنا علی بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن صالح بن السندی عن يونس بن
عبد الرحمن قال دخلت علی موسی بن جعفر عليهما السلام فقلت له يا ابن رسول الله

انت القایم بالحق فقال انا القایم بالحق لکن القایم الذی یطهر الارض من
اعداء الله عز وجل و یملأها عدلا کما ملئت جورا وظلما هو الخامس من ولدی
له غیبة یطول امدها خوفا علی نفسه یرتد فیها قوم و یثبت فیها آخرون ثم
قال علیه السلم طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا الثابتین علی موالاتنا
والبراءة من اعدائنا اولئک منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة و رضینا بهم
شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم والله انهم معنا فی درجتنا یوم القیمة یعنی
یونس بن عبد الرحمن گفت که داخل شدم بمجلس حضرت امام موسی بن جعفر
علیهما السلم پس گفتم که ای فرزند رسول خدا تویی قایم و برپای دارنده
امر امامت بحق فرمود که منم قایم بحق لیکن آن قایم که پاک خواهد کرد زمین را
از دشمنان خدای عز وجل و پر خواهد کرد زمین را از عدل همچنانکه پر شده
باشد از جور و ظلم او پنجمین است از اولاد من مر و را ست غایب بودنی
که دراز شود مدت آن از روی ترس داشتن بر خود مرتد شوند در آن
غایب بودن قومی و ثابت باشند بر دین و مذهب حق دیگران بعد از آن
آنحضرت فرمود که خوش باد مر شیعیان ما را آنانکه چنگ زننده اند بکمند
متابعت ما در زمان غایب بودن قایم ما آنانکه ثابت اند بر موالاة و دوستی

ما و بیزاری از دشمنان ما ایشان از ما یند و ما از ایشانیم به تحقیق که ایشان
راضی شده اند بما در حال امام بودن و راضی شده ایم ما بایشان در حال
شیعه بودن پس خوش باد ایشانرا بخدا قسم که ایشان با ما یند در روز قیامت
در درجات ما والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث السادس والعشرون وقال الشیخ الصدوق
عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه حدثنا محمد بن احمد الشیبانی عن محمد بن ابی عبد الله الکوفی
عن سهل بن زیاد الآدمی عن عبد العظیم بن عبد الحسنی قال قلت لمحمد بن علی بن
موسی علیهم السلم انی لارجو ان تکون القایم من اهل بیت محمد صلی الله علیه
واله یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما فقال علیه السلم یا ابا القاسم
ما منا الا قایم بامر الله عز وجل وهاد الی دین الله تعالی و لکن القایم الذی
یطهر الله تبارک و تعالی به الارض من اهل الکفر والجحود و یملأها عدلا و قسطا
هو الذی تخفی علی الناس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسمیته و هو سمی
رسول الله صلی الله علیه واله و کنیه الذی تطوی له الارض و یذل له کل صعب
یجتمع الیه من اصحابه عدة اهل بدر ثلثمائة و ثلثة عشر رجلا من اقاصی الارض
و ذلک قول الله عز وجل اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر
فاذا اجتمعت له هذه العدة ظهر امره فاذا اکمل له العقد وهو عشرة آلاف رجل

خرج باذن الله عزّ وجلّ فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عزّ وجلّ
قال عبد العظیم فقلت یا سیّدی وکیف یعلم انّ الله تعالی قد رضی قال
یلقی فی قلبه الرحمه فاذا دخل المدینه اخرج اللات والعزّی فاحرقهما یعنی
عبد العظیم بن عبد الله الحسنی سلام الله علیه گفت گفتم بحضرت امام محمد تقی
علیه السلم که من امیدوارم که تو باشی قایم از اهل بیت محمد آنکه پر میکرداند زمین
را از عدل وداد آنچنانکه پر شده از جور وظلم آنحضرت فرمود که همه ما قایم بامر
خداییم وهادی بدین خداییم ولیکن آن قایمی که پاك میسازد خدای تعالی
بسبب او زمین را از اهل کفر وانکار و پر میکرداند زمین را از عدل وداد
او آنکسیست که مخفی و پوشیده خواهد شد بر مردمان ولادت او وغایب خواهد
شد بر مردمان شخص او وحرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او و او
همنام وهم کنیت پیغمبر است اوست که زمین درهم نوردیده میشود از برای
او ونرم وآسان میکردد از برای او هر دشواری جمع میکردند نزد او از
اصحاب بشماره اهل بدر سیصد وسیزده کس از دورترین های زمین
واینست معنی قول حضرت الله تعالی که میفرماید اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا انّ
الله علی کلّ شیء قدیر پس چون جمع شوند نزد او واین عدد ظاهر میکردد

امر

امر او وچون کامل شود از برای او عقد وآن ده هزار مرد است خروج کند
باذن حضرت الله تعالی وبکشد دشمنان خدا را تا آنکه راضی شود خدای تعالی
عبد العظیم سلام الله علیه گفت که گفتم ای سیّد من چون خواهد دانست
که خدا راضی شده است امام فرمود که انداخته میشود در دل او رحم یعنی
خدای تعالی رحم بدلش خواهد انداخت نسبت بآنجماعت که دیگر از ایشان نکشد
دیگر امام علیه السلم فرمود که چون بمدینه داخل خواهد شد لات وعزّی را
بیرون خواهد آورد وخواهد سوخت مراد از لات وعزّی ابی بکر است وعمر
لعنة الله علیهما والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث السابع والعشرون ما رواه
ابو محمد بن شاذان بالاسناد المذکور عن عبد العظیم المشار الیه سلام الله علیه قال دخلت — عن سهل بن زیاد الآدمی
علی سیّدی علی بن محمد علیهما السلم فلما بصر بی قال مرحبا بك یا ابا القاسم انت
ولینا حقا فقلت له یا بن رسول الله انی ارید ان اعرض علیك دینی فان
کان مرضیا ثبت علیه حتی القی الله عزّ وجلّ فقال هات یا ابا القاسم فقلت
انی اقول انّ الله تبارك وتعالی واحد لیس کمثله شیء خارج عن الحدّین حدّ
الابطال وحدّ التشبیه وانّه لیس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل
هو مجسّم الاجسام ومصوّر الصور وخالق الاعراض والجواهر وربّ کلّ شیء

وما لکه وجاعله ومحدثه وانّ محمد عبده ورسوله خاتم النّبیّین فلا نبیّ
بعده الی یوم القیمة واقول انّ الامام والخلیفه وولیّ الامر بعده امیر المؤمنین
علیه السلم ثمّ من بعده ولده الحسن والحسین ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمد بن علی الباقر
ثمّ جعفر بن محمد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علی بن موسی ثمّ محمد بن علی ثمّ انت
یا مولای فقال علیه السلم ومن بعدی الحسن ابنی فکیف للناس بالخلف من بعده
قال فقلت وکیف ذاك یا مولای قال لانّه لا یری شخصه ولا یحلّ ذکره باسمه
حتّی یخرج فیملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما قال فقلت اقررت
واقول انّ ولیّهم ولیّ الله وعدوّهم عدوّ الله وطاعتهم طاعة الله ومعصیتهم
معصیة الله واقول انّ المعراج حقّ والمسائلة فی القبر حقّ وانّ الجنّة حقّ
والنّار حقّ والصّراط حقّ والمیزان حقّ وانّ السّاعة آتیة لا ریب فیها
وانّ الله یبعث من فی القبور واقول انّ الفرایض الواجبة بعد الولایة الصّلوة
والزّکوة والصّوم والحجّ والجهاد والامر بالمعروف والنّهی عن المنکر فقال
علی بن محمد علیهما السلم یا ابا القاسم هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده
فاثبت علیه ثبّتك الله بالقول الثابت فی الحیوة الدّنیا وفی الآخرة یعنی
امامزاده واجب التعظیم امام زاده عبد العظیم بن عبد الله حسنی سلام الله

علیه

٧٩

علیه گفت که درآمدم بمجلس حضرت امام علی نقی علیه السلم چون نظر مبارك
آنحضرت بر من افتاد فرمود که مرحبا بك یا ابا القاسم حقا که تو دوست مایی
گفتم یا ابن رسول الله اراده دارم که بتو عرض کنم معالم دین خود را اگر
مرضی وپسندیدهٔ تو باشد بران ثابت باشم تا آنکه ملاقات کنم بخدای خود
آنحضرت فرمود که بیار آنچه داری یا ابا القاسم گفتم که میگویم که خدای تبارك
وتعالی یکیست واو را مثل ومانند نیست وخارج از دو حدّ است که آن دو حدّ
یکی حدّ ابطال است ودیگری حدّ تشبیه واو سبحانه وتعالی جسم نیست وصورت
نیست وعرض نیست وجوهر نیست بلکه او جلّ جلاله جسم دهندهٔ جسمها وصورت
بخشندهٔ صورتها وآفرینندهٔ اعراض وجواهر است وپروردگار هر چیزی
ومالك وجاعل ومحدث آنهاست ومیگویم که محمد صلّی الله علیه وآله بنده ورسول
اوست وخاتم النبیین است ونیست پیغمبری بعد از و تا بروز قیامت ومیگویم
که شریعت او مهر کنندهٔ شریعتهاست وشریعتی نیست بعد از ان شریعت تا بروز
قیامت ومیگویم که امام وخلیفه وولیّ امر بعد ازو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است
وبعد ازو فرزند او حسن بعد ازو حسین پس علی بن الحسین آنگاه محمد بن علی
پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس تو

ای مولای من پس امام علیه السلام فرمود که بعد از من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است پس مردمان چگونه است عقیده در بارهٔ خلف بعد از و گفتم بر چه وجه است ای مولای من فرمود که از آن جهت که نه بینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه خروج کند و پر کرداند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم عبد العظیم سلام الله علیه گفت پس گفتم که اقرار کردم یعنی با مامت حضرت حسن و خلف نیز قایل شدم و میگویم که دوست این امامان دوست خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان یعنی فرمان برداری نمودن ایشان را طاعت و فرمان برداری نمودن خداست و میگویم که معراج حق است و پرسش در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت حق است و آینده است و شکی در آن نیست و خدای تعالی بر خواهد انگیخت هر کسی را که در قبرهاست و میگویم که فرایض واجبه بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس امام علیه السلام فرمود که ای ابو القاسم بخدا قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست آن دینی

کم پسندیده

که پسندیده است از برای بندگان خود پس ثابت باش بر آن که خدای تعالی ثابت بدارد ترا بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت این حدیث را این شرحیست طولانی اگر در اجل تاخیری باشد و حضرت الله تعالی یاری نماید کتابی مبسوط در شرح این حدیث نوشته شود ان شاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثامن والعشرون قال ابو محمد بن شاذان علیه الرحمة والغفران

حدثنا محمد بن عبد الجبار رضی الله عنه قال قلت لسیدی الحسن بن علی علیهما السلام یا بن رسول الله جعلنی الله فداک احب ان اعلم من الامام وحجة الله علی عباده من بعدک قال علیه السلام ان الامام والحجة بعدی ابنی سمی رسول الله وکنیه صلی الله علیه واله الذی هو خاتم حجج الله وآخر خلفائه فقلت ممن هو یا بن رسول الله قال من ابنة ابن قیصر ملک الروم الا انه سیولد فیغیب عن الناس غیبة طویلة ثم یظهر ویقتل الدجال فیملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً فلا یحل لاحد ان یسمیه او یکنیه باسمه وکنیته قبل خروجه صلوات الله علیه یعنی محمد بن عبد الجبار گفت گفتم بخواجه و مولای خود حسن بن علی علیهما السلام که ای فرزند رسول خدا فدای تو گردانند حضرت الله تعالی مرا دوست میدارم که بدانم که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست آنحضرت فرمود که امام و حجت بعد از

من پسر منست که همنام و همکنیت رسول خداست صلی الله علیه واله انکه او خاتم
حجتهای خداست واخرین خلیفهای اوست کفتم از کیست او یعنی ان امام که
پسر تست از که بوجود خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان
واکاه باش که زود باشد که او متولد کردد پس غایب شود از مردمان غایب
شدنی دراز بعد ازان ظاهر شود و بکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل
وداد انچنانکه پر شده باشد از جور وظلم وحلال نیست احدی را که پیش از خروج
او او را بنام و بکنیت ذکر کند صلوات خدا باد برو مترجم میکوید که تعجب دارم
که صاحب کتاب کشف الغمه شیخ فاضل عادل علی بن عیسی اربلی علیه الرحمه میکوید
من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید رحمهما الله تعالی قالا لا یجوز ذکر اسمه
ولا کنیته ثم یقولون اسمه اسم النبی وکنیته کنیته وهما یظنان انهما لم یذکرا اسمه ولا
کنیته وهذا عجب یعنی از عجب است که شیخ طبرسی وشیخ مفید رحمهما الله تعالی
کفتند جایز نیست ذکر اسم وکنیت صاحب الزمان بعد ازان میکویند که اسم او اسم
نبیست وکنیت او کنیت انحضرتست وایشان کمان میبرند که ذکر اسم وکنیت آنحضرت
ننموده اند انتهی سخت عجب است که این مرد دانشمند باکمال دور اندیشی از
این معنی غافل شده که اشاره باسم وکنیت نمودن جداست وتلفظ باسم وکنیت

تنبیه

نمودن

نمودن جدا وحال انکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نهی از تسمیه
وتکنیه ودر همان احادیث مذکور است که حضرت خاتم الاوصیا همنام وهم کنیت
است با رسول خدا صلوات الله علیه واله وعلی جمیع الانبیا والسلام علی من اتبع الهدی
باید دانست که حدیث والده ماجده حضرت صاحب الامر علیه السلام چون طولی دارد
بجهت اختصار درینمقام بترجمه ان اقتصار مینماید فضل بن شاذان وابن بابویه
وشیخ طوسی وشیخ طبرسی وشیخ طرابلسی وبسیار کسی غیر ایشان از علمای امامیه
رضوان الله علیهم اجمعین در کتابهای خود روایت کرده اند بعبارات مختلفه
ومعانی متفقه اما شیخ طوسی علیه الرحمه برینوجه نقل نموده بسند خود از بشر بن
سلیمان نخاس که از نسل ابو ایوب انصاری واز موالیان حضرت امام علی نقی و
حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام وهمسایه ایشان بود ودر سر من رای که
الحال بسامره مشهور است بشر مذکور کفت کافور خادم آمد بنزد من وکفت
مولای ما حضرت ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام ترا بنزد خود میخواند پس
رفتم بنزد انحضرت وچون نشستم انحضرت فرمود که ای بشر تو از اولاد انصاری
واین موالات ودوستی ما مدام درمیان شما بوده بمیراث میبرند خلف شما
از سلف شما این دوستی ومحبت را وشما ثقات ومعتمدان ما اهل بیتید ومن

پسند کننده و بزرگوار کننده ام ترا بفضیلتی که با آن پیشی گیری بر شیعه در
پیروی کردن با آن فضیلت بشری و رازی ترا مطلع میکردانم و میفرستم ترا
بخریدن کنیزی پس نوشت انحضرت نامه لطیفی بخط رومی و زبان رومی
و مهر بران زد بانکشتر خود **مترجم کوید** درین مقام عبارتی در حدیث تنبیه
واقع است که ظاهرا حضرت آخند آن عبارت را ناساخته بترجمه پرداخته کرده
معنی ان لفظ کیسه نوشته و ظرفکی تمام دارد که حضرت آخند درینمقام و جای
دیگر در ترجمه همین حدیث در معنی بخط رومی و لغت رومیه نوشته اند که
بخط فرنگی و لغت فرنگی و این سخت عجیب است که جناب فضیلت مآب هنوز فرنگی
و رومی را از هم فرق نکرده اند اما قزوین و دیلمان که از حضرت آخند پر دور
نیست چون از هم نشناخته اند فرنگ و روم را که از ایشان بسیار دور است
اگر از هم فرق نکرده باشند جای تعجب نخواهد بود القصه شیخ طوسی علیه الرحمه
روایت کرده که حضرت امام علیه السلام دستارچه زرد بیرون آورد که در آن
دستارچه دویست و بیست دینار بود و فرمود بگیر این دویست و بیست مثقال
طلا را و توجه نما و با این زر ببغداد رو و در معبر فرات حاضر شو که در چاشتگاه
زورقی چند خواهد رسید که اسیران در ان باشند و عمرو بن یزید نخاس را

تفحص

تفحص کن و طوایف خریداران از وکلای قایدان بنی عباس و اندکی از جوانان
عرب را خواهی یافت که بخریداری پیش آیند و منتظر باش تا انکه آن مرد نخاس
اراده نماید که کنیزی را که صفتش چنین و چنین باشد و در جامه حریر محکم بافته
در بر او باشد بر خریداران عرض کند و ان کنیز ابا نماید از انکه او را بر خریداران
عرض کند و راضی نشود که کسی دست برو گذارد و بشنوی که در پس پرده بزبان
رومی چیزی میگوید پس بدانکه میگوید و اهتك ستراه پس یکی از خریداران گوید
که من بسبب عفتی که این اسیر دارد او را بسیصد دینار میخرم و آن اسیر بزبان
عربی گوید که بر مال خود بترس که اگر بزی سلیمان پیغمبر ظاهر کردی و بحشمت
او خود را بنمایی که مرا در باب خریداری تو رغبتی رو نخواهد داد و نخاس
گوید این حیله چیست بغیر از فروختن چاره نیست و ان کنیز گوید شتاب منمای
که خریداری که مقرر شده میرسد پس در آنزمان با عمرو بن یزید برده فروش
بگوی که با من مکتوبیست لطیف که یکی از اشراف بزبان رومی و خط رومی نوشته
و در ان مکتوب وصف کرم و سخای خود نموده این مکتوب را باو بنما تا در
اخلاق و اوصاف صاحب مکتوب تامل نماید اگر بخریداری او مایل شود من
وکیلم در خریدن بشر میگوید که امتثال فرمان نمودم و آنچه انحضرت فرموده بود

همه ظاهر گردید چون آن کنیزه مکتوب امام را دید سخت گریست و گفت بعمرو بن یزید
که مرا بصاحب این نامه بفروش و قسمهای مغلظه بر زبان آورد که اگر مرا بصاحب
این مکتوب نفروشید خود را بکشم بشر گفت که سخت گیری در بها کردم تا بران
مبلغی که امام علیه السلام داده بود بها قرار یافت و زر داده کنیزه را بمنزل آوردم
و او شگفته و خندان بود و هر زمان مکتوب را از جیب بیرون می آورد و میبوسید
و بر چشم میگذاشت و بر روی خود میمالید پس از روی تعجب گفتم میبوسی
مکتوبی را که صاحبش را نمیشناسی گفت ای ناتوان فرو ماندهٔ ضعیف معرفت
که محل و مکان اولاد پیغمبرانرا نشناخته گوش بمن دار و فارغ ساز دل را
از فکر اغیار تا ترا آگاه سازم من ملیکه دختر یشوعای پسر قیصرم که پادشاه
روم است و مادرم از نسل حواریین است و نسبش منتهی میشود بشمعون
الصفا وصی عیسی جدم قیصر خواست که مرا به پسر برادر خود بزنی بدهد
و من در سن سیزده سالگی بودم پس در قصر خود فراهم آورد سیصد تن را
از نسل حواریین و از قیسان و رهبانان و از صاحبان عظمت و شوکت
هفتصد مرد را و از امیران لشکر و قایدان عسکر و نقیبان سپاه و پادشاهان
عشایر چهار هزار کس را و تخت مرصعی که مکلل بانواع جواهر بود در صحن قصر

حاضر

حاضر ساختند و بر فراز چهل پایه آنرا نصب کردند و چون برادرزادهٔ قیصر
بران تخت برآمد و بر دور وی صلیبها چیده شد و اساقفه ایستادند و اسفار
انجیل را گشودند بیکبار صلیبها ساقط گردید و پایهای تخت ازهم بدر رفت
و تخت ازهم فرو ریخت و برادرزادهٔ قیصر بر زمین افتاد و رنگ اساقفه
متغیر گردید و فرایص ایشان بلرزید پس مهتر و سرور ایشان بجدم گفت ای ملك
از ما درگذران و ما را معذور دار که این نامبارکیها دلالت بر زوال دولت
دین مسیحی و مذهب ملکایی دارد جدم این امور را بفال بد گرفت و فرمود
که ستونها و پایهای تخت را بر پا کنند و صلیبها را بردارند و برادرزادهٔ دیگرش
را بیارند و مرا بعقد نکاح او در آرند و چون بفرمان خواستند عمل نمایند باز
آن حادثه روی نمود و مردم پراکنده شدند و جدم غمناك برخاست و پردها را
آویختند و من در آنشب مسیح و شمعون و چندین تن از حواریین را در خواب
دیدم که در قصر جدم فراهم آمدند و منبری از نور نصب کردند که بر آسمان
فخر و نازش داشت از روی بلندی و ارتفاع در موضعی که تخت جدم را در
آن موضع نصب کرده بودند و در آمد محمد صلی الله علیه و آله و داماد و وصی
او و چند تن از فرزندان او علیهم السلام پس پیش رفت مسیح و معانقه نمود

با آنحضرت و محمّد صلّی الله علیه وآله با مسیح گفت که یا روح الله آمده ام که خواستگاری
کنم از وصی تو شمعون دختر او ملیکه را از برای این فرزندم و بدست اشاره
بابی محمّد یعنی امام حسن عسکری علیه السّلم نمود پسر صاحب این مکتوب یعنی پسر
امام علی نقی پس مسیح بشمعون نگریست و گفت شرف بتو روی آورد به پیوند رحم
خود را برحم آل محمّد صلّی الله علیه وآله شمعون گفت به تحقیق که چنین کردم پس
بران منبر برآمدند محمّد صلّی الله علیه وآله خطبه خواند و مرا بفرزند خود ابو محمّد
تزویج نمود و مسیح و فرزندان محمّد علیهم الصّلوة والسّلام و حواریون شاهد
شدند و چون بیدار شدم ترسیدم که اگر این خواب را حکایت کنم کشته شوم
خواب را پنهان داشتم و دوستی ابو محمّد بر سینه ام که همسایهٔ دل است جای چه
دل چنان زور آورد که از خوردن و آشامیدن برآمدم و تنم ضعیف و شخصم
مریض گشت و هر جا طبیبی که در شهرهای روم بود جدّم حاضر ساخت
و طلب مداوای من نمود از بهبود اثری ظاهر نبود و چون جدّم از حیاتم
نومید شد با من گفت که ای روشنی دیدهٔ من آیا خطور مینماید در دلت
آرزویی که آنرا زاد و توشهٔ تو گردانم تا حسرت آن در دلت نماند گفتم ای جدّ
درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر برداری عذاب و بند را از آنهایی

از اسیران

از اسیران مسلمانان که در زندان تو گرفتارند و غلها را از ایشان جدا کرده طوقها را
از گردنهای ایشان دور کنی و تصدّق نمایی بر ایشان و ایشانرا از بند خلاص
سازی امید دارم که مسیح و مادرش مرا عافیت کرامت کنند و چون جدّم آنچه
گفتم بفعل آورد تجلّد نمودم و در اظهار صحّت قلیلی کوشیدم و اندک طعامی رغبت
کردم جدّم بآن خوشحال گردید و اسیرانرا اعزاز و اکرام نمود پس بعد از چهارده
شب حضرت فاطمه را که سیّدهٔ زنان عالمیانست با مریم بنت عمران در خواب دیدم
که بدیدن من آمدند با هزار تن از کنیزکان بهشتی پس مریم با من گفت که این
سیّدهٔ نسا و مادر شوهر تو ابو محمّد است پس در آویختم بحضرت فاطمه و گریستم
و شکایت نمودم بآنحضرت علیها السّلم از امتناع حضرت ابی محمّد صلوات الله
علیه که یاد من نمیکند و بدیدنم نمی آید حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود که
تا تو بر مذهب نصاری باشی فرزندم بدیدن تو نخواهد آمد اینک خواهرم
مریم بنت عمران تبرّا مینماید از دین تو اگر میل برضای خدا و رضای مسیح علیهما
السّلام و دیدن و زیارت کردن ابی محمّد داری و میخواهی که بنزد تو بیاید
بگوی اشهد ان لا اله الّا الله و شهادت برسالت پدر من بده چون تکلّم
بکلمتین نمودم سیّدهٔ زنان عالمیان مرا بسینهٔ خود ضم کرد و خوشدلیم داد

و فرمود این زمان منتظر آمدن ابی محمد میباش که من او را میفرستم بسوی
تو پس بیدار شدم و تکلم بکلمتین مینمودم و میگفتم واشوقاه الی لقاء ابی
محمد و چشم میداشتم رسیدن و دیدن ابی محمد علیه السلام را چون شب آینده
در رسید حضرت ابو محمد را در خواب دیدم که گویا با او میگویم که ای حبیب
من بر من چرا جفا کردی بعد از آنکه دلم را بجوامع دوستی خود مشغول
کردایندی آنحضرت فرمود که تاخیر من نبود الا بسبب شرک تو چون مسلمان
شدی بعد ازین هر شب بدیدن تو می آیم تا وقتی که خدای تعالی ما را بعیان
بهم رساند و بعد از آن آمدن و دیدن آنحضرت مرا تا باین وقت منقطع نشده است
بشر میگوید گفتم که چگونه در میان اسیران افتادی گفت شبی از شبها ابو محمد
مرا خبر داد که جدت لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد که بعد از آن خود از
پی ایشان برود تو باید که ملحق شوی بایشان در زی خادمان بعنوانی که ترا
نشناسند با چند کنیزک از فلان راه من بفرموده عمل کردم و طلیعهای
سپاه مسلمانان بما دوچار شد و کار باینجا کشید که مشاهده کردی و کسی
تا باین غایت ندانست که من دختر پادشاه روم سوای تو و این دانستن
تو بسبب آنست که من ترا مطلع ساختم و پیری که من در غنیمت بسهم او افتادم

از نام من پرسید نام خود را ازو پنهان داشتم و گفتم نامم نرجس است
بشر گفت گفتم عجب است که تو رومیه و زبان تو عربیست گفت جدم حریص بود
برانکه مرا تعلم آداب حاصل گردد زنی که زبان رومی و عربی هر دو میدانست
مقرر کرده بود که تردد مینمود نزد من و عربیت بمن افاده مینمود تا زبان
من بعربی قایم شد بشر روایت کرد که چون بسر من رای مراجعت نمودم و
او را بخدمت امام علیه السلام رسانیدم آنحضرت با او گفت که چگونه خدای
تعالی بتو نمود ارجمندی اسلام را و خواری نصرانیت را او گفت چگونه
وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزیرا که تو بآن داناتری از من
امام علیه السلام فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم چه چیز نزد تو دوستتر است
ده هزار دینار یا بشارت مر ترا بشرف ابد گفت بلکه بشارت مرا دوستتر است
امام علیه السلام فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که مالک خواهد شد شرق
و غرب دنیا را و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پر شده باشد
از ظلم و جور گفت از که این فرزند مرا خواهد بود آنحضرت فرمود که از آنکس
که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری نمود در فلان
شب از شبهای فلان ماه از ماههای فلان سال آیا بخاطر داری که ترا بکه

تزویج نمود مسیح و وصی او گفت بلی بپیر تو ابی محمد علیه السلام امام فرمود که
آیا میشناسی او را گفت بلی چون نشناسم حال آنکه تا مسلمان شده ام بدست
حضرت سیدة النساء هر شب ابو محمد بدیدنم آمده بشر گفت که حضرت امام علیه السلام
فرمود که ای کافور خواهرم حکیمه خاتون را بخوان و چون حکیمه خاتون حاضر
شد امام علیه السلام فرمود که اینست آن کنیزی که میگفتم حکیمه خاتون زمانی دراز
او را در بر گرفت پس امام علیه السلام با حکیمه خطاب فرمود که ای دختر رسول
خدا او را ببر بمنزل خود و فرایض و سنن باو یاد ده که او زوجه ابو محمد
و مادر قایم آل محمد است صلی الله علیه والنجبا والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث التاسع والعشرون قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملک
المنان حدثنا احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعری رضی الله عنه قال
سمعت ابا محمد بن علی العسکری علیهما السلام یقول الحمد لله الذی لم یخرجنی
من الدنیا حتی ارانی الخلف بعدی اشبه الناس برسول الله خَلقاً وخُلقاً
یحفظه الله تبارک وتعالی فی غیبته ثم یظهره فیملأ الارض قسطاً وعدلاً
کما ملئت جوراً وظلماً یعنی احمد بن اسحق بن سعد گفت شنیدم از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که میگفت حمد و سپاس خدا را که مرا از دنیا

بیرون نبرد تا بمن نمود خلف را که بعد از من است و شبیه ترین مردمانست
بحضرت رسول خدا از روی خَلق و خُلق محافظت خواهد نمود حضرت
الله تبارک و تعالی او را در زمان غایب بودنش و بعد از آن او را ظاهر
خواهد کرد ایزد پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم چون حدیث ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز طولی دارد
و در ضمن اینحدیث ترجمه آن مذکور میشود انشاء الله تعالی اما بترتیبی که
حضرت آخند ذکر فرموده اند بچندین تن از علما نقل آنرا نسبت داده اند
اول ترجمه حدیث پنجم باین عبارت که مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن
یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی
و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند در کتاب
هیچیک از ایشان بنظر نرسیده الا در کتاب کمال الدین و تمام النعمه که از مؤلفات
محمد بن بابویه قمیست و باقی خالی از غلطی نیست بهمه حال کاش حضرت آخند
نشان میدادند که اینحدیث در کجاست از کتاب محمد بن یعقوب کلینی و نمیدانم
سبب محذوف ساختن ترجمه صدر حدیث چیست میتواند بود که حضرت
آخند تفرس فرموده باشند که اوایل آنحدیث منافات دارد با حدیث

خرید اری ملیکه بنت ابن قیصر زیرا که از صدر الحدیث مستفاد میشود که
مالکه نرجس بانو حکیمه خاتون بوده بالجمله ابن بابویه رحمة الله علیه دو
حدیث در باب ولادت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الملک المنان
روایت کرده یکی آنست که حضرت آخند نقل فرموده اند که صدر آنرا محذوف
نموده اند و دیگری آنست که بسیار کسی از محدثین ما روایت کرده اند و ابن
بابویه رحمة الله علیه بسند خود نقل فرموده از موسی بن محمد بن قاسم بن
حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
و او از حکیمه خاتون دختر حضرت امام محمد تقی علیه السلام که گفت کس فرستاد
بنزد من حضرت امام حسن علیه السلام که ای عمه امشب روزه ات را نزد ما
بگشا که امشب شب نیمه ماه شعبانست پس بدرستی که حضرت الله تبارک
و تعالی زود باشد که درین شب ظاهر کرداند حجت را آنکه او حجت خداست
در زمین و معلوم میشود که بعد از رسیدن بخدمت آنحضرت حکیمه
خاتون سلام الله علیها تکلم باین کلام فرموده که فقلت له من امه یعنی
گفتم بآنحضرت که مادر حجت کیست آنحضرت فرمود که نرجس گفتم خدا مرا
فدای تو گرداند بخدا قسم که نیست در و اثری یعنی نشانی از حامله بودن

با او نیست

با او نیست آنحضرت فرمود که آنچنانست که گفتم بتو ابن شاذان علیه الرحمه درین
مقام باین عبارت از زبان حکیمه خاتون نقل فرموده که فجئت الیها یعنی آمدم
بنزد نرجس لفظ الیها در بعضی از نسخ کمال الدین بنظر رسید و در اکثر نسخ
ان کتاب آن لفظ را ندید مجملا حکیمه خاتون میگوید فلما سلمت و جلست یعنی
چون سلام کردم و نشستم پیش آمد که موزه از پای من بکشد حضرت آخند
در ترجمه حدیثی که ذکر فرموده اند بجای موزه کفش نوشته اند قطع نظر از
این کرده که فرق میان کفش و موزه نکرده اند تأمل ننموده اند که انتزاع کفش
محتاج بامداد غیر نیست و رسم نبوده و نمیباشد که کسی بکسی گوید پا دراز کن
تا کفش از پایت بکشم الخبر حکیمه روایت کرد که نرجس خاتون چون آمد که موزه
از پای من بکشد گفت که ای بی بی من و بی بی اهل من چگونه شبانگاه کردی
گفتم تو بی بی من و بی بی اهل منی انکار قول من نمود و گفت این چیست که
میگویی ای عمه حکیمه خاتون فرمود که با او گفتم که ای دخترک من زود باشد
که عطا نماید حضرت الله تبارک و تعالی بتو درین شب پسری را که سید باشد
در دنیا و آخرت پس خجل شد و شرم داشت و چون از نماز فارغ شدم
روزه گشودم و بخوابگاه جای گرفتم و بخواب رفتم چون نیمشب رسید برخاستم

بنماز وچون از نماز فارغ شدم نرجس خاتون خوابیده بود واورا حادثه
نبود نشستم زمانی بتعقیب نماز وآنگاه بپهلو خوابیدم بعد از آن بیدار شدم
ترسان ونرجس خاتون همچنان خوابیده بود بعد از آن برخاست ونماز کذارد
وخوابید حکیمه خاتون کفت بیرون رفتم که جستجوی فجر کنم دیدم که صبح اول
طالع شده وحال آنکه نرجس خاتون در خواب بود پس کمانها بخاطرم راه یافت
حضرت امام علیه السلم از جایی که نشسته بود آواز بمن رسانید که ای عمه تعجیل
منمای که اینک امر ولادت نزدیک شد حکیمه خاتون کفت پس نشستم
والم سجده ویس خواندم ودر خواندن بودم که نرجس بانو بیدار شد ترسان
پس از جای جستم وخود را باو رسانیده کفتم نام خدا بر تو باد احساس چیزی
مینمایی کفت بلی ای عمه کفتم دل وجان خود جمع دار اینست آنچه کفتم حکیمه خاتون
کفت پس سستی فرو کرفت مرا ونرجس بانو را مراد آنست که خواب سبکی دست
داد مارا پس بیدار شدم بدریافتن سید خود پس جامه از او برداشتم
انحضرت را دیدم که در سجود بود واو را برداشته در بر کرفتم دیدم پاک
وپاکیزه وبی آلایش بوجود آمده بود از بعضی از احادیث مفهوم میکردد
کرد در زمان تولد هرچه حکیمه خاتون از قران میخواند انحضرت در شکم مادر

میخواند واز حدیث دیکر معلوم میشود که ختنه کرده متولد شده واز همان
حدیث وحدیث دیکر نیز مستفاد میکردد که ملائکه انحضرت را باب کوثر
سلسبیل شسته با آنکه پاک وپاکیزه بوجود آمده بود حکیمه خاتون میکوید
که حضرت ابو محمد یعنی امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که فرزندم را
بنزد من بیار بردم حضرت صاحب الامر علیه السلم را بنزد پدر بزرکوارش
امام علیه السلم انحضرت را بر روی دو دست خود کرفت بروشی که پای
مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلم بر سینه شریف والد عالی مقدار
بود وحضرت امام حسن زبان در دهان حضرت صاحب الزمان کرد ودست
مالید امام حادی عشر بر چشم وکوش ومفاصل آنسرور وبشره فرمود بسخن
درآی وتکلم نمای ای پسر من حضرت صاحب الامر علیه السلم بسخن درآمد
فرمود اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا رسول الله
صلی الله علیه وآله بعد از آن صلوات بر امیر المؤمنین علیه السلم فرستاد وبر
سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تا آنکه رسانید به پدر
بزرکوار خود آنکاه باز ایستاد یعنی خاموش شد بعد از آن حضرت امام
حسن علیه السلم فرمود که ای عمه ببر او را بنزد مادرش تا برو سلام کند

و بازش بنزد من بیار حکیمه خاتون میکوید آنحضرت را بردم بر مادر سلام
کردو بازش آوردم و کذاشتم دران مجلس بعدازان حضرت امام
حسن علیه السلم فرمود که ای عمه روز هفتم باز بیا بنزد ما حکیمه خاتون کفت
روز دیکر صباح رفتم که بر امام حسن علیه السلم سلام کنم پرده را برداشتم
که جستجوی سید خود کنم یعنی حضرت صاحب الزمان را به بینم آنحضرت را ندیدم
کفتم فدای تو شوم سید من چه شد امام علیه السلم فرمود که ای عمه بامانت
داشتن خواستیم انکسی را که بامانت داشتن خواست او را مادر موسی حکیمه
خاتون کفت روز هفتم آمدم و سلام کرده نشستم امام علیه السلم فرمود که
بیار فرزندم را بنزد من سید خود را آوردم و آنحضرت در جامه بود باز امام
حسن علیه السلم بفعل آورد نسبت باو مانند انکه بفعل آورده بود یعنی او را
بر روی دودست خود کرفت بعدازان زبان در دهان مبارک آنحضرت
فرستاد که کویا او را شیر یا عسل میخوراند بعدازان باز فرمود که سخن در آی و تکلم
نمای ای فرزند من پس حضرت صاحب الامر علیه السلم فرمود اشهد ان لا اله
الا الله و دیکر باره صلوات بر حضرت رسول خدا محمد مصطفی و امیر المؤمنین
و ایمه طاهرین فرستاد تا رسایند بپدر بزرکوار خود صلوات الله علیهم اجمعین

بعدازان تلاوت فرمود این آیه را که بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ایمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم
فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون بطریقی که
قطب راوندی رحمه الله تعالی نقل کرده و در دیکر کتب معتبره مسطورست
بعدازین آیه کریمه آنحضرت فرمود و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی
و فاطمه الزهراء و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
علی ابی موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام
که از مشاهیر اولاد شاهزاده حمزه فرزند حضرت امام موسی علیه السلم و راوی
این خبر معتبر است کفت که از عقیه خادم امام علیه السلم پرسیدم ازین امر عقبه
جواب داد که راست کفت حکیمه خاتون که رحمه خدا بادبر و رحمة الله علیها
والسلم علی من اتبع الهدی الحدیث الثلثون قال ابو محمد بن شاذان رحمه الله تعا
حدثنا محمد بن علی بن حمزة بن الحسین بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه قال سمعت ابا محمد علیه السلم یقول قد ولد ولی الله و حجته
علی عباده و خلیفتی من بعدی مختونا لیلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسین

وماتین عند طلوع الفجر وکان اول من غسله رضوان خازن الجنان مع جمع
من ملئکة المقربین بماء الکوثر والسلسبیل ثم غسلته عمتی حکیمه بنت محمد بن علی
الرضا علیهما السلم فسئل محمد بن علی رضی الله عنه عن امه علیه السلم قال امه
ملیکه التی یقال لها فی بعض الایام سوسن وفی بعضها ریحانه وکان صقیل
ونرجس ایضا من اسمائها **یعنی** محمد بن علی بن حمزه گفت شنیدم از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم که میگفت متولد شد ولی خدا و حجت خدا بر بندگان
خدا و خلیفه من بعد از من ختنه کرده شده در شب نیمه ماه شعبان سال
دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت
بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را باب کوثر و سلسبیل شستند بعد از آن شست
او را عمه من حکیمه خاتون پس از محمد بن علی رضی الله عنه که راوی این حدیث است
پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر علیه السلم گفت مادرش ملیکه بود که
او را در بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه میگفتند و صقیل
و نرجس نیز از نامهای او بود سلام الله علیها والسلم علی من اتبع الهدی
و قال ابن بابویه رحمة الله علیه حدثنا محمد بن ابرهیم بن اسحق الطالقانی
قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا بمدینة السلم قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن

جیلان

جیلان قال حدثنا ابی عن ابیه عن جده عن عیاث بن اسید قال سمعت محمد بن
عثمان العمری قدس الله روحه یقول لما ولد الخلف المهدی صلوات الله علیه
سطع نور من فوق راسه الی عنان السماء ثم سقط بوجهه ساجدا لربه عز وجل ثم
رفع راسه وهو یقول اشهد انه لا اله الا هو والملئکة واولوا العلم قائما بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم قال وکان مولده یوم الجمعه **یعنی** حضرت صاحب
الامر علیه السلم چون متولد شد بر فراز سر مبارکش نوری ساطع شد که تا بعنان
آسمان رسید بعد از آن روی بر زمین گذاشت از روی سجده کردن پروردگار
خود را عز شانه و آیه را که در حدیث مذکور شد در آن حال میخواند محمد بن عثمان
رضی الله عنه گفت که مولد آنحضرت در روز جمعه بود **باز ابن بابویه رحمة الله علیه میفرماید**
حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة النیشابوری
عن حمدان بن سلیمن عن محمد بن الحسین بن یزید عن ابی احمد بن محمد بن زیاد
الازدی قال سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم یقول لما ولد الرضا
علیه السلم ان ابنی هذا ولد مختونا طاهرا مطهرا ولیس من الائمه احد الا یولد
مختونا طاهرا مطهرا ولکنا سنمر موسی للاصابة السنة واتباع الحنفیه **یعنی**
محمد بن زیاد ازدی میگفت که چون حضرت امام رضا علیه السلم متولد شد

شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلم که میگفت این فرزند من ختنه کرده شده
و پاك و پاکیزه متولد شده و نیست یکی از ما امامان الا انکه متولد میشود ختنه
کرده و پاك و پاکیزه لیکن ما استره بران میکشیم از برای اصابت سنت و پیروی ملت حنفیت
الحدیث الحادی والثلثون قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه
وعلی ابویه حدثنا محمد بن علی ماجیلویه قال حدثنا محمد بن یحیی العطار قال حدثنا
ابو علی الخیزرانی عن جاریة له کان اهداها لابی محمد علیه السلم فلما اغار جعفر
الکذاب علی الدار جائته فارة من جعفر فتزوج بها قال ابو علی محمد حدثتنی انها
حضرت ولادة السید علیه السلم وان اسم ام السید علیه السلم صقیل وان ابا محمد
حدثها بما یجری علی عیاله فسئلته ان یسال الله عز وجل ان یجعل میتتها قبله فماتت
فی حیوة ابی محمد علیه السلام وعلی قبرها لوح مکتوب علیه هذا قبر ام محمد قال ابو علی
سمعت هذه الجاریة تقول انه لما ولد السید علیه السلم رات له نورا ساطعا قد
ظهر منه وبلغ افق السماء ورات طیورا بیضا تهبط من السماء وتمسح اجنحتها علی
راسه ووجهه وسایر جسده ثم تطیر فاخبرنا ابا محمد علیه السلم بذلك فضحك فقال
تلك الملئکة نزلت من السماء للتبرك بهذا المولود وهی انصاره اذا خرج یعنی
ابو علی خیزرانی کنیزی بهدیه بحضرت امام حسن عسکری علیه السلم داده بود

وچون

وچون جعفر کذاب بعد از وفات امام علیه السلم خانه انحضرت را غارت کرد ان کنیزك
از جعفر کریخته بنزد ابو علی آمد و ابو علی او را تزویج نمود و ان کنیزك در وقت ولادت
حضرت صاحب الامر علیه السلم حاضر بوده خبر داد که نام مادر سید علیه السلم صقیل
بود و حضرت امام حسن علیه السلم خبر داده بود او را که چه واقع خواهد شد بعد از او
در خواست صقیل با نوان آنحضرت که آنجناب از حضرت الله تعالی در خواهد که وفات
او پیش از رحلت امام علیه السلم باشد پس در زمان حیات امام علیه السلم وفات
یافت و بر قبرش لوحیست و بران لوح نقش است که هذا قبر ام محمد یعنی این قبر مادر
محمد است ابو علی کفت شنیدم ازین کنیزك که میکفت چون سید علیه السلم متولد شد
نوری ساطع از و ظاهر شد که بافق آسمان رسید و مرغان سفید دیدم که فرود
می آمدند از آسمان و بالهای خود را بر سر و رو و سایر جسد آنحضرت میمالیدند
و پرواز میکردند پس خبر دادیم حضرت امام علیه السلم را خندان شد آنحضرت و فرمود
کران مرغان ملائکه اند که فرود آمدند از آسمان بجهت تبرك نمودن باین مولود
وایشان انصار او خواهند بود چون خروج کند علیه وعلی ابائه المعصومین
صلوات الله تبارك وتعالی والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الثانی والثلثون
قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن علی بن الحسین قدس الله سرهما حدثنا محمد بن

علی ماجیلویه واحمد بن محمد بن یحیی العطّار قالا حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا
الحسن بن علی النیسابوری عن ابرهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن
محمد علیهم السلم عن السیاری قال حدثتنی نسیم وماریه قالتا لمّا سقط صاحب الزمان
علیه السلم من بطن امه سقط جاثیا علی رکبتیه رافعا سبابته الی السماء ثم عطس
فقال الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی محمد واله زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة
لو اذن لی فی الکلام لزال الشك قال ابرهیم بن محمد بن عبد الله وحدثتنی نسیم
خادمة ابی محمد علیه السلم قالت قال صاحب الزمان علیه السلم وقد دخلت بعد
مولده بلیلة فعطست عنده فقال یرحمك الله قالت نسیم ففرحت بذلك فقال
علیه السلم الا ابشرك فی العطاس فقلت بلی فقال هو امان من الموت ثلثة ایام
یعنی ابرهیم بن محمد روایت کرد از سیاری که او کفت خبر دادند مرا نسیم و
ماریه وکفتند درانوقت که صاحب الزمان علیه السلم از مادر بوجود آمد
بدو زانو درآمده انکشت سبابه بجانب آسمان برآورد و بعد ازان عطسه زد
انکاه کفت الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله کمان کردند ظالمان
که حجت خدا باطل است اکر رخصت میدادند مرا بسخن کفتن هر اینه شك زایل
میشد ابرهیم بن محمد بن عبد الله کفت نسیم خادمه حضرت ابی محمد علیه السلم

کفت که بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان علیه السلم بیك شب درآمدم
بحجره که آنحضرت درآن حجره بود پس عطسه زدم آنحضرت کفت یرحمك الله نسیم کفت
فرحناك شدم انحضرت فرمود که آیا بشارت بدهم ترا در باب عطسه کفتم بشارت
بده فرمود که آن امانست از مرك سه روز وبسند دیکر ابن بابویه رحمه
الله علیه اینحدیث را در محل دیکر دران کتاب روایت میکند از ابرهیم بن محمد
علوی وبعد ازان میفرماید وبهذا الاسناد عن ابرهیم بن محمد العلوی قال
حدثنی طریف ابو نصر قال دخلت علی صاحب الزمان علیه السلم وهو فی المهد
فقال علی بالصندل الاحمر فاتیته به فقال من انا فقلت انت سیدی وابن
سیدی فقال لیس عن هذا سالتك فقلت جعلنی الله فداك فبیّن لی قال انا
خاتم الاوصیاء بی یدفع الله البلاء عن اهلی وشیعتی یعنی طریف خادم
که ابو نصر کنیت اوست کفت درآمدم بحجره که حضرت صاحب الزمان علیه السلم
دران حجره در کهواره بود انحضرت فرمود که صندل سرخ از برای من بیاد
بعد از انکه صندل بردم فرمود که مرا میشناسی کفتم بلی چون نشناسم تو خواجه
ومولای من وفرزند خواجه ومولای منی فرمود که ازین از تو نپرسیدم
کفتم پس بیان فرمای که از چه چیز پرسیدی فرمود که من خاتم اوصیایم بیر

وجود من خدای تعالی دفع میکند بلاها را از اهل من و شیعه من قال الشیخ الجلیل
محمد بن الحسن الطوسی نور الله مرقده و فی روایة اخری عن جماعة من الشیوخ
ان حکیمة حدثت بهذا الحدیث ای حدیث ولادة الصاحب علیه السلم و ذکرت انه
کان لیلة النصف من شعبان و ان امه نرجس و ساقت الحدیث الی قولها فاذا
انا بحس سیدی و بصوت ابی محمد علیه السلم و هو یقول یا عمتی هاتی ابنی الی
فکشفت عن سیدی فاذا هو ساجد متلقیا الارض بمساجده و علی ذراعه
الایمن مکتوب جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا فضممته الی فوجدته
مفروغا منه فلففته فی ثوب و حملته الی ابی محمد علیه السلم و ذکروا الحدیث الی
قوله اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین
حقا لم یزل بعد السادة و الاوصیا الی ان بلغ الی نفسه و دعا لاولیائه بالفرج علی
یدیه ثم احجم و قالت ثم دفع بینی و بین ابی محمد علیه السلم کالحجاب فلم ار سیدی
فقلت لابی محمد علیه السلم یا سیدی این مولای فقال اخذه من هو احق منک
و منا و ذکروا الحدیث بتمامه و زادوا فیه فلما کان بعد اربعین یوما دخلت
علی ابی محمد علیه السلم فاذا مولانا الصاحب علیه السلم یمشی فی الدار فلم ار وجها
احسن من وجهه و لا لغة افصح من لغته فقال لی ابو محمد علیه السلم هذا المولود الکریم

على الله

علی الله عز و جل فقلت سیدی اری من امره ما اری و له اربعون یوما
فتبسم و قال یا عمتی اما علمت انا معاشر الائمة فنشو فی الیوم ما ینشو غیرنا فی السنة
فقمت و قبلت راسه و انصرفت ثم عدت و تفقدته فلم اره فقلت لابی محمد علیه السلم
ما فعل مولانا فقال یا عمه استودعناه للذی استودعت ام موسی علیه السلم
غرض از نوشتن اینحدیث ترجمه دو چیز است یکی آنکه وقتی که آنحضرت
بوجود آمد بر بازوی مبارکش بقلم قدرت مکتوب بود که جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا دویم آنکه حکیمه خاتون گفت که بعد از چهل روز
از ولادت آنحضرت بنزد حضرت ابی محمد علیه السلم رفتم مولای خود حضرت
صاحب علیه السلم را دیدم که در ان خانه سیر میفرمود و ندیده بودم روی
نیکوتر از روی او و زبانی فصیح تر از زبان او ابو محمد علیه السلم فرمود که این
مولودیست گرامی نزد حق تعالی از روی تعجب گفتم ای خواجه و مولای من
می بینم از امر او آنچه می بینم یعنی عجب حالتی مشاهده میکنم در چهل روز
کلانی مینماید و بزبان فصیح تکلم میکند آنحضرت تبسم نمود و فرمود ای عمه
آیا ندانسته که ما معاشر اماما نمو میکنیم و می بالیم در یک روز انقدار که غیر
ما در سالی میبالند پس بر خاستم و سر مبارک او را بوسه داده برگشتم

بعد از ان معاودت بآن منزل نمودم و تفحص حضرت صاحب علیه السلم کردم
او را ندیدم از امام علیه السلم پرسیدم که مولای ما کجاست که او را نمی بینم
فرمود که ای عمه بو دیعت دادیم او را بانکسی که مادر موسی بود یعت داد
موسی را باو ودر روایت دیکر واقع است انچه خلاصه مضمونش اینست که حضرت
امام حادی عشر بروح القدس که بصورت مرغی مرئی شده بود امر کرد تا ان
حضرت را برداشته برد و باقی ملایك که بصورت مرغان نزول کرده بودند
از پی رفتند و نرجس خاتون کریست و امام علیه السلم او را تسلی داده اسکتی
فان الرضاع یحرم علیه الا من ثدییك و سیعاد الیك کما رد موسی علیه السلم
الی امه و ذلك قول الله عز و جل فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن
هر که جویای تفصیل اینحدیث باشد باید که بکتاب کمال الدین و تمام النعمة و
کتاب فرج کبیر رجوع نماید قال الشیخ الصدوق ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه
حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن یحیی العطار
قال حدثنی اسحق بن روح البصری عن ابی جعفر العمری قال لما ولد السید علیه فصار د
السلم قال ابو محمد صلوات الله علیه ابعثوا الی ابی عمر فبعث الیه فقال له اشتر
عشرة الاف رطل خبزا و عشرة الاف رطل لحما و فرقه قال احسبه قال علی بنی هاشم

وعق

وعق عنه بکذا و کذا شاة یعنی ابو جعفر کفت که چون متولد شد حضرت سید
یعنی صاحب الزمان علیه السلم امام علیه السلم فرمود که ای ابو عمرو را بنزد من
بفرستید چون ابو عمرو حاضر شد انحضرت فرمود که ده هزار رطل نان و ده
هزار رطل کوشت خریداری نمای و پراکنده کن آنرا یعنی بمردمان بده راوی
میکوید کمان دارم که کفت به بنی هاشم پراکنده کن آنرا و دیکر عقیقه کن از برای
او بچنین و چنین کوسفند یعنی بچند کوسفند و جادرین حدیث بر راوی
کلام انحضرت پوشیده و مشتبه کشته یعنی نیك بخاطرش نبوده و شك داشته
که آیا امام فرمود که ان نان و کوشت را به بنی هاشم رساند و یا بنان متفرق
سازد یا غیر ایشان دیکر در عدد کوسفندان که عقیقه باید کرد قال الفضل بن
شاذان حدثنا ابرهیم بن محمد بن فارس النیشابوری قال لما هم الوالی عمرو بن
عوف بقتلی و هو رجل شدید النصب و کان مولعا بقتل الشیعة فاخبرت بذلك
و غلب علی خوف عظیم فودعت اهلی و احبائی و توجهت الی دار ابی محمد علیه السلم
لاودعه و کنت اردت الهرب فلما دخلت علیه رایت غلاما جالسا فی جنبه
و کان وجهه مضیئا کالقمر لیلة البدر فتحیرت من نوره و ضیاءه و کاد ان ینسانی
ما کنت فیه فقال یا ابرهیم لا تهرب فان الله تبارك و تعالی سیکفیك شره

فازداد تحیّری فقلت لابی محمد علیه السّلم یا سیّدی جعلنی الله فداك من هو قد
اخبرتنی عمّا کان فی ضمیری فقال هو ابنی و خلیفتی من بعدی و هو الذّی یغیب غیبةً
طویلةً و یظهر بعد امتلاء الارض جوراً و ظلماً فیملأها عدلاً و قسطاً فسالته
عن اسمه قال هو سمّی رسول الله صلّی الله علیه و آله و کنیه و لا یحلّ لاحدٍ ان
یسمّیه باسمه او یکنیه بکنیته الی ان یظهر الله دولته و سلطنته فاکتم یا ابرهیم ما
رایت و سمعت منّا الیوم الا عن اهله فصلّیت علیهما و اٰبائهما و خرجت مستظهراً
بفضل الله تعالی و اثقا بما سمعته من الصّاحب علیه السّلم فبشرنی عمّی علی بن فارس
بان المعتمد قد ارسل ابا احمد اخاه و امره بقتل عمرو بن عوف فاخذه ابو احمد
فی ذلك الیوم و قطعه عضواً عضواً و الحمد لله ربّ العالمین یعنی ابرهیم بن
احمد نیشابوری کفت که چون عمرو بن عوف والی همت بست بکشتن من و او
مردی بود که میل تمام داشت بقتل شیعیان پس من خبر یافتم و خوفی عظیم بر من
غالب شد و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم و روی بخانهٔ حضرت
امام حسن عسکری علیه السّلم آوردم که آنحضرت را نیز وداع کنم و ارادهٔ گریختن
داشتم چون بان خانه در آمدم پسری دیدم در پهلوی آنحضرت نشسته که روی ویش
چون ماه شب چهارده بود از نور و ضیای او حیران شدم بمرتبهٔ که نزدیک

بود که آنچه در خاطر داشتم فراموش کنم با من کفت که ای ابرهیم حاجت بگریختن
نیست زود باشد که خدای تعالی شرّ او را از تو کفایت کند حیرتم زیاده شد با
امام حسن علیه السّلم کفتم که فدای تو کردد اند خدای تعالی مرا کیست این پسر که
از ما فی الضمیر من خبر داد آنحضرت فرمود که او فرزند من و خلیفهٔ منست بعد
از من و اوست آنکس که غایب شود غایب شدنی دراز و بعد از پر شدن
زمین از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از آنحضرت
از نام آن سرور پرسیدم فرمود که هم نام و همکنیت پیغمبر است و حلال نیست
کسی را که او را بنام و بکنیت ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خدای تعالی دولت
و سلطنت او را پس پنهان دار ای ابرهیم آنچه دیدی و آنچه شنیدی از ما
امروز الا از اهلش پس بر ایشان و آبای کرام ایشان صلوات فرستادم و
بیرون در حالتی که مستظهر بفضل خدای تعالی بودم و وثوق و اعتماد بود
مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزّمان علیه السّلم پس بشارت داد مرا
عمّ من علی بن فارس که معتمد خلیفهٔ عبّاسی برادر خود احمد را فرستاد
بقتل عمرو بن عوف تا او را کرفته بند از بند جدا کرد الحمد لله ربّ العالمین
چون در حدیث بیستم و حدیث سی و یکم اشاره بزشتی کردار جعفر کذّاب

شده در ینمقام بذکر ترجمهٔ حدیث وفات حضرت امام حسن بن علی عسکری
علیهما السلم که دران شمهٔ از شیمهٔ ذمیمهٔ جعفر مذکور است اقدام مینماید شیخ
ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج کبیرش نقل نموده و بسند
خود از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت امام علیه السلم بود روایت کرده که
او گفت بخدمت حضرت ابی محمد علیه السلم شتافتم انحضرت را ناتوان و بیمار
یافتم انجناب نامهٔ چند نوشته بمن داد و فرمود که این نامها را بداین رسان
و بفلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدانکه بعد از پانزده روز دیگر
باین بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در غسلگاه
خواهی دید ابو الادیان میگوید که گفتم ای خواجه و مولای من چون این
واقعهٔ عظمی روی دهد حجت خدا و راهنمای ما که خواهد بود فرمود انکسی که
جوابهای نامهای مرا از تو طلب نماید گفتم زیاده ازین هم اگر نشانی مقرر فرمایید
چه شود فرمود که انکسی که بر من نماز گذارد او حجت خدا و امام و راهنما و
قایم بامر است بعد از من پس نشانی زیاده بران از ان سرعالیان طلب نمودم
فرمود انکسی که خبر دهد بانچه در همیان است پس هیبت انحضرت مرا مانع آمد
که بپرسم که چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان پس از سامره بیرون

آمدم

آمدم نامها را بداین رسانیدم و جواب ان مکاتیب را گرفته باز گشتم و روز
پانزدهم بود که داخل شهر من رای شدم بر وجهی که آنحضرت بمن از ان خبر داده بود
و آواز نوحه از خانهٔ ان سرور شنیدم و نعش ان حجة الله را در غسلگاه
دیدم و برادرش جعفر را بر در خانهٔ آنحضرت بنظر در آوردم که مردمان
بر دورش در آمده بودند و او را تعزیت مینمودند با خود گفتم که اگر امام
بعد از امام حسن علیه السلم او باشد پس امر امامت باطل خواهد بود زیرا که
میدانستم که نبید می آشامد و طنبور میزند و قمار می بازد پس او را تعزیت
نمودم هیچ چیزی از من نپرسید و جواب نامها نطلبید بعد از ان عقید خادم
بیرون آمد و گفت ای خواجهٔ من برادرت را کفن کردند برخیز بر و نماز
بگذار برخاست و با نخانه در آمد و شیعیان گریان با آن منزل در آمدند
و در آنحال امام علیه السلم را کفن کرده بر روی نعش گذاشته بودند جعفر
پیش رفت که نماز بگذارد چون قصد ان کرد که تکبیر گوید دیدم که کودکی صلوات
الله علیه پیدا شد گندم گون مجعد موی و ردای او را گرفته کشید و فرمود
که ای عم دور شو که من بنماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر
اللون بکنار رفت وان برگزیدهٔ ملک غفار بر پدر عالیمقدار نماز گذارد

وامام علیه السلم را در پهلوی مرقد پدر بزرگوارش امام علی نقی علیهما السلام دفن
کردند بعد ازان با من ان کودک خورد سال وان ولی ایزد متعال خطاب کرد
که ای بصری جوابهای نامها را بیا دجوابهای مکاتیب را دادم و باخود کفتم
این دو نشان همیان و نشان همیان ماند بعد ازان بنزد جعفر رفتم او مینالید
و زاری میکرد درآنوقت یکی از حضار که او جاجز و شا میکفتند با او کفت که
ای سید من این کودك که بود واین سوال از برای ان بود که اقامت حجت
نماید بر جعفر جعفر درجواب کفت والله که او را هرکز ندیده بودم واو را نمی
شناسم ونشسته بودیم که چند تن از جانب قم رسیدند واز حال امام علیه السلم
پرسیدند ودانستند که انحضرت رحلت نموده کفتند جانشین او کیست جعفر را
نشان دادند پس برو سلام کردند واو را تعزیت نمودند و کفتند نامها را
داریم و مالیست با ما که کفته اند بانحضرت برسانیم ما را چه باید کرد جعفر کفت
بخادمان من بسپارید کفتند بما بکوی که نامها را که نوشته و مال چند است
جعفر خشمناك برخاست وجامهای خود را تکانید و کفت میخواهند که از غیب
خبر دهم ابجماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمده کفت که ای اهل قم
و یك یك را نام برد که با شما نامه فلان و فلانست و همیانیست که دران هزار

دینار است واز آنجمله ده دینار مطلاست پس نامها را باان همیان بآن خادم
دادند و کفتند بی شبهه انکسی که او را فرستاده او امام است اما جعفر بنزد معتمد
بالله عباسی که یکی از خلفای بنی عباس است رفته سعایت آغاز کرد معتمد
جمعی را فرستاد که دران خانه درآمدند هیچ کودکی نیافتند و بنرجس یا نوردرآن
وقت درحیات نبود ماریه نام کنیزکی را بردند که کودك را نشان دهد ماریه
انکار نمود که هیچ کودکی درین خانه نیست و درآنوقت خبر مرك عبدالله بن
یحیی بن خاقان رسید و دیکر خبر آمد که صاحب الزنج در بصره خروج کرده
مشغول بآن اخبار شده از فکر ماریه افتادند وان مستوره خلاصی یافت و دیکر
کسی بفکر او نیفتاد الحمد لله تبارك وتعالی والسلام علی من اتبع الهدی
فی اینحدیث را که ترجمه اش کذشت ابن بابویه رحمة الله علیه نیز باندك اختلاف
در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر فرموده و بعد ازان حدیثی روایت
میکند که خلاصه ترجمه آن اینست که چون حضرت امام حسن بن علی عسکری علیهما السلم
رحلت نمود در همان آیام جمعی از اهل قم و جبال با بسیاری از اموال بسر من رای
رسیدند که ایشانرا برسم عادت شیعیان بخدمت آن پیشوای ارباب سعادت
فرستاده بودند وایشان خبر از وفات انحضرت نداشتند وچون برحلت آنحضرت

مطلع شدند پرسیدند که وارث انحضرت کیست جعفر را نشان دادند
پرسیدند که او در کجاست کفتند که بکشت کردن در زورق نشسته
با مغنیان و بشرب مشغول است انجماعت باهم کفتند این امور اصفات
امام نیست بیایید برکردیم واین اموال را بصاحبان رد کنیم محمد بن جعفر
حمیری که یکی از آنجماعت بود کفت صبر کنید تا اینمرد برکردد و حقیقت حال
او را اینك معلوم کنیم چون جعفر برکشت بمجلس او درآمدند و سلام
کردند و کفتند ای سید ما ما از اهل قمیم و در میان ما جماعتی از شیعه
وغیر شیعه هستند و ما بنزد سرور خود حسن بن علی علیهما السلم اموال می
آوردیم جعفر کفت کجاست آن اموال کفتند نزد ماست کفت بیارید از برای
من کفتند در باب این اموال خبر طرفه ایست کفت ان خبر چیست کفتند این
اموال از یك کس نیست بلکه از جمعیست هریکدینار و دو دینار و سه دینار
از یك کسیست همه را در کیسه کرده اند و مهر بران زده اند و ما چون مالی را
بنزد سرور خود ابی محمد می آوردیم انحضرت میکفت که کل مال چنداست
و از هر کسی چنداست و نامهای صاحبان دنانیر را میکفت و میفرمود که
نقش خاتم هریك از ایشان چیست شما نیز بقاعده او عمل نمایید مال حاضر است

جعفر کفت دروغ میکویید وافترا بر برادر من مینمایید این علم غیب است و
عیند اند آنرا کسی مکر خدای تعالی انجماعت جون این سخن را از وشنیدند
بیکدیکر نکاهی کردند جعفر کفت بیارید مال را از برای من کفتند ما وکیلانیم
رخصت نداریم که این مال را بکسی دهیم الا بشرطها و نشانها که کفتیم اکر تو امامی از
برای ما مبین مرهن ساز و ما را بنمودن این معجز بنواز و الا این اموال را از
برای صاحبان باز پس میبریم و بایشان رد میکنیم جعفر رفت بمجلس خلیفه و
ازان سوداکران شکوه کرد و از خلیفه درخواست که او را یاری نماید خلیفه
فرمود که تجار را حاضر ساختند و کفت مال را بجعفر بدهید خلیفه را دعا کردند
و کفتند ما وکیلانیم و این اموال ودایعست و ما مامور یم که بعد از ظهور علامات
و دلالات بدهیم و عادت و قاعده چنین بوده که ابو محمد حسن بن علی
نشانها میداده و مال را میکرفته خلیفه کفت که ان علامات چه بوده کفتند صفت
میکرد دینارها را و صاحبان آنرا و اموال را که چنداست و چه چیز است هرکاه
جعفر بکوید و صفت کند بروش ابو محمد ما مال را تسلیم مینماییم و الا بر ما لازم است
که مال را از برای صاحبان ببریم جعفر کفت اینها دروغ میکویند و بر برادر من
افترا میکنند خلیفه کفت انجماعت رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ پس

جعفر مبهوت شد تجار کفتند عمر خلیفه دراز باد التماس داریم که خلیفه شخصی را
مقرر کند که ما را پای کند تا ازین بلده بیرون رویم پس معتمد نقیبی را امر کرد
که ایشانرا بیرون کند و چون از آنشهر بیرون آمدند پسری خوش روی ایشانرا
اواز داد که ای فلان وای فلان بن فلان یعنی یکیک را بنام خواند و کفت
اجابت کنید مولای خودرا کفتند تو یی مولای ما کفت معاذ الله من غلام
مولای شمایم بشتابید بنزد مولای خود پس رفتند از پی او تا داخل خانه
حضرت امام حسن عسکری علیه السلم شدند حضرت قایم صلوات الله علیه را
دیدند بر سریری قرار کرفته که کویا فلقه قمر بود جامهای سبز در بر آنجماعت
کفتند که سلام کردیم بر انحضرت وانحضرت رد کرد سلام را بر ما یعنی
جواب سلام داد بعد از ان کفت که مال مجموع چنین و چنین دینار است
یعنی این مبلغ واین مبلغ است و فلان چند داده و فلان چند فرستاده
و برین قیاس وصف میکرد تا تمام را بیان نمود بعد از ان جامهای ما و
بارهای چهارپایانی که داشتیم نشان داد همه بر زمین افتاده سجدهٔ شکر
بجای آوردیم و هرچه میخواستیم پرسیدیم و مسایل ما را جواب کفت و اموال را
بخدمتش بردیم و حضرت قایم ما را امر کرد که بعد از ان بسر من رای نبریم

نماید

ودر بغداد

ودر بغداد مردی را از برای ما نصب فرمود که مال را بنزد او ببریده باشیم
و بیرون آمد بعد از ان از نزد آنحضرت توقیعات انجماعت کفتند که پس ما
برکشتیم وآنحضرت کفن وحنوط بمحمد بن جعفر حمیری داد و با او کفت
اعظم الله اجرك فی نفسك و او در برکشتن هنوز بعقبهٔ همدان نرسیده
بود که رحلت نمود رحمه الله علیه بعد از ان شیعیان مال را ببغداد بنجانه
انکسانی که آنحضرت نصب فرموده بود میرسانیدند و بیرون می آمد از
نزد ایشان توقیعات ابن بابویه رحمه الله علیه بعد از نقل اینحدیث میکوید
که این خبر دلالت میکند که خلیفه میدانسته که این امر یعنی امر امامت و خلافت
چکونه است و جایش کجاست و ازینجهت بود که باز داشت از آنجماعت و
از آنچه با ایشان بود از اموال خصم را و دفع کرد جعفر کذاب را از مطالبه
ایشان و امر نکرد که آن اموال را باو تسلیم کنند الا انکه بر و لازم بود که از برای
پاس دولت خود مخفی دارد این امر را یعنی ظاهر نکند که امامت و خلافت
حق ایمه معصومین علیهم السلم است که مبادا شهرت کند و مردمان ایشانرا
بشناسند و میل بایشان کنند و حال انکه در آنوقت که امام علیه السلم رحلت
کرد جعفر بیست هزار مثقال طلا از برای خلیفه برد و کفت ای امیر المومنین

توقع دارم که مرتبه وجای برادرم امام حسن را بمن بدهی خلیفه کفت مرتبه
ومنزلت برادرت باما و بدست ما نبود بلکه از جانب خدا بود وما جهد
وکوشش در انحطاط درجهٔ او مینمودیم وسعی داشتیم که او را از ان مرتبه
نازل سازیم اما خدا از ارادهٔ ما ابی داشت وهر روز مرتبهٔ او را زیاده
میکردانید بسبب انچه در وبود از صیانت ودینداری وامانت وپرهیزکاری
وحسن سمت وعلم وعبادت پس اکر ترا نزد شیعه برادرت مرتبه ومنزلت
او هست هیچ احتیاج بما نیست ومفتقر بان نیستی که ما این مرتبه را بتو بدهیم
واکر انحال ورتبه که او داشت ترا نیست بدادن ما آن مرتبه ترا هرکز حاصل نمی
کردد این شکسته حزین یعنی محرر ومترجم این اربعین میکوید که آنچنانکه
از بعضی از اخبار مستفاد میشود با آنکه پیش ازین قضیه جعفر اینطور دست
وپایی زده بود وتیر مرادش بر سنک آمده اینکونه جوابی شنیده بود
باز از غایت بی سعادتی طلب این امر مینمود چون مناسبتی دارد بخاطر
قاصر میرسد که اکر این مختصر از ترجمهٔ آن خبر نیز خالی نماند بهتر باشد در کتاب
کشف الغمه وچند کتاب دیکر از کتب معتبره مذکور است آنچه خلاصه مضمونش
اینست که احمد بن عبید الله بن خاقان میکفت ندیدم در شهر سر من رای

جعفر کذاب

کسی

کسی را از طبقهٔ علویه وطایفهٔ عباسیه وغیر ایشان در فضل وعلم وصلاح
وتقوی وزهادت وعبادت وقبول خاطر دوست ودشمن ومحبت ومودت
مرد وزن وعزت واحترام نزد خاص وعام چون حسن بن علی بن محمد بن الرضا
علیهم السلام روزی نزد پدرم ایستاده بودم که دربانان خبر آوردند که اینک ابو
محمد بن الرضا می آید وپدرم باواز بلند کفت که راه دهید انحضرت را پس تعجب آمد
مرا زیرا که در خدمت او بکنیت ذکر نمیکردند هیچ کس را مکر خلیفه یا ولی عهد خلیفه
یا کسی را که از جانب خلیفه امر شده باشد وچون انحضرت در آمد مردی دیدم
خوب روی وخوش موی وخوش کفتکوی وخوش اندام با جلالت وهیبت
تمام چون پدرم او را دید باستقبالش دوید وبا او معانقه نموده پیشانیش را
بوسید ودستش را کرفته او را بر جای خود نشانید وخود در یکطرف از روی
ادب نشست ودر اثنای مخاطبه با او جعلنی الله فداك میکفت ومن دم بدم
بر تعجب می افزودم زیرا که پدرم با هیچ کس باینطریقه وروش سلوك ننموده
بود مجملا عبید الله کفت که چون آنحضرت عزم رفتن فرمود پدرم مشایعتش
نمود وایشان ومصاحبان وغلامان خاص را همراه کرد پس از یکی پرسیدم که
این که بود کفت این حسن بن علیست که معروف است بابن الرضا تعجب زیاده شدم

ومتفکر بودم وازین فکر بدر نمیرفتم تا پدرم برسم عادت چون از نماز
خفتن فارغ کردید بنوشتجاتی که از خلیفه باو رسیده بود یا بخلیفه مینوشت
مشغول کردید نزدش نشستم کفت ای احمد حاجتی داری کفتم بلی اکر اجازت
دهی سؤال نمایم کفت بکوی کفتم این مردی که امروز بنظر در آوردم که اینهمه
با او باجلال واکرام عمل نمودی و در زمان مکالمه فداك ابی وامّی میکفتی
که بود کفت ای پسر این سرور وامام رافضیان حسن بن علیست که در میان
مردمان بابن الرّضا مشهور است وبعد ازین سخن پدرم ساعتی سکوت
اختیار نمود و زمانی خاموش بود وبعد ازان سر برآورده کفت اکر از خلفای
بنی عبّاس امامت وخلافت زایل شود واین منصب عالی از دست ایشان
بدر رود کسی از بنی هاشم که مستحق اینمرتبهٔ عالیه باشد بغیر ازو نیست بسبب
علم وفضل وزهد وصلاح وعبادت وعفاف واخلاق حمیده وصفات
پسندیده که در وجمع است اکر بخدمتش مشرف شوی ترا یقین حاصل شود
که امروز بهتر ازو کسی در عالم بهم نمیرسد من بسبب آنچه از پدرم شنیده
بودم همیشه متفحص احوال او بودم هیچکس را از دوست ودشمن وعلما و
فقها واکابر واعیان ندیدم که نام او را بتعظیم نبرد واو را افضل واعلم

وازهد ندانند چون سخن احمد بن خاقان باین مکان رسید یکی از حضار ازو
پرسید که برادرش جعفر چکونه کسیست احمد را حال متغیر کردید و کفت
جعفر کیست که کسی نام او را با نام ابو محمد مقرون سازد او فاسق وشارب
الخمر بود ودر نظر مردم در نهایت بی قدری وبی اعتباری من در سامره
بودم که آنحضرت یعنی امام حسن علیه السلم بیمار شد وخلیفه را خبر کردند پدرم را
مامور ساخت که بدیدنش رود وپنج کس را از خدمهٔ خاص خلیفه بامر خلیفه
بر در خانهٔ آنحضرت موکل ساخته بودند که از حال طبیبان ومعالجان واز
حال آنحضرت باخبر باشند وصبح وشام خبر او را بخلیفه رسانند ودر روز
آخر قاضی القضات را با جمعی کثیر از علما وفضلا بخانهٔ آنحضرت فرستاد که در
وقت وفاتش حاضر باشند وچون خبر فوتش بیرون آمد بازارها ودکانها
بسته شد وخلق بی اندازه از سوار و پیاده بر در خانهٔ آنحضرت حاضر شدند
وان روز سرّ من رای از شورش وغوغا وآه وواحسرتا وفریاد وفغان
وناله زنان ومردمان از روز قیامت نشان میداد وچون نعش آنحضرت را
کذاشتند که برو نماز کذارند عیسی بن متوکل پیش آمده روی آنحضرت را
کشود تا علویان وعباسیان وسایر بنی هاشم بدانند که آنحضرت باجل طبیعی

رحلت کرده وبعضی دران باب نوشتند وچون از دفنش فارغ کشتند
برادرش جعفر بنزد پدرم آمده کفت توقع دارم که مرتبهٔ برادرم را بمن
عطاکنی و من سندی میدهم که هرسال بیست هزار دینار بتو برسانم وپدرم
چون این سخن از و شنید باو بعنف سخن کفت و او را از نزد خود راند و
دران حال میکفت ای احمق ترا مکر خبر نیست که با انکه خلیفه تیغ قهر وغضب برهنه
ساخته بود که هرکس پدر و برادر ترا امام وجانشین رسول خدا داند
بشمشیر خشم وکین او را بقتل رساند نتوانست که این امر را ازو بکرداند و
قدرت نیافت برانکه مردمان را از تردد بنزد او باز دارد اکر ترا نزد شیعیان
پدر تو آن قدر و اعتبار هست که او را بود چه حاجت است که زر بدهی و
مرتبه او را بزر بجزی شیعیان او ترا پیدا میکنند وسر در قدمت می نهند
واکر نزد ایشان ان قدر نداری زر دادن چه فایده میکند و سند نوشتن
بتو چه سود میرساند و بعد از ان دیکر او را نزد خود راه نداد از مضمون
این خبر معتبر معلوم میشود که جعفر با غایت جلالت نسب از شرف ادب
وحسب خالی بوده واز حدیث بیستم نیز مستفاد کردید که حضرت سید
الساجدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب از قول پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین

ازبدی وبدکرداری جعفر خبر دادا بوخالد کابلی را والسلم علی من اتبع الهدی
الحدیث الثالث والثلثون قال الصدوق علیه رحمة الله الملک
الغفور فی کتابه المزبور حدثنا علی بن عبدالله الوراق قال حدثنا سعد بن
عبدالله عن احمد بن اسحق بن سعد الاشعری قال دخلت علی ابی محمد الحسن
ابن علی علیهما السلام وانا اریدان اسأله عن الخلف من بعده فقال
لی مبتدیا یا احمد بن اسحق ان الله تبارک وتعالی لم یخل الارض منذ خلق
آدم علیه السلام ولا یخلیها الی ان تقوم الساعة من حجة لله علی خلقه به
یدفع البلاء عن اهل الارض وبه ینزل الغیث وبه یخرج برکات الارض
قال فقلت له یابن رسول الله فمن الخلیفة والامام بعدک فنهض علیه السلم
مسرعا فدخل البیت ثم خرج وعلی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیلة البدر
من ابناء ثلث سنین فقال یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی الله عز وجل
وعلی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا انه سمی رسول الله صلی الله علیه وآله
وکنیه الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یا احمد بن اسحق
مثله فی هذه الامة کمثل الخضر علیه السلم ومثله مثل ذی القرنین والله
لیغیبن غیبة لا ینجو من الهلکة فیها الا من ثبته الله عز وجل علی القول

بامامته و وفقه للدعاء بتعجیل فرجه قال احمد بن اسحق قلت یا مولای هل
من علامة تطمئن الیها قلبی فنطق الغلام علیه السلم بلسان عربی فصیح فقال
انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین یا احمد بن
اسحق فخرجت فرحا مسرورا فلما کان من الغد عدت الیه فقلت یا بن رسول
الله لقد عظم سروری بما مننت علی فما السنة الجاریة فیه من الخضر و ذی
القرنین فقال طول الغیبة یا احمد فقلت له یا بن رسول الله وان غیبته
لتطول قال ای و ربی حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القایلین به فلا یبقی
الا من اخذ الله عهده بولایتنا و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه یا
احمد بن اسحق هذا امر من امر الله جلت عظمته وسر من سر الله و غیب من غیب الله
فخذ ما اتیتک واکتمه وکن من الشاکرین تکن معنا فی علیین یعنی احمد بن
اسحق بن سعد اشعری گفت که بمجلس حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
درآمدم و میخواستم بپرسم از آنحضرت که خلف بعد از و کیست آنحضرت بمجرد ابتدا
نمود بجواب سوالی که مرا در خاطر بود و فرمود که ای احمد بن اسحق بدرستی
که حضرت الله تبارک و تعالی زمین را خالی نگذاشته از حجتی که خدا را است
بر خلق از آن زمان که آدم صفی علیه السلم را آفریده و خالی نخواهد گذاشت

تا قیام قیامت ببرکت وجود او خدای تعالی دفع میکند بلاها را از اهل زمین
و باران میفرستد بسبب ذات شریف او و همچنین بیمنت ذات مقدس او
حضرت حق تعالی بیرون می آورد برکات زمین را احمد بن اسحق گفت گفتم
ای فرزند رسول خدا خلیفه و امام کیست بعد از آنحضرت بتعجیل درآمد بحجره و
بعد از آن بیرون آمد پسری را در آغوش گرفته کرد و یش چون ماه شب
چهارده بود و از ابنای ثلث سنین مینمود پس حضرت امام علیه السلام
فرمود که ای احمد بن اسحق اگر باعث کرامت تو نزد حضرت الله تعالی و حجتهای
او نبود من این فرزند خود را بتو نمینمودم و بدرستی که او همنام و همکنیت
رسول خداست صلی الله علیه و آله و اوست آنکسی که پر خواهد کرد زمین را
از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای احمد بن اسحق مثل
او درین امت مانند مثل خضر علیه السلم است و همچو مثل ذی القرنین است
بخدا قسم که هر آینه البته البته غایب خواهد شد غایب شدنی که رستگاری
نیابد از هالک بودن در آن غایب بودن مگر آنکسی که خدای تعالی ثابت
دارد او را بقایل بودن بامامت او و توفیق دهد خدا و ند عالمیان آنکس را
بدعا کردن و تعجیل فرج او را از حق تعالی درخواستن احمد بن اسحق گفت گفتم

ای مولای من ایا علامتی ونشانی هست که بآن دلم ارام کیرد در آن زمان
حضرت خاتم الاوصیا علیه السلم بسخن درآمده بزبان عربی فصیح فرمود که منم
بقیة الله در زمین وانتقام کشنده از دشمنان حضرت رب العالمین
پس مطلب اثر ونشان بعد از معاینه ودو بر و دیدن احمد بن اسحق کفت
بیرون آمدم شادمان وفرحناك و روز دیکر بخدمت انحضرت رفتم و
کفتم ای فرزند رسول خدا عظیم شد خوشحالی وشادمانی من بسبب آنچه
منت کذاشتی بر من بآن یعنی بنمودن حضرت صاحب الزمان پس بیان
فرمای که سنتی که جاریست دران حضرت از خضر وذی القرنین چیست
امام علیه السلم فرمود که ان سنت جاریه درازی غایب بودنست ای احمد
پس کفتم که ای فرزند رسول خدا غایب بودن او بطول خواهد کشید
انحضرت فرمود که بلی بخدا قسم تا بمرتبه که بر کردند ازین امر بیشتر قایلین باین
امر و باقی نماند برین امر الا انکسی که فرا کرفته است خدا عهد او و بدوستی
ما و نوشته است در دل او ایمان و تایید نموده است او را بروحی از جانب
خود ای احمد این امریست از جانب خدا جلت عظمته و سریست از سر خدا و
غیبتی از غیب خدا پس بکیر انچیزی را که آورده ام از برای تو و پنهان دار آنرا

وازشکر

واز شکر کنندکان باش تا فردای قیامت با ما باشی در اعلی مرتبه از مراتب
بهشت برین اللهم ارزقنا جوار اصفیاءك الطاهرین برحمتك یا ارحم الراحمین

تنبیه

تاحدیث هشتم که حضرت آخند نقل فرموده اند در کتابی که در رجعت
تالیف نموده اند ضعیف السند وسقیم المتن است وجزها بسیار دارد که
احادیث صحیح معارض آنست وراوی اول که در سند واقع است حسن بن
حمانست واو مجهول است ودویم عمران بن الفرات واو نیز مجهول است سیم
محمد بن مفضل است که مشترکست ودر بیان غلط متن آن همین کافیست که
در اوایل آن ازجایی که آیه ومن یبتغ غیر الاسلام دینا را تا باخر آیه حضرت
آخند ذکر فرموده و تفسیر نموده اند زیاده از یك ورق که قریب بیك صفحه
از آن آیاتست و باقی غلطهای صریح محذوف شده اکر آیات را فرض کنیم که
بجهت اختصار حذف کرده باشند ظاهر آنست که باقی آن بسبب غلطهای
رسوا عمدا از قلم کاتب یا مترجم ساقط شده باشد ایا چه حکمت است در اینکه
آنحضرت بالباس و پوشش رسول خدا باید بزی چند در پیش ندا خنته داخل

جند

مکه شود مکر حضرت آخند ندیده اند اخبار واحادیثی را که مشتمل برین
معنی اند که انحضرت در میان رکن ومقام بغتة ظاهر خواهد شد وبغیر این

دیگر چیزها هست که ذکر همه آن موجب اطناب است پس هر که او را بر علوم
دینیه آگاهی هست میداند که اینطور حدیثی شایسته اعتقاد نیست حضرت
ایزد تعالی بر علم دین دانایی بخشد همه را والسلم علی من اتبع الهدی

**الحدیث الرابع والثلثون قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملك
المنان** حدثنا ابو محمد عبد الله بن الحسین بن سعد الكاتب رضی الله عنه
قال قال ابو محمد علیه السلم قد وضع بنو امیه و بنو العباس سیوفهم
علینا لعلتین احدهما انهم كانوا یعلمون لیس لهم فی الخلافة حق فیخافون [لعلتین]
من ادعائنا ایاها وتستقر فی مركزها وثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار
المتواترة علی ان زوال ملك الجبابرة والظلمة علی ید القایم منا وكانوا
لا یشكون انهم من الجبابرة والظلمة فسعوا فی قتل اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه وآله وابادة نسله طمعا منهم فی الوصول الی منع تولد القایم
علیه السلم او قتله فابی الله ان یكشف امره لواحد منهم الا ان یتم نوره
ولو كره المشركون **یعنی** حسین بن سعد كاتب گفت كه حضرت امام
حسن بن علی عسكری علیه السلام فرمود كه بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای
خود را بر ما گذاشتند بدو سبب یكی آنكه میدانستند كه ایشان را در خلافت

حقی نیست و میترسیدند از آنكه ما دعوای خلافت كنیم و خلافت در جای
خود قرار گیرد دویم آنكه از اخبار متواتره واقف شده بودند كه زوال
ملك جباران و ظالمان بر دست قایم ما خواهد بود و شك نداشتند در آنكه
ایشان از جباران و ظالمانند پس كوشش كردند در كشتن اهل بیت رسول
خدا صلی الله علیه وآله و نیست و نابود گردانیدن نسل آنحضرت از روی طمعی
كه بود ایشانرا بوصول بمنع تولد حضرت قایم علیه السلم یا كشتن آنحضرت
یعنی مبالغه در كشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله مینمودند
بامید آنكه شاید آنحضرت بوجود نیاید یا اگر بوجود آمده باشد كشته
شود تا ملك و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود پس ابا نمود حضرت
الله تعالی كه كشف امر آنحضرت نماید از برای یكی از ظالمان الا آنكه تمام
میگرداند حضرت الله تعالی نور خود را و اگرچه خوش نمیدارند مشركان
از مؤیدات این حدیث است آنچه شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ راوندی و
بسیار كسی غیر ایشان نقل كرده اند از رشیق مادرانی كه خلاصه مضمونش
بر وجهی كه بعضی نقل كرده اند اینست كه رشیق گفت معتضد خلیفه مرا
با دو تن دیگر امر كرد كه هر یك بر اسبی سوار شویم و اسبی را جنیبت بكشیم

تا زود بسامره برسیم وامر کرد که غافل خانه حسن بن علی را فرو کیرید و
هر کرا در آن خانه بیابید سرش را بنزد من حاضر کنید و ما بتعجیل تمام رفتیم
ودر و بام را فرو کرفتیم ودران خانه کسی را نیافتیم و پردهٔ دیدیم از
دری آویخته پرده را برداشته داخل ان حجره شدیم وان حجرهٔ بود بر عرض
وطول و پر از آب چنانکه کویا دریاییست ودر آخر دران سرانخانه حصیری
بر روی اب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی ان حصیر
در نماز بود و بما مطلقا التفات نفرمود یکی از دو رفیق من که او را احمد بن
عبد الله میکفتند پا در اب کذاشت که خود را باو برساند در آب غرق
کردید واضطراب بحد بظهور رسانید پس دست او کرفته از آبش
بیرون کشیدیم ساعتی بیهوش بود رفیق دیکر مغرور بانکه شناور است
در آن آب درامد واو نیز بهلاک مشرف شده بود که بیرونش آوردیم
انکاه من فریاد برآوردم که معذرت از خدا واز شما میخواهم بخدا قسم
که من بیخبر بودم وچون بر کیفیت حال مطلع شدم بخدا بازکشت نمودم
واز انچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم التفات بما مطلقا نکرد پس
بنزد معتضد بازکشته ان واقعه را بر وعرض کردیم پس سفارش نمود.

که این قضیه را پنهان دارید والا بخدا قسم که شما را زنده نمیکذارم وتا او
در حیات بود ما از ترس کشته شدن این راز را می نهفتیم و بکسی حرفی
از ان نمیکفتیم وچون او در کذشت روایت اینحکایت از ما ظاهر کشت
الحمد لله الذی یصون حجته من شر الاعداء والسلم علی من اتبع الهدی
الحدیث الخامس والثلثون قال عماد الدین ابو جعفر بن بابویه رحمه الله
علیه فی کتاب کمال الدین حدثنا محمد بن ابرهیم بن اسحق الطالقانی رضی الله
عنه قال حدثنا ابو القاسم علی بن احمد الخدیجی الکوفی قال حدثنا الاودی
قال بینا انا فی الطواف و قد طفت ستًّا وانا ارید ان اطوف السابع فاذا
بحلقة عن یمین الکعبه و شابّ حسن الوجه طیّب الرایحه هیوب وهو مع هیبته
متقرب الی الناس یتکلم فلم ار احسن من کلامه ولا اعذب من منطقه و
حسن جلوسه فذهبت اکلمه فزبرنی الناس فسألت بعضهم من هذا فقالوا
هذا ابن رسول الله صلی الله علیه واله یظهر للناس فی کل سنة یوما لخواصه
یحدثهم فقلت یا سیدی اتیتك مسترشدا فارشدنی هداك الله عزّ و
جلّ فناولنی حصاةً فحوّلتُ وجهی فقال لی بعض جلسائه ما الذی دفع الیك
فقلت حصاة وکشفتُ یدی عنها فاذا انا بسبیکة ذهب فذهبت فاذا انا به

جبرئیل امله بن میر... استین ... بن میر...

علیه السلم قد لحقنی فقال لی بثتت علیک الحجة وظهر لک الحق وذهب عنک
العمی انعرفنی قلت لا فقال علیه السلم انا المهدی وانا قایم الزمان انا الذی
املأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً وظلماً ان الارض لا تخلوا من حجة ولا
یبقی الناس فی فترة فهذه امانة تحدث بها اخوانک من اهل الحق یعنی
اوری که احمد بن یحیی بن حکیم است کفت در طواف کعبه بودم و شش نوبت
بر دور کعبه کشته بودم ومیخواستم نوبت هفتمین را بجای آرم که جمعی را
دیدم بر طرف راست کعبه حلقه زده بودند وجوانی خوش روی خوش بوی
باهیبت در ان میان در تکلم است که خوشتر وخوبتر از کلام و کفتار و حسن
جلوس او ندیده و نشنیده بودم پس پیش رفتم که با او سخن کویم مردمان
مرا منع کردند از بعضی پرسیدم که این جوان کیست کفتند این فرزند رسول
خدا است صلی الله علیه واله که در هر سال یکمرتبه خود را ظاهر میسازد از برای
خواص دوستان و محبان خود وایشانرا بحدیث مستفید و مستفیض می
کرداند پس با او کفتم که ای سید من بنزد تو آمده ام بطلب راهنمایی مرا راه
بنما سنکی بر داشته بمن داد بعضی از همنشینانش پرسیدند که چه چیز داد
بتو کفتم ریکی بود ودست کشودم بمعجز انحضرت ان ریک شمش طلا شده بود

پس

پس براه افتادم ودران رفتن آنحضرت بمن رسید وکفت بر تو ثابت شد
وحق بر تو ظاهر کردید ونابینایی از تو مندفع کشت ایا مرا میشناسی کفتم نمی
شناسم انجناب علیه صلوات الله الملک الوهاب فرمود که منم مهدی وقایم
زمان منم انکسی که پر کند زمین را از عدل وداد انچنانکه پر شده باشد
از ستم وبیداد بدرستی که زمین خالی نمیباشد از حجتی ومردمان در فترت
باقی نمیمانند واین کلمه امانت است خرده باین سخنان برادرانت را که از اهل
حقند واهلیت وقابلیت شنیدن این سخنان دارند والسلم علی من اتبع الهدی
الحدیث السادس والثلثون قال الحسن بن حمزة العلوی الطبری قدس
الله سره فی کتابه الموسوم بکتاب الغیبة حدثنا رجل صالح من اصحابنا
قال خرجت سنة من السنین حاجاً الی بیت الله الحرام وکانت سنة
شدیدة الحر کثیرة السموم فانقطعت عن القافلة وضللت الطریق فغلب
علی العطش حتی سقطت واشرفت علی الموت فسمعت صهیلاً ففتحت عینی
فاذا بشاب حسن الوجه حسن الرایحة راکب علی دابة شهباء فسقانی ماء
ابرد من الثلج واحلی من العسل ونجانی من الهلاک فقلت یا سیدی من
انت قال انا حجة الله علی عباده وبقیة الله فی ارضه انا الذی املاء الارض

فسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً انا ابن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم ثم
قال اخفض عینیك فخفضتها قال افتحها ففتحتها فرایت نفسی فی قدام القافله
ثم غاب عن نظری صلوات الله علیه یعنی حدیث کرد از برای ما مردی
صالح از اصحاب ما امامیه گفت سالی از سالها باراده حج بیرون رفتم و در آن
سال گرما شدت تمام داشت و سموم بسیار بود پس از قافله منقطع گشتم
و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای درآمده بر زمین افتادم و مشرف
بمرگ شدم پس شیهه اسبی بگوشم رسید چشم گشودم جوانی دیدم خوش
روی خوشبوی بر اسبی شهبا سوار و آن جوان آبی بمن آشامانید که از
برف خنکتر و از عسل شیرین‌تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید گفتم ای سید من
تو کیستی که این مرحمت در باره من فرمودی گفت منم حجت خدا بر بندگان
خدا و بقیة الله در زمین او و منم آنکسی که پر خواهم کرد زمین را از عدل
و داد اینچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم منم فرزند حسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم
بعد از آن فرمود که چشمهایت را بپوش پوشیدم فرمود بگشا گشودم خود را

در پیش روی قافله دیدم آنگاه آنحضرت از نظرم غایب شد صلوات الله
علیه و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء والسلام علی من اتبع الهدی
الحدیث السابع و الثلثون قال ابو محمد بن شاذان رفع الله درجته
فی الجنان حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر رضی الله عنه قال حدثنا حماد بن
عیسی قال حدثنا عبدالله بن ابی یعفور قال قال ابو عبدالله جعفر بن
محمد علیهما السلم ما من معجزة من معجزات الانبیاء و الاوصیاء الا یظهر الله
تبارك و تعالی مثلها علی ید قائمنا لاتمام الحجة علی الاعداء یعنی حضرت
امام جعفر علیه السلم فرمود که هیچ معجزه از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان
نیست الا آنکه ظاهر خواهد گردانید حضرت الله تبارك و تعالی مانند آنرا
بدست قایم ما بجهت تمام گردانیدن حجت بر اعدا والسلم علی من اتبع الهدی
بخاطر فاتر میرسد که در ضمن اینحدیث شریف بعضی دیگر از آن سعادت
مندان که بشرف رویت حضرت حجت مشرف شده اند با قلیلی از معجزات باهرات
آن بزرگوار حضرت خالق السماوات مذکور سازد شیخ عظیم الشان
محمد بن محمد بن النعمان که ملقب است بمفید علیه رحمة الله الملك المجید در کتاب
ارشاد میفرماید باب من رای الامام الثانی عشر علیه السلام و طرف من

دلایله و بیّناته و بعد از آن بسند روایت میکند از محمد بن اسمعیل بن موسی
ابن جعفر علیهما السلام و میفرماید که او اسنّ اولاد رسول الله بود که در
عراق بودند و میگوید که او گفت من دیدم حسن بن علی بن محمد را در میان
مسجدین و ایضاً شیخ رحمه الله علیه میفرماید آنچه مجمل مضمونش اینست
که حکیمه بنت محمد بن علی دیده بود آنحضرت را در شب مولدش و بعد از
آن هم دیده بود و علی بن محمد حمران قلانسی گفت که گفتم با بی عمرو که از
وکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده که درگذشت حضرت ابو محمد
یعنی امام حسن عسکری علیه السلام پس گفت ابو عمرو که بتحقیق که درگذشت
ولیکن گذاشت در میان شما کسی را که رقبهٔ او مثل اینست و اشاره بدست
خود کرد و فتح مولی زراری گفت که من شنیدم از ابی علی بن مطهر که وصف میکرد آن
حضرت را که دیده بود او را و صفت قد آنحضرت مینمود و محمد بن شاذان بن
نعیم نیشابوری روایت کرد از خادمهٔ ابرهیم بن عبید نیشابوری که از
صالحات بود که او گفت ایستاده بودم با ابراهیم بر صفا حضرت صاحب الامر
علیه السلام آمد و ایستاد با او و کتاب مناسک او را و حدیث کرد او را بچیزها
یعنی او را چیزها در باب مناسک تعلیم داد و مرویست از ابی عبدالله بن

صالح که او گفت که من دیدم آنحضرت را در برابر حجر الاسود و مردم بر دوی
آنحضرت در آمده بودند و آنحضرت میفرمود که شما باین و این مأمور شده اید
و روایتست از احمد بن ابراهیم بن ادریس که او روایت کرد از پدر خود
که او گفت من دیدم حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از رحلت ابی محمد علیه السلام
در هنگامی که نزدیک ببلوغ رسیده بود و بوسیدم سر و دست مبارک
او را و روایتست از قنبری که گفت که دیده است جعفر بن علی یعنی جعفر کذاب
دو نوبت آنحضرت را و ابو طریف خادم نیز دیده است آنحضرت را و امثال این
اخبار درین معنی بسیار است و آنچه اختصار کردیم آنرا از آنها کافیست در آنچه
قصد کردیم آنرا چون عمده است در باب وجود آنحضرت و امامت او و آنچه پیش
ازین ذکر کرده ایم آنرا و آنچه می آید بعد ازین زیاده است در تأکید و بعد
ازین شیخ رحمه الله علیه ذکر بعضی از معجزات آنحضرت علیه السلام فرموده
اما از جملهٔ معجزات آنحضرت علیه السلام که شیخ علیه الرحمه و غیر او روایت کرده اند
یکی آنست که محمد بن ابی عبدالله السیاری گفت که رسانیدم چیزی چند از برای
مرزبان حارثی که در آن میان دستبند طلائی بود آنچیزها را آنحضرت قبول
فرمود غیر از دستبند که رد کرد آنرا بر من و مأمور شدم بشکستن آن و چون

شکستم در میان آن چند مثقال آهن و مس و روی بود انرا خالص ساختم
و فرستادم انحضرت بعد از آن ان طلا را قبول فرمود دیگر روایتست
مردی از اهل سواد مالی با نحضرت رسانید انحضرت ان مال را بر و رد کرد و
پیام داد او را که بیرون کن حق پسر عمت را و ان چهارصد درهم است و ضیعتی
در دست آنمرد بود که پسر عمش را دران شرکت بود چون حق پسر عمش را از آن
مال بیرون کرد باقی را انحضرت قبول فرمود دیگر روایتست از قاسم بن علا
که گفت مرا چند پسر بوجود آمد و هر یک از یشان که بوجود می آمدند مینوشتم
والتماس دعا میکردم از انحضرت از برای ایشان انجناب در جواب چیزی نمی
نوشت و همه ایشان مردند پس چون متولد شد فرزندم حسین مکتوب بخدمت
انحضرت ارسال نمودم و دران از برای او استدعای دعا کردم انحضرت
اجابت فرمود و فرزندم حسین باقی ماند الحمد لله رب العالمین دیگر روایتست
از ابی عبدالله بن صالح که گفت سالی از سالها ببغداد رفتم و در بیرون رفتن
رخصت خواستم رخصت نیافتم بیست و دو روز بعد از خروج قافله در
بغداد اقامت نمودم انگاه رخصت یافتم در حالتی که در رسیدن بقافله
مایوس بودم چون بنهروان رسیدم قافله را آنجا دیدم و معلوم شد که

دران مدت اهل قافله دران مقام توقف داشته اند و دران توقیع که آن
حضرت مرا در رفتن اجازت فرموده بود بجهت سلامت من دعا کرده
بود پس ببرکت دعای آنحضرت دران سفر هیچ بدی و خطری بمن نرسید الحمد
رب العالمین دیگر روایتست از محمد بن یوسف شاشی که گفت بعلت باسور گرفتار
شدم و مالی بی اندازه در معالجه ان صرف کردم و بهیچ وجه فایده ندیدم پس
رقعه نوشته بخدمت انحضرت فرستادم و استدعای دعا نمودم توقیع بیرون
آمد باین مضمون که بپوشاند ترا حق تعالی لباس عافیت را و بگرداند ترا با
ما در دنیا و آخرت پس نگذشت بر من جمعه الا انکه صحت و عافیت یافتم و
آن موضع مانند کف دست من شد انگاه طلب کردم طبیبی را از اصحاب
خود و باو نمودم انموضع را ان طبیب گفت نیامده است این عافیت مگر از
جانب حق سبحانه و تعالی بحساب و بی اندازه دیگر روایتست از علی بن الحسین
یمانی که گفت در بغداد بودم دران هنگام که قافله یمانی مهیای رفتن بمکه معظمه
گردیدند خواستم با ایشان بروم مکتوبی بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام
فرستادم و اجازت رفتن با ان قافله طلب نمودم توقیع بیرون آمد که بیرون
مرو با ایشان که ترا خیر و خوبی با ایشان نیست پس با مر انحضرت در کوفه اقامت

نمودم و آن قافله را غارت کردند پس بنو حنظله بر ایشان بیرون آمدند
و راه را بر ایشان بریدند و همه را پریشان و محتاج کردانیدند دیگر نوشتم
و اذن خواستم در رکوب بکشتی اجازت نیافتم بعد از آن معلوم شد که از
آن مراکب یکی سالم نمانده و سبب آن بود که کروهی که ایشان را بوارج میگفتند
بر ایشان بیرون آمده بودند و راه بحر را بر ایشان بریده دیگر روایت
از همین علی بن الحسین که گفت رفتم بعسکر و بکوچه داخل شدم که آنرا ندیده
بودم و با کسی حرفی نگفتم و با شناسی نرسیدم گذارم بمسجدی افتاد بآن
مسجد درآمدم و نماز گذاردم و بعد از فراغ از عقب دیوار شرایط زیارت
بجای آوردم ناگاه خادمی بآن مسجد درآمد و گفت برخیز و با من بیا گفتم
بکجا بیایم گفت بمنزلی که ترا نشان دهم گفتم من کیستم شاید که ترا بطلب غیر من
فرستاده باشند گفت نفرستاده اند مرا مگر بسوی تو تویی علی بن الحسین
یمانی و با آن خادم غلامی همراه بود با او سخنی آهسته گفت چنانکه ندانستم
چه گفت آن غلام رفت و جمیع مایحتاج مرا آورد و سه روز نزد او بودم
و رخصت خواستم که در داخل دار زیارت کنم اجازت یافتم و در شب
زیارت کردم دیگر روایت از حسین بن فضل همدانی که گفت نوشت پدرم

بخط خود کتابتی بخدمت آنحضرت جواب آن کتابت وارد کردید بعد از آن
بمن فرمود که من از زبان او کتابتی نوشتم جواب آن نیز ورود یافت بعد از
آن یکی از بزرگان اصحاب ما فرمود که او کتابتی نوشت بآنحضرت جواب
آن ورود نیافت در آن تعجب داشتیم پس معلوم شد که او فاسد عقیده کشته
قرمطی شده است دیگر روایت از همین حسین بن فضل که گفت رفتم بعراق
و با خود قرار دادم که بیرون نروم مگر بعد از دیدن بینه و حجتی که در امرم
بظهور آید و بحاجی از حوایج مرا روی نماید اگرچه احتیاج بیدا کنم بسبب
اقامت بمرتبه که بمن تصدق کنند و گفت که در اثنای آن حال و خلال آن
اقامت تنگ شد سینه من در آن مقام و ترسیدم که حج از من فوت شود پس رفتم
روزی بنزد محمد بن احمد و در آن ایام او سفیر و قاصد بود از جانب حضرت
صاحب الامر علیه السلام با من گفت بفلان مسجد رو که آنجا ملاقات خواهد کرد
با تو مردی چون بآن مسجد رفتم مردی بآنجا درآمد و چون مرا دید بخندید
و گفت غم مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و باز کردی بنزد اهل
و اولاد خود پس اطمینان یافتم و ساکن شد دلم و گفتم این مصداق آنست
و چون وارد شدم بعسکر بیرون آمد برای من یکجامه و کیسه که در آن

چند دینار بود غمگین شدم و باخود گفتم که آیا این حد منزلت نزد قوم یعنی
سبب خفت خود دانستم که قلیلی از برای من فرستاده اند جهل بر من غالب
شد وانرا پس فرستادم و رقعهٔ نوشته با ان قرین ساختم بعد از ان پشیمان
و تأسف بسیار خوردم و باخود گفتم که کفران نعمت ورزیدم که انرا بر مولای
خود رد کردم و رقعهٔ دیگر نوشتم و دران عذر خواستم از فعل خود و قید
کردم که گناه کاردم و استغفار کردم وان رقعه را ارسال نمودم و از برای
نماز پیشین بر خواستم و باخود میگفتم که اگر باز بمن فرستند آنرا از برای من
سر ان کیسه را نگشایم و مطلقا تصرفی دران نکنم تا ببرم آنرا از برای پدر خود
که او داناتر است از من پس آمد بسوی من ان رسولی که کیسه را برده بود
و گفت بد کردی چون ندانستی و نشناختی آن مرد را و بدرستی که ما ابتدا
مینمائیم باینطور امری نسبت بدوستان خود بی انکه ایشان از ما سؤال
کرده باشند و بسیار باشد که از ما سؤال کنند و تبرک جویند بان و بیرون
امد توقیع که خطا کردی که رد نمودی بر و احسان ما را پس چون استغفار
کردی بیامرزد خدای تعالی ترا و چون عزیمت و عقد نیت تو آنست که آنچه
فرستاده بودیم بسوی تو هرگاه باز گردانیم آنرا بتو تصرفی دران نکنی و

و انتفاع از ان نگیری پس ما آنرا از تو رد کردانیدیم اما جامه را بستان تا احرام
بندی وهم از و روایتست که گفت نوشتم دو معنی را و خواستم که بنویسم معنی
ثالثی را خود را از ان باز داشتم از خوف انکه مبادا انحضرت را خوش نیاید
جواب ان دو معنی را فرستاد با جواب معنی سیم که ننوشته بودم وهم
از و روایتست که گفت اراده داشتم که با جعفر بن محمد نیشابوری بحج روم
و دران راه عدیل او باشم در سواری پس چون ببغداد رسیدم مرا امری دست
داد و رفتم که عدیلی پیدا کنم پس رسیدم بابن وجنا و میل داشتم باو
والتماس کردم از و که کرایه کند از برای من پس او را کاره یافتم پس بعد
از ان چون ملاقات کرد با من گفت من در طلب تو بودم و بمن گفته اند
که او مصاحب تست نیکو زندگانی کن با او ودیگر روایتست از حسن بن عبد
الحمید که گفت شک داشتم در امر حاجز پس جمع کردم چیزی چند و رفتم
بعسکر پس بیرون آمد توقیع بجانب من باین مضمون که نیست در میان
ما شکی و نه در انکه قایم مقام ماست بامر ما رد کن انچه با تست بحاجز بن
یزید و روایتست از محمد بن صالح که او گفت چون پدرم وفات یافت و امر
او بمن تعلق گرفت پدرم را بر مردم سفاتجی بود از مال غریم یعنی صاحب الامر

علیه السلم شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که این رمزیست که میدانند انرا شیعان
ومتعارف است میان ایشان ومیباشد خطاب ایشان باین رمز بر انحضرت
علیه السلم از برای تقیه محمد بن صالح کفت نوشتم بسوی آنحضرت واعلام کردم
اورا پس نوشت بمن که طلب کن از یشان واستقصای کار ایشان نمای پس طلب
کردم ومردمان ادای حقوق کردند الا یك مرد که چهارصد دینار نزد
او بود پس رفتم واز وطلب نمودم تاخیر وتسویف واستخفاف وسفاهت
مینمود پسرش نسبت بمن پس شکایت اورا بنزد پدرش بردم کفت چه شد که
چنین کرد وچنان کفت پس کرفتم ریش و پایش را وکشیدم تا میان خانه
پس بیرون آمد پسر او واستغاثه باهل بغداد برد ومیکفت که این قمی رافضی
کشت پدر مرا پس خلق جمع آمدند وقصد من کردند بر مرکب خود سوار شدم
وکفتم ای اهل بغداد میل میکنید بظالم واو راد لیر میسازید بر مظلوم من
من مردیم از اهل همدان از اهل سنت وجماعت واین مرد نسبت میدهد مرا
بقم ورافضیم میکوید تا حق مرا ببرد پس مردمان میل کردند بمن بعنوانی که
خواستند داخل شوند در دکان او تسکین دادم ایشانرا وآنمرد بطلاق
سوکند یاد کرد که فی ادای حق من نماید پس استیفای حق خود از و نمودم

دیکر روایتست از احمد بن حسن که کفت وارد شدم بجبل وقایل بنودم بامامت
ودوست میداشتم اماما نرا بجملکی تا زمانی که مرد یزید بن عبدالله واو وصیت
کرده بود در مرض خود که بدهند شهری سمند را که مرکب او بود وشمشیر و
کمر او را بحضرت صاحب الامر علیه السلم پس من ترسیدم که اکر ندهم شهری را
باذکوتکین از وایذا واستخفاف بمن برسد پس نزد خود قیمت کردم ان مرکب
وشمشیر وکمر را بهفصد دینار ومطلع نکردانیدم کسی را بران وادم شهری
باذکوتکین ناکاه کتابتی وارد شد بمن از جانب عراق که بفرست هفصد دینار
که از قیمت شمشیر وکمر از مال ما نزد تست دیکر روایتست از علی بن محمد که او
کفت که حدیث کرد یکی از اصحاب ما که بوجود آمد مرا فرزندی پس نوشتم
وطلب اذن کردم بجهت ختنه کردن او ودر روز هفتم کتابتی وارد شد
که تطهیر مکن او را پس او مرد در روز هفتم یا هشتم بعد از ان خبر مرك
او را نوشتم پس دیکر نوشته ورود یافت که زود باشد که قایم مقام
او پیدا شود ودیکری نیز بعد از و بهم رسد پس اول را احمد نام کن و
دویمین را جعفر وانچنان شد که انحضرت فرموده بود ومن نیز بفرموده
عمل نمودم ودیکر روایت میکند که من تهیه حج کرده بودم ومردم را وداع نموده

و بر جناح بیرون رفتن بودم پس نوشته ورود یافت از جانب
انحضرت که ما ان برای این سفر تو در نیوقت کاره‌ایم و امر بسوی تست
علی بن محمد گفت که تنگ شد سینهٔ من و غمگین گشتم و نوشتم بخدمت
انحضرت که بموجب فرموده اقامت کردم اینقدر هست که غمگینم بواسطهٔ
تخلف کردن من از حج پس توقیع بیرون آمد که تنگ مکردان سینهٔ
خود را پس بدرستی که زود باشد انشاء الله تعالی که در سال آینده حج
کنی و چون سال آینده پیش آمد نوشتم بخدمت انحضرت و رخصت
خواستم پس رخصت ورود یافت و نوشته بودم که میخواهم عدیل محمد بن
عبّاس شوم و اعتماد داشتم بدیانت و صیانت او پس نوشته ورود
یافت که اسدی نیکو عدیلی است اگر محمد بن عباس بیاید اختیار مکن
او را بر اسدی پس اسدی آمد و عدیل او شدم دیگر روایتست
از حسن بن عیسی العریضی که چون رحلت فرمود حضرت امام حسن بن
علی علیهما السلام مردی آمد بمکه با مال بسیار که بحضرت صاحب الامر علیه السلام
برساند آن مال را پس اختلاف یافت در باب آنحضرت بعضی از مردمان
میگفتند که ابو محمد درگذشت و او را فرزندی نبود و بعضی میگفتند

خلف

خلف بعد از وجعفر است و بعضی دیگر میگفتند خلف بعد از و فرزند
اوست پس فرستاد آن مرد مصری مردی را که کنیت او ابو طالب بود
بجانب عسکر تا تفحص آن امر نماید و با بوی کتابتی بود ابو طالب مذکور
آمد بنزد جعفر کذاب و از و برهان طلبید جعفر گفت که هنوز وقت
آن نرسیده پس آنمرد آمد بسوی باب و کتابت را رسایند ببعضی از
اصحاب ما که موسوم بودند بسفارت پس توقیع بیرون آمد که خدای تعالی
ترا اجر دهد در باب صاحب تو که او مرده و وصیت کرده بمالی که بود با
او بمردی ثقه که عمل کند در ان بچیزی که واجب است و امر انچنان بود که آن
حضرت فرمود دیگر روایتست از علی بن محمد که بار کرد مردی از اهل آبه
چیزی چند که برساند بخدام آنحضرت از انجمله شمشیری بود که در محل بار
کردن فراموش کرد چون ان چیزها با آنحضرت واصل شد نوشته باو فرستاد
مشتمل بر وصول ان چیزها و در آن توقیع نوشته بود که بر چه وجه است
خبر شمشیری که فراموش کرده بود دیگر روایتست از حسن بن محمد اشعری
که وارد شد کتابت ابی محمد علیه السلام در اجرای حکم بر جنید که کشندهٔ فارس
ابن حاتم بن ماهویه بود و از ان ابی الحسن و برادر من پس چون ابو محمد

علیه السلم در کذشت و دود استیناف شد از حضرت صاحب الامر علیه السلم
از برای ابی الحسن وصاحب او و وارد نشد درام چیند چزی پس من
از برای این عمکین بودم که خبر مرك جیند رسید وصاحب کتاب
کفایة المومنین که مترجم کتاب خرایج وجرایح است میکوید که روایتست از
محمد بن یوسف شاشی که کفت از عراق سفر کردم مردی را دیدم که او را
محمد بن الحصین الکاتب میکفتند وقبل از ان او را دیده بودم وبا او
سبقت اشنایی داشتم صاحب تجمل بسیار وتمول بیشمار بود ومال امام
علیه السلم را از اموال خود اخراج کرده وجمع نموده بود چون مرا دید پرسید
که هیچ نوع تدبیری میدانی که بری الذمه شوم کفتم بلی جوا نیست علوی
فرزند امام حسن عسکری علیهما السلم واز و دلالات و باهرات ومعجزات
ظاهرات بسیار دیده ام وشنیده ام ویقین میدانم که امام وخلیفه الرحمن
درین زمان او ست محمد بن الحصین کفت چون بخدمتش توانم رسید
کفتم او را کسی نمیتواند دید زیرا که بسبب خوف اعادی مختفی است ولیکن
حاجز بخدمات آنحضرت قیام مینماید وایضًا توقیعات انحضرت بشیخ
قاسم بن روح می آید و در مکاتیب خود مشکلات خلق را حل مینماید

کفت

کفت من با آنحضرت معرفت ندارم بسخن تو اعتماد میکنم اکر خلاف کفته
باشی در قیامت با تو مواخذه خواهم کرد کفتم چنین باشد که تو میکویی مرا
هیچ شکی درین نیست که ابن الحسن علیهما السلم امام بحق وخلیفه مطلق است
وبعد ازین مکالمه از یکدیکر جدا شدیم وچون ازین تاریخ مدت دو سال
کذشت مرتبه دیکر با محمد بن الحصین در وقتی که متوجه بجانب عراق بودم
ملاقات کردم کفتم حال تو چیست وبا ان مال چه کردی کفت بکمر بنبرد و بیست
دینار بدست عابد بن کعکی فارسی واحمد بن علی کشوفی فرستادم وعرضه
نیز بخدمت انحضرت ارسال داشتم واستدعای دعا نمودم جواب آمد
که آن دویست دیناری که ارسال داشته بودی واصل شد و بر ذمه تو از
جمله هزار دیناری که از حق ما بود اینوجه بما رسید چون توقیع رفیع
آنسرور را خواندم بخاطرم که هزار دینار انحضرت را بر من حق بود ومرا
فراموش شده بود وایضًا انحضرت نوشته بود که اکر خواهی که باقی آنوجه را
مقاطعه نمایی باید که از مشورت ابی الحسن ازدی که الحال در ری ساکن است
بیرون نروی وبعد از ورود این توقیع بر من یقین شد که انحضرت امام
زمان وخلیفة الرحمن است راوی کوید کفتم بمحمد بن الحصین الکاتب که آیا

راست وصحیح بود آنچه ترا بآن راه نمودم کفت ای والله یعنی بلی بخدا قسم
در اثنای اینحکایت کسی خبر موت حاجز بما رسانید ومحمد بن الحصین ازموت
حاجز بغایت اندوهکین کردید کفتم بسیار اندوه مدار که انحضرت را فوت
حاجز معلوم بوده که تفویض مشورت این امر بابی الحسن ازدی فرموده
وایضًا صاحب کفایه میکوید روایتست از ابن مسرور طباخ که کفت کتابتی
بحسن بن راشد نوشتم مضمون انکه درین ایام مرا فقر واحتیاج بغایت
دریافته امید انکه درین تشویش مراد ستکیری نمایی وقبل ازانکه ارسال
ان مکتوب کنم بجانب رحبه آمدم جوانی دیدم کندم کون که هرکز بحسن وصوت
او کسی ندیده بودم دستم کرفت وصره سفیدی در دستم نهاد بر آن
همیان نوشته بود که دوازده دینار است وبرجانب دیکر نوشته بود که
مسرور طباخ شیخ طرابلسی در کتاب فرج کبیرش میکوید که همیشه حال برین
منوال بوده که هرچه از خمس وهدیه وغیران بانحضرت میرسانیده اند
انجناب بمصرف میرسانیده وایضًا صاحب کفایه میکوید روایتست از
جعفر بن حمدان از حسن بن حسین استرابادی که کفت در طواف بیت الحرام
بودم در عدد اشواط طواف شك کردم ومتفکر بودم که ایا این طواف

تمام

تمام کرده ام یانه که ناکاه دیدم جوانی خوش روی باوجاهت تمام پیش
امد وکفت هفت شوط دیکر تمام کن وازنظرم غایب شد دانستم که ان طواف
تمام بوده وبعد از تکمیل هفت شوط شك کرده ام وهم او میکوید که وایضًا
از راوی سابق مرویست که کفت شنیدم از علاء بن احمد که او از ابی رجا نصی
مصری روایت کرد واو از کبار صلحای زمان خود بود وتولد او در مداین
ونمو او در مصر شده بود کفت بعد ازانکه حضرت ابی محمد یعنی حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بجوار رحمت پروردکار خود واصل شد در طلب
وصی او میبودم ودر بلاد وامصار جهت تحقیق جانشین ان قبله ارباب
یقین سعی مینمودم ومیدانستم که خلف صدق آنحضرت حجة بن الحسن علیهما السلام
است اما میکفتم تا من انحضرت را نه بینم اطمینان قلب مرا حاصل نمیشود روزی
باخود کفتم احتمال دارد که اثری از مطلوب من بعد از دو سه سال ظاهر شود
ناکاه آوازی شنیدم وکسی را ندیدم که کفت ای نصر بن عبد ربه باهل مصر
بکوی که آیا شما رسول خدا را دیدید وبرسالت او کروید یا انکه موقوف
داشتید تصدیق انحضرت را بدیدن او ابو رجا کوید که از شنیدن این سخن
بغایت متعجب شدم وکفتم این شخص از کجا دانست که پدرم عبد ربه نام داشته

وحال انکه من رضیع بوده ام که پدرم در مداین وفات کرده وابو عبد الله
نوفلی مرا دکودکی بمصر آورده وهمه کس مرا پسر او میدانند پس دانستم که این
صدا از برای آن بود که آن شك که بحجة بن الحسن علیهما السلم داشتم مرتفع کرد
پس در ساعت متوجه مصر شدم ومردم آن دیار را خبر دادم وجمعی کثیر
قایل بامامت آنحضرت شدند وهم صاحب کفایه میکوید روایتست از علی بن محمد
رازی مشهور بکلینی که کفت جمعی کثیر از اصحاب ما ما را خبر دادند که حضرت
صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن غلامی را بنزد ابی عبد الله فرستاد جهت
بهای بعضی از امتعه که نزد ابی عبد الله بود وابو عبد الله در آنوقت که
متاعها را فروخت هجده قیراط ویك حبه ناقص بود ابو عبد الله از مال خود
مقدار مذکور را وزن نمود وانمبلغ معین را بتمام وکمال مصحوب ان غلام
بخدمت انسرور انام ارسال داشت چون آن غلام انمبلغ را بیکی از ملازمان
انحضرت تسلیم نمود وان ملازم آن مبلغ را بخدمت انحضرت حاضر ساخت
انحضرت بدیناری اشارت فرمود که این دینار را بنزد ابی عبد الله فرستند
که او تکمیل از مال خود بهجده قیراط ویکحبه نموده چون آن دینار را وزن
کردند همان هجده قیراط ویکحبه بود بامر انحضرت بنزد ابی عبد الله جینند با

پس

پس فرستادند حدیثی روایت کرده ابن بابویه رحمه الله علیه ویکی از بزرگان
علمای امامیه ترجمه آنرا در کتاب خود ایراد نموده بجهت اختصار بروجهی
که ان دانشمندی شیعی روایت فرموده نقل مینماید ان بزرك دین ترجمه
انحدیث را باینطریق در کتاب خود ثبت نموده که سعد بن عبد الله بن ابی خلف
اشعری قمی علیه الرحمه کفت روزی مرا اتفاق صحبت افتاد با مخالفی در
امامت میان من واو مناظره میرفت تا بحث ما بجایی رسید که آن مخالف
کفت که ایا ابوبکر وعمر از روی طوع ورغبت اسلام آوردند یا از راه جبر
واکراه من متفکر شدم که اکر بکویم جبر بود کار بکارد وخنجر رسد واکر بکویم
طوعا بود بکوید مؤمن کافر نمیشود بعد از ان ایمان پس با او مدارا کردم وشغلی
را بهانه ساختم وجواب را بساعت دیکر انداختم وبخدمت اسحق رفتم که
از و تحقیق کنم کفتند که او بزیارت امام خود رفته بسامره بخانه آمدم و
استری که داشتم بران سوار شده از پی او راهی شدم ودر منزل اول باو
رسیدم پرسید که در چه خیالی کفتم بخدمت امام علیه السلم میروم که مسئله
چند مشکل شده بپرسم کفت مبارك است وبهترین رفیقانی تو از برای من
پس بسامره رسیدیم ودر کاروان سرایی دو حجره کرفتیم وبحمام رفته غسل

توبه و زیارت کردیم واحمد ابنانی را در چادر پیچیده بردوش نهاد
ودر راه تسبیح و تهلیل میکردیم وصلوات میفرستادیم تا بدر خانه مولای
خود رفتیم وداخل شدیم امام را دیدیم که در کنار صفه نشسته وبر دست
راستش پسری ایستاده که کویا بدر است که الحال طالع شد سلام کردیم
وجوابی از روی محبت واکرام دادند واحمد ابنانرا بر زمین نهاد امام
علیه السلم کاغذی در دست داشت ونگاه میکرد ودر زیر هر سؤالی
جوابی مینوشت پس بان پسر کفت درین ابنان هدیهای موالیانست در آن
نظر کن فرمود اینها بکاری نمی آید چه حلال بحرام ممزوج شده است امام
با او کفت تو صاحب الهامی حلال را از حرام جدا کن پس احمد ابنانرا باز کرد
وکیسه بیرون آورد آن پسر که سروران عالم را سرورست با احمد کفت که این
از فلان بن فلانست ودر میان این سه دینار طلاست یکی از فلان بن
فلانست وعیب دارد ویکی را فلان از فلان دزدیده وباقی چیزهایی را که
دران کیسه بود برین قیاس حلال وحرامش را نام برد وتمیز نمود وهمچنین
احمد بن اسحق یک یک کیسها را بیرون می آورد وعیب هر یک را انحضرت
میکفت ودر آخر فرمود اینها را بصاحبانش برسان وبعد ازان کفت

جامه که فلان عجوزه بدست خود رشته و بافته کو احمد انرا بیرون آورد
وان جامه مقبول کشت پس امام علیه السلم روبمن کرده فرمود مسایل خود را
از پسرم بپرس که جواب بر وجه صواب میکوید وچون من خواستم که عرض
کنم حضرت صاحب علیه السلم ابتدا نموده قبل از انکه من کلمه بکویم فرمود که چرا
با ان مخالف نکفتی که اسلام ان دو تن نه طوعا بود ونه کرها بلکه اسلامشان
طمعا بود چه هر دو از کاهنان شنیده بودند واز اهل کتاب بایشان رسیده بود
که محمد صلی الله علیه واله مالک شرق وغرب خواهد شد و نبوت او تا روز
قیامت باقیست وصاحب ملک عظیم خواهد بود بطمع انکه هر یک ملکی شوند
وصاحب حکومت کردند اظهار اسلام کردند وچون دیدند که پیغمبر صلی
الله علیه واله ولایتی بایشان نداد و نمیدهد رفیقان بهم رسانیدند ودر
شب عقبه کمین کردند که از شترش بیندازند وجبرئیل فرود آمد وخبر برسول
داد وانحضرت یک یک را نام برده فرمود بیرون آیید که مرا خبر دادند و حذیفه
همه را دید و شناخت چنانچه طلحه و زبیر هم با امیر المؤمنین بیعت کردند بطمع
انکه حکومتی بیابند و بیعت از روی جبر نکردند وچون از جواب مسایل
من فارغ شد با احمد کفت تو درین سال برحمت حق خواهی رفت واحمد کفن

طلبید ابومحمد علیه السلام فرمود که در وقت حاجت بتو خواهد رسید احمد
چون بحلوان رسید تب کرد و شبی که فوت میشد دو کس از جانب ابومحمد
علیه السلام رسیده و کفن و حنوط آوردند و برو نماز کرده برگشتند و بعد
از نقل این کلمه آن بزرگ دین میفرماید که اینحکایت دراز بود ما کوتاه و
مختصر کردیم مترجم این اربعین میگوید باعث برین که این کمترین بنقل آنچه تنبیه
این مرد بیندار اختصار فرموده اکتفا نمود این بود که حضرت آخند تبفصیل
ترجمه اینحدیث را در کتابی که در رجعت نوشته اند مذکور ساخته اند پس
بخاطر رسید بعضی از دوستان را که سبب اجمال حرفیست که بعضی از علمای
رجال در باب اینحدیث گفته اند والسلام علی من اتبع الهدی وایضاً
دیگری از آنها که آنحضرت را دیده اند ابومحمد عجلیست که یکی از شیعیان
زری باو داد که بجهت حضرت صاحب الامر خرج کند و این عادت شیعیان
بود این ابومحمد پیری بود از صلحای شیعه و او را دو پسر بود یکی عابد و صالح
و دیگری فاسق و فاجر و ابومحمد از ان زر حصه بان فاسق هم داد حکایت
کرد که چون بعرفات رسیدم جوانی دیدم گندم گون خوش روی خوش
لباس که پیش از همه کس بدعا و تضرع مشغول بود چون وقت روانه شدن

مردم بود بمن ملتفت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب
یا سیدی و مولایی فرمود حجه تو میدهند از برای آنکه میدانی و تو از ان زر
بکسی میدهی که شراب میخورد و ان زر را صرف فسق میکند و نمیترسی که چشمت
برود و اشاره بیک چشم من کرد و من خجل شده روانه شدم و چون بخود
افتادم هرچند نظر کردم او را ندیدم و از ان روز باز بران خجالت باقیم و
بران چشم میترسم استاد شیخ الطایفه یعنی محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید
روایت کرده که چهل روز تمام نشده بود که در همان چشمش قرحه پیدا شد
و نابینا گشت و دانست که ان جوان حضرت صاحب علیه السلام بوده و او را
نشناخته دیگر روایتست از احمد بن ابی روح که گفت زنی از اهل دینور مرا به
منزل خود طلبید اجابت کردم و نزد او رفتم گفت یا ابن ابی روح ترا از سایر
مردمان بزیور دیانت آراسته و بحلیهٔ امانت پیراسته میدانم و میخواهم
که چیزی بر سبیل ودیعت بتو دهم که محافظت آنرا بر ذمه خود لازم
دانی و بصاحبش برسانی گفتم اگر خواست الهی باشد این کار میکنم پس کیسهٔ
حاضر کرد که پر دراهم و دنانیر بود و مهر بر آن نهاد و گفت این کیسه را نگشایی
و نظر بر آنچه درین است نکنی و بانکسی میرسانی که خبر دهد ترا بر آنچه درین

کیسه است واین دست بند که بده دیناری می ارزد دو سه سنک درمیان آنست
که در بازار جوهریان بده دینار قیمت کرده اند ایضًا بآنحضرت تسلیم مینمایی
و مرا حاجتیست حاجت مرا بخدمت آنسرور عرض میکنی و جواب وافی اگر میسر
شود قبل از آمدن خود بمن ارسال مینمایی گفتم حاجت تو چیست گفت ده
دینار مادرم در حین عروسی من قرض کرده بود و بمن وصیت کرد که آن
قرض را ادا نمایم والحال فراموش کرده ام که مادرم از که قرض نموده و مرا بکه
ده دینار میباید داد پس ان مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر بغداد
شدم و بعد از طی مراحل وقطع منازل بدار السّلام بغداد رسیدم و بمجلس
حاجز بن یزید وشّاء درآمدم و بعد از سلام در خدمت آن عالیمقام نشستم
گفت ترا حاجتی هست گفتم کیسهٔ بر سبیل ودیعت نزد منست و صاحب این
مال با من قرار داده که کمیّت و کیفیّت آنچه درین کیسه است و اسم آنشخص
که ارسال داشته بشنوم و انرا تسلیم نمایم اگر تو مرا خبر دهی بخصوصیت این
مال بتو تسلیم میکنم حاجز گفت مأمور باخذ این مال نیستم و قبل از آمدن
تو رقعهٔ از حضرت صاحب الزّمان علیه و علی آبائه صلوات الرّحمن بمن آمده
که چون احمد بن روح نزد تو آید او را با خود بجانب سرّ من رای بیاور گفتم

سبحان

سبحان الله مقصود و مطلوب من همین بود پس بمرافقت حاجز به بلدهٔ
فاخرهٔ سرّ من رای آمدم و بدر سرای سعادت انتمای حضرت امام حسن عسکری
علیه السّلم حاضر شدم ناگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد و گفت
احمد بن روح تویی گفتم بلی رقعهٔ بمن داد و گفت این نامه را بخوان چون
آن مکتوب سعادت مصحوب را گشودم نوشته بود بسم الله الرّحمن الرّحیم
یا بن ابی روح بودیعت بتو داده عاتکهٔ بنت دیرانی کیسهٔ را که باعتقاد تو
دران کیسه هزار درهم است و حال انکه غیر آنست که تو گمان داری و بامانت
بتو داده بود و مقرر داشته که همیانرا نگشایی و نظر بر آن چیزی که در آن
کیسه است نکنی و انچه دران کیسه است هزار درهم است و پنجاه دینار و با تو
قطعه از زیور زنانست و بعضی نقل کرده اند که فرمود با تو گوشواریست
که بنت دیرانی گمان کرده بود که بده دینار می ارزد بلی راست گفته با آن دو
نگین که بران قطعهٔ حلی نشاینده اند بده دینار می ارزد و ایضًا سه دانه
مروارید دران قطعه است که بده دینار خریده شده لیکن الحال زیاده از
آن می ارزد که خریده بود باید که ان قطعهٔ زرینه را بفلان خادمهٔ ما
دهی که ما انرا باو بخشیده ایم و بعد از ان متوجه بغداد گردی و کیسهٔ دراهم

همیانرا

ودنما نیرا آنجا بحاجز بن یزید وشا تسلیم نمایی وانچه بجهت خرجی راه بتو
عطا نماید قبول کنی وچون بدیار خود رسی عاتکه بنت دیرانی را بگوی که
آن ده دینار که مادرت قرض کرده بود ودر عروسی تو خرج نمود والحال
فراموش کرده که از که قرض کرده بود یقین بدانکه آن ده دینار از دختر احمد ست
واو ناصبیه بود ومرد اورا رخصت است از جانب ما اگر خواهد آن ده دینار را
بر برادران آن ناصبیه تقسیم کند ای پسر روح باید که دیگر اظهار محبت جعفر
نکنی وبقول او عمل ننمایی وبشارت باد ترا بانکه عمر نام دشمن تو مرد ومال
وزن او نصیب تو خواهد شد پس بنا بر امر آنحضرت متوجه بغداد شدم
ودران ساعت که بدار السلام بغداد رسیدم بخدمت حاجز بن یزید
رفتم وان صره را تسلیم او کردم چون نقداد نمود هزار درهم وپنجاه دینار بود
همچنانکه آنحضرت از ان خبر داده بود حاجز از ان پنجاه دینار سی دینار را
بمن داد وگفت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بمن امر کرده که
این مبلغ را بجهت ما یحتاج تو درین سفر بتو دهم پس دینارها را از حاجز گرفتم
واورا وداع کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم ودرهمان ساعت
که بخانه خود رسیدم شخصی بمن خبر داد که عمر که دشمن تو بود ازین دار فنا

بدار

بدار بقا واصل شد وبعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تجمل بسیار ومال
بیرون از حساب وشمار بنکاح من در آمد وبعد از ارتباط واختلاط من
با آن زن سه هزار دینار وصد هزار درهم بمن واصل گردید دیگر شیخ الطایفة
المحقق شیخ ابو جعفر طوسی نور الله مرقده در کتاب الغیبه باسناد خود نقل
کرده از حبیب بن یونس بن محمد بن شاذان صنعانی که او گفت در آمدم بمجلس
علی بن مهزیار اهوازی وسؤال کردم از آل ابی محمد علیه السلم گفت ای برادر
سؤال از امر عظیمی نمودی من بیست مرتبه حج گذاردم ودر هر مرتبه طلب
دیدن امام علیه السلم میکردم وهیچ راهی بمراد نمی یافتم تا شبی در خواب قایلی
دیدم که میگوید ای علی بن ابراهیم خدای تعالی ترا اذن حج داد دران شب غافل
شدم یعنی دیگر خواب نکردم واز فکر آن رؤیای صادقه بدر رفتم تا صبح
رسید ودر کار خود متفکر بودم وشب وروز چشم برسیدن موسم داشتم
یعنی انتظار موسم میکشیدم وچون وقت رسید کارسازی کرده متوجه
مدینه شدم ودر مدینه جستجوی آل ابی محمد علیه السلم کردم اثری وخبری
ازان ندیدم ونشنیدم وچند روزی در مدینه اقامت نمودم وهمچنان در
اندیشه امر خود بودم تا بیرون رفتم از مدینه ودر جحفه روزی اقامت نمودم

وهمچنان در اندیشه امر خود بودم وازآنجا بغدیر که در چهار فرسخی بجحفه است
رفتم وچون داخل مسجد شدم بعدان نماز رو برخاك ماليدم ودر دعا
وتضرع بدرگاه حضرت حق تعالی کوشیدم ومتوجه عسفان شدم وهمچنا
همچنین در تضرع وزاری بودم تا بمکه رسیدم وروزی چند در مکه اقامت
نمودم وطواف کعبه میکردم وباعتکاف بسر میبردم شبی در طواف بودم که
جوانی خوبروی خوشبوی دیدم که میخرامید وبردور خانه میگردید پس
مهربان شد باو دلم پیش رفتم وخود را بر و مالیدم با من گفت از مردم کجایی
گفتم از اهل عراقم گفت از کدام عراق گفتم اهواز گفت خضیب را میشناسی گفتم
رحمت کند خدای تعالی بر وا وداعی حق را لبیك اجابت گفت او نیز گفت
خدا برو رحمت کند چه دراز بود شب او یعنی بخواب نمیرفت که شب بر و کوتاه
نماید شبها را بعبادت میگذرانید وچه بسیار بود از دنیا بریدن او و میل
بمولی کردن او وچه بسیار بود اشك چشم او یعنی بسیار میگریست از ترس
خدا آیا میشناسی علی بن ابراهیم بن مازیار را گفتم منم علی بن ابراهیم گفت خدا
بر تو تحیت فرستد ای ابو الحسن چه کردی با آن نشانی که میان تو وابو محمد
حسن بن علی بود گفتم ان با منست گفت بیرون آر دست در بغل کرده بیرون

آوردم وآنجنانکه از حدیث دیگر مستفاد میگردید ان انگشتری بوده
چون آن نشان را دید گریان گردید چنانکه آواز بگریه بلند کرد اینند بعد
از ان مکرر گفت که اذن لك الآن یعنی ترا اکنون دستوری دادند
ای پسر مازیار بسوی رخت ومتاعت باز گرد وچون شب در آید برو بجانب
شعب بنی عامر که انجام را خواهی دید پس بمنزلم باز گشتم وچون ادراك وقت
نمودم کارسازی کرده رخت بر شتر بستم وبران بر نشستم وخود را به تعجیل
بشعب بنی عامر رسانیدم ان جوانرا دیدم ایستاده وندا میکند که بنزد
آی وبسوی من گرای ای ابو الحسن چون پیش رفتم بر من سلام کرد وگفت
مرکب بران ای برادر وبا یکدیگر همزبانی میکردیم تا از کوههای عرفات
درگذشتیم ورفتیم بجانب کوههای منی وفجر اول دمید ودران وقت
بمیان کوههای طایف رسیده بودیم انجا بنزول وبنماز شب مرا امر نمود
وبعد از فراغ از نماز وتعقیب وسجود سوار شدیم ورفتیم تا بر ذروه
طایف بر آمد پس گفت آیا می بینی چیزی را گفتم بلی پشته ریگی وبران خرگاهی
که افروخته شده است از نور می بینم وچون انرا دیدم آسوده دلم گفت انجاست
امل ورجا پس شتر راندیم تا از ان ذروه بزیر آمدیم بعد از ان گفت فرود آی

کہ اینجا ذلیل میکردد هر صعبی و خاضع میکردد هر جباری و زمام ناقہ از

دست بکذار کفتم بامید محافظت کہ بکذارم کفت این حرم حضرت قایم علیہ السلم

است داخل نمیشود دران الا مومن و بیرون نمیرود ازان الا مومن خاطر

جمع دار زمام راحلہ را از دست کذاشتم و رفتیم تا بدر آن خرکاه رسیدیم

او پیشتر داخل کردید و بعد ازان بیرون آمده کفت درآی کہ در اینجا سلامتست

چون درآمدم او را دیدم یعنی حضرت صاحب الامر علیہ السلم را نشستہ بردی

را وشاح ساختہ بود و برد دیکر را ازار کردانیده و کوشہ برد را بردوش

افکنده چون شکوفہ ارغوان کہ بران شبنم نشستہ باشد و مانند غصن بان

و شاخ ریحان بخشنده و سخی و تقی و نقی و در بعضی دیکر از احادیث

از علی بن ابراهیم بن مهزیار باین عبارت نقل شده کہ کفت فرایت وجهہ

مثل فلقة قمر و در بعضی از نسخ دران حدیث فرایت وجها واقع است

مجملا علی بن ابراهیم مذکور کفت کہ انحضرت طویل شامخ و قصیر لازق نبود

یعنی بسیار بلند و بسیار کوتاه نبود بلکہ میانہ بالا بود و سر و روی مبارکش

کرد و مدور و پیشانی نورانیش کشاده و هموار و ابروهای دراز مقوس

باریك بینی مبارکش بقدر کشیدکی داشت و سر بینی باریك و میان

بینی

بینی شریفش اندکی بلند بود و عارض پرنورش کم کوشت اما نہ بروجهی

کہ وجنتین مرتفع شده باشد بر رخسار راستش خالی بود کہ کویا خورده

مشك بود بر ریزه عنبر و این مبالغہ است در خوبی و خوشایندی خال چون

دیدم انحضرت را شتاب کرفتم بسلام کردن انحضرت بہ نیکوتر وجهی جواب

داد و از حال اهل عراق یعنی شیعیانی کہ از اهل عراق بودند پرسید کفتم

ای سید من جلباب ذلت و خواری بر ایشان پوشیده اند و ایشان در میان

قوم یعنی در میان مخالفان خوار و ذلیلند انحضرت فرمود کہ ای پسر

مازیار بدرستی کہ شما بر ایشان مالك خواهید شد چنانکہ ایشان مالك شدند

بر شما و دران روز ایشان خوار و ذلیل خواهند بود کفتم ای سید من دور شده

حاجت و بدراز کشید مطلب کفت ای پسر مازیار پدرم ابو محمد عهد کرده با من

کہ مجاورت نمایم با قومی کہ غضب کرده است خدای تعالی بر ایشان و دور ساختہ

از رحمت خود ایشانرا و مر ایشانراست رسوایی و خوار شدن در دنیا و اخرت

و مر ایشانراست عذابی بدرد ناك و امر کرده است مرا کہ ساکن نشوم در جبال

الا در رد شت و ناهموار آن و در بلاد الا خالی آن و حضرت الله تعالی کہ خداوند

و صاحب اختیار شماست تقیہ هویدا کردانیده و انرا بر مومن موکل ساختہ

و من در تقیه‌ام تا روزی که مرا دستوری دهد و خروج کنم گفتم ای سیّد
من این امر کی خواهد بود آنحضرت وقتی معین قرار نداد بلکه ذکر بعضی از
علامات فرموده گفت هرگاه حایل شوند و جدایی افکنند میان شما و میان
راه کعبه و ماه و آفتاب بیکجا جمع شوند و کواکب و ستارها بر دور ماه و
آفتاب درآیند گفتم این کی خواهد بود فرمود در سالی چنین و چنین دابّة
الارض بیرون خواهد آمد از میان صفا و مروه و با او عصای موسی
و خاتم سلیمان خواهد بود و خواهد راند مردم را بجانب محشر علی بن ابرهیم
ابن مهزیار گفت روزی چند نزد آنحضرت اقامت نمودم و دستوری
دادمرا بخروج بعد از آنکه استقصاء مسایل از برای خود نموده بودم و بیرون
آمدم بجانب منزل خود و از مکه بکوفه رفتم و غلام من با من بود که خدمت
مرا و دیگر رفیقی نداشتم و بغیر از خیر و خوبی دران راه چیزی ندیدم اینحدیث
نیز مؤیّد آن معنیست که وقت ظهور صاحب الامر علیه السّلام کسی نمیداند بغیر از
حضرت حق تعالی زیرا که آنحضرت در جواب علی بن ابراهیم بن مهزیار که گفت
متی یکون هذا الامر یعنی این امر کی خواهد بود ذکر علامتی چند فرمود که
وقت ظهور آن علامات نیز معلوم نیست بلکه وقت آن علامات بر آنجناب

هم مخفیست

هم مخفیست و بسیار کسی در ایام حیات والد ماجد حضرت حجت باین سعادت
مستسعد گشته‌اند مثل یعقوب بن منقوش ابن بابویه باسناد خود روایت
کرده که یعقوب مذکور گفت درآمدم بمنزل حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلم
آنحضرت در آنخانه بر دکه نشسته بود و در جانب راست آنحضرت حجره بود
و پرده بر در آن حجره آویخته من با آنحضرت گفتم که ای سیّد من صاحب امر
کیست یعنی بعد از شما امر امامت بکه تعلق دارد آنحضرت فرمود که پرده را
بردار چون برداشتم پسری بیرون آمد خماسی که او را ده یا هشت بود یعنی
اگرچه پنجساله بود هرکه میدید گمان میبرد که ده ساله یا هشت ساله باشد آن
پسر عالی گهر روشن پیشانی و سفید روی با چشمهای درخشنده و کفهای
سطبر و زانوهای پیش آمده بود و بر سر مبارک گیسو داشت آمد و بر ران
مطهر پدر نشست آنگاه امام علیه السلم فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برخواست و امام علیه السلم فرمود که ای
فرزند من داخل شو تا وقت معلوم پس حضرت حجت داخل آن حجره شد و
من آنحضرت را میدیدم بعد از ان امام علیه السلم با من گفت که ای یعقوب
به بین کیست درین حجره چون درآمدم دران حجره هیچکس را ندیدم دیگر روایت

کرده است از محمد بن معوٰیة بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمٰن
عمری که ایشان کفتند عرض کرد بر ما حضرت ابو محمد حسن بن علی علیهما السّلم
فرزند خود را صلوات الله علیه و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل مرد بودیم
و فرمود این امام شماست بعد از من و خلیفهٔ منست بر شما اطاعت نمایید او را
و متفرق و پراکنده مشوید بعد از من که اکر پراکنده شوید هلاك میشوید در
دین خود یعنی زیان کار خواهید بود و بدانید و آکاه باشید که بعد از امروز
او را نخواهید دید **و معجزات آنحضرت** آنچه از وقت ولادت تا بامروز
ظاهر شده بسیار است سوای آنچه ازین زمان تا زمان ظهور آنحضرت و از آن
وقت تا اوان رحلت ظاهر خواهد شد ما درین مختصر بنقل قلیلی از معجزات که
قبل ازین از آن سرور ظاهر شده و قطب الملة والدّین راوندی علیه الرّحمه
در کتاب خرایج روایت کرده و مضمون آنرا صاحب کفایة المؤمنین بقید عبارات
در آورده و شیخ مفید و غیر او در کتب خود ذکر نموده اند اکتفا مینماییم **صاحب
کتاب خرایج میکوید** از آنجمله است آنچه روایت کرده اند از یعقوب بن یوسف
ضراب که از بنی غسّان بود که کفت وقتی از اصفهان متوجه مکهٔ معظمه زادها الله
تعظیماً و تکریماً بودم و در آرزوی وصول بان مکان شریف طی مراحل و قطع

منازل

١٢٥

منازل مینمودم تا در عشر اخیر از شهر ذی القعدة الحرام سنه ثمانین و مائتین
الهجریه بدان مقام ذی احترام رسیدم و با جمعی از رفقای بلد بطلب خانه
جهت نزول میکردیدم تا در سوق اللیل بسرایی در آمدم که انرا دار الرّضا
میکفتند و دران منزل عجوزهٔ سمراء یعنی کندم کون خمیده قامت دیدم
از و پرسیدم که صاحب این سرای دلکشای توی پیرزن کفت من خادمه
و محکومهٔ ایشانم و مرا حضرت امام حسن عسکری علیه السّلم درین سرای
سعادت انتما مسکن داده پس برخصت آن عجوزه با رفقا دران منزل نزول
کردیم و بعد از استقرار خاطر بنزول آن مقام متوجه مسجد الحرام شدیم
و طواف بجای آوردیم و متوجه منزل شدیم چون بنزدیك دار الرّضا
رسیدیم در کشوده کردید و ندانستیم که کشاینده آن باب که بود و روشنی
چراغی مشاهده ما کردید با آنکه روز بود پس بدرون سرای در آمدیم جوانی
کندم کون که از کمال ریاضت جمال خورشید مثالش مایل بزردی مینمود
و از ناصیهٔ مبارکش آثار عبادت و علامات زهادت لایح بود سیماهم
فی وجوههم من اثر السّجود دیدم که توجه بجانب غرفه نمود که آنجا میبود
یعقوب بن یوسف کفت خواستم که بخدمت آن جوان روم و زمانی از

از کلام معجز نظامش محظوظ و بهره مند شوم دیدم که عجوزه بیرون آمد
وگفت کسی را رخصت صعود برین غرفه نیست زیراکه بعضی از اهل ستر
وصلاح درین بالا ماوی داده اند چون از رفتن بخدمت آن جوان
ممنوع گشتم وقتی پنهان از رفقایان عجوزه گفتم ای مادر آرزو دارم که
احوال این جوان خاطر نشان من شود عجوزه گفت ترا اراده دانستن حال
این جوانست ومرا تمامی همت مصروف بکتمان ان بنابر رفاقت تو با جمعی
از مخالفان ومعاندان ترا نصیحت میکنم که احوال خود را از رفقا پنهان داری
وایشان را صاحب راز خود و ما نشماری گفتم رفقای مخالف من کدامند
گفت آنها که از بلد تواند والحال با تو در یک منزل میباشند وقبل از نصیحت
عجوزه میان من وآنجماعت جنگ وخشمی بنا بر مخالفت دین واقع شده
بود دانستم که آن زن از ایشان برحذر است دیگر مبالغه نکردم ودر باب
ملازمت آنجوان الحاح ننمودم ودر حین خروج از اصفهان ده درهم
نذر کرده بودم که چون بمکه رسم در مقام ابراهیم علیه السلم بگذارم تا هر
که را نصیب باشد بردارد بخاطرم آمد که آن ده درهم را بخدمت انجوان فرستم
پس ان ده درهم را بان عجوزه دادم ودر میان دراهم شش درهم رضویه

بودکه

بود که در زمان خلافت حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مضروب شده
بود عجوزه آنها را اخذ نموده وبجانب غرفه رفت واندک زمانی مکث
کرد وبعد از آن مراجعت نموده گفت میگوید که ما را درین دراهم حقی نیست
زیراکه تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم اندازی وبجای دیگر غیر آن
صرف نسازی پس دراهم را بمن داد وگفت در آنچه نذر کرده صرف کن
واین شش درهم رضویه را مولای من اراده نموده که بتبدیل نماید اگر تجویز
میکنی بفرمان او عمل نمایم وبدل ان دراهم رضوی را بنزد تو آرم گفتم اعزاز
وکرامت است پس ان عجوزه بدل ان دراهم را رد ومبدل را اخذ کرد دیگر
روایت است از یوسف بن احمد جعفری که در سنه ست وثلثمائه بشرف
طواف بیت الله الحرام مشرف شدم ومدت سه سال مجاورت مکه معظمه
زادالله شرفا وتکریما نمودم وبعد از ان متوجه سفر شام شدم در بعضی
از منازل نماز صبح از من فوت شد از محمل فرود آمدم ووضو کردم تا
نماز را قضا کنم ناگاه چهار مرد دیدم که در محمل منند از حدوث این واقعه
بغایت متعجب شدم پس یکی از ایشان با من گفت که از ترک نماز خود تعجب نمیکنی
واز دیدن ما تعجب داری گفتم تو چه دانستی که من نماز صبح را قضا کردم

کفت حضرت صاحب الزمان علیه السلام باماست اکر خواهی بتو بنمایم کفتم ای والله
که بدیدار مبارك ان کعبه رضا و قبله اتقیا بسیار آرزومندم اشارت بیکی از
ان چند تن کرد کفتم امام زمان را آثار و علامات است که بان از سایر مردمان
ممتاز میکردد کفت میخواهی که ببینی شتر خود را که با انچه بران بار کرده جمیع بطرف
آسمان بالا رود یا آنچه بر شتر داری تنها بجانب آسمان صعود نماید کفتم هر یك
ازین دو امر که واقع شود دلیلی واضح و برهانی لایح خواهد بود پس آنجوان
که بمن نموده بود اشاره فرمود دیدم که بمجرد اشارهٔ او شتر و آنچه بر وبود
جمیع از زمین جدا شده متوجه بجانب آسمان شد بعد از وقوع این امر با کمال
اضطراب بخدمت انحضرت دویدم و دست و پای مبارك او را بوسیدم
جوانی دیدم اسمر یعنی کندم کون که در میان پیشانی نورانی او از عبادت
بسیار نشان سجده مانده بود و از کثرت ریاضت رنك جمال آفتاب
مثالش بزردی میل نموده دیکر روایتست از محمد بن ابراهیم بن مهران که
کفت جمعی از محبان خاندان رسالت و شیعیان دودمان امامت وجلالت
بدرهٔ چند از دنانیر و دراهم به پدرم داده بودند که بخدمت حضرت امام
ابی محمد حسن عسکری صلوات الله علیه واصل سازد و من بمشایعت والد

خود چند مرحله همراهی نمودم چون دو سه منزلی از وطن خود دور شدیم
پدرم را حال متغیر شد و صورت موت در آینهٔ خیال مشاهده کرد درین
حال مرا طلب فرمود و وصیت نموده کفت دنانیر و دراهم بسیار بامانت
از محبان اهل بیت نزد منست که آنها را بصاحب زمان حضرت امام حسن عسکری
تسلیم نمایم والحال مرك را منافی حال و قرین احوال خود می بینم و میدانم که
هیچکس مرا غیر از تو ازین امانت بری الذمه نمیسازد و وصیت من بتو آنست
که این مال را تصرف ننمایی و بخدمت ان قبلهٔ ارباب دین و کعبهٔ اصحاب
یقین واصل سازی و خاطر مرا ازین غم بپردازی پس بنابر فرمودهٔ پدر
قبول نمودم که ان مال را بصاحب زمان حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه
رسانم و پدرم بعد از ادای وصیت از جام جانکداز مرك جرعهٔ فوات
چشیده متوجه دار البقا کردید من بعد از فوت پدر متوجه عراق عرب
شدم و قطع منازل و طی مراحل نمودم ناکاه در اثنای سفر روزی این خبر
محنت اثر شنیدم که انحضرت یعنی صاحب العسکر و امام حادی عشر علیه صلوات
الله الملك الاکبر از دار غرور رحلت نموده و بسرای سرور اقامت فرموده
با خود تفکر کردم که پدرم وصیت کرده که این مال را بخدمت انحضرت برسانم

الحال ان کعبهٔ اقبال بجوار رحمت حضرت ذی الجلال انتقال نموده و من
کسی را جانشین و وصی انحضرت نمیدانم و پدرم در شان غیر آن عالیشان وصیتی
نکرده آیا چاره این کار چه باشد آخر بخاطر گذرانیدم که این مال بجانب عراق
میبرم و بکسی اظهار حال خود و سبب ارسال این مال نمیکنم اگر خبر واضح شنیدم
و از محنت امانت خلاص کردیدم فهو المراد و الا بهر عنوان که بعد از ان خاطر
قرار گیرد صرف غنایم و بر روی فقرا و مساکین در راحت بسبب اتلاف این مال
بگشایم چون ببغداد رسیدم از شط گذشته بمنزلی رخت اقامت کشیدم
بعد از سه چهار روز شخصی رقعهٔ بمن داد چون نظر کردم در ان مکتوب
بود که ای محمد بن ابراهیم با تو چندین صره زر همراهست که عددش اینست
و در هر یک از ان صرها فلان عدد از دنانیر و دراهم است چنان و چنین
اگر وصیت پدر خود بجای خواهی آورد تمامی آن مال را تسلیم قاصد ما باید
کرد چون این خبر صحیح و دلیل صریح شنیدم چاره بجز تسلیم آن مبلغ ندیدم
و جمیع آنچه با من بود مصحوب قاصد آن مجمع المفاخر و المحامد کردانیدم
و منتظر میبودم که از وصول مال از ان همای اوج اقبال خبری بیابم و ایضا
آرزوی آن داشتم که بخدمت جان و بکشان آن استان ملایک آشیان

رسم و استدعا نمایم که همچنانکه پدرم ببعضی از خدمات ایشان مامور بوده
و با خلاص تمام و اهتمام ما لا کلام در آنها سعی مینموده من نیز بعد از پدر
بهمان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم چون روزی چند از ارسال آن
مال برآمد مکتوبی رسید مضمون دل پذیر و ماصدق تحریرش انکه یا محمد
انچه ارسال داشته بودی بالتمام واصل کردید و بعد ازین ترا بجای پدرت
مقیم ساختیم باید که از جادهٔ شریعت غرا و طریقهٔ ملت بیضا قدم بیرون
ننهی چون باین نامه مطلع کردیدم بغایت مبتهج و خوشحال شدم و از
دار السلام بغداد بخانهٔ خود مراجعت نمودم دیگر روایت کند ابو عقیل بن
عیسی بن نصر که علی بن زیاد ضیمری عرضهٔ مصحوب آن اموالی ارسال داشته
بود و از ملاذ زمان آستان ملایک آشیان ملک پاسبان استدعای کفن نموده
دفعهٔ در جواب باو رسانیدند مضمونش انکه الحال ترا بکفن احتیاج نیست
چون مدت عمر تو بهشتاد رسد در آنوقت ترا احتیاج خواهد شد انشاء الله
انچه طلب داشته ارسال خواهد شد چون عمر علی بن زیاد بهشتاد رسید از
ملاذ زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلم شخصی کفنی باو داد بعد از وصول
کفن علی بن زیاد بجوار رحمت ملک ذی المنن واصل شد در اخبار صحیحه

مذکور در کتب اثار صریحه مسطور است که در زمان غیبت صغری توقیعات
از نزد حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان بیرون می آمد
وجمعی مخصوص باظهار ان توقیعات بودند بامر انحضرت آن توقیعات عظیم
البرکات را به بسیاری از شیعیان از سر و راز و جان مینمودند و خلق را
از منهیات تحذیر و بر اوامر تحریص میفرمودند و جمیع مصالح عباد از توقیعات
ان کعبهٔ ارباب سداد معلوم میشود و هر یك از توقیعات انحضرت معجزه
بوده و ان بسیار است و این مختصر را کنجایش مجموع ان نیست قلیلی از آن
مسطور کشت و اندکی بعد ازین مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی روایت
از محمد بن یعقوب از علی بن محمد که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه صلوات
الله الملك الغفور صدور یافت که محبان این دودمان باید که زیارت
مقابر قریش و حایر نکنند و مراد از مقابر قریش مکانیست که مرقد منور
حضرات کاظمین علیهما صلوات الله الملك الدیان مشرف شده روزی
بعضی از شیعیان که برین معنی مطلع نبودند بزیارت ان دو کعبهٔ ارباب صفا
مشغولی مینمودند که شخصی با قطانی از وزرای خلیفه ایشانرا زجر و منع
نمود و کفت خلیفه امر کرده بحبس و قید انکسی که بعد ازین درین مقام بزیارت

آید

آید و بعد از حدوث این واقعه سبب منع از زیارت قریش که از توقیع
انحضرت مفهوم شده بود معلوم کردید دیکر روایت از شیخ مفید از ابی
عبدالله صفوانی که کفت بصحبت باسعادت قاسم بن علاء رسیدم و از مواعظ
ونصایح او مستفید کردیدم عمرش بصد و هجده رسیده بود و تا زمان
هشتاد سالکی صحیح العینین بود و ملازمت مجلس حضرات عسکریین علیهما
صلوات الله الملك الداین مینمود و قبل از انکه دیدهٔ ظاهرش از علت
عمی متغیر کردد بیکسال با او حج کردم و بعد از مراجعت دریکی از شهرهای
آذربیجان اکثر احیان در خدمت او میبودم و در جمیع حالات توقیعات
حضرت صاحب الزمان علیه و علی ابائه صلوات الرحمن از و منقطع نشد
مدتی مدید بدست ابی جعفر عمری توقیع انحضرت واصل میکردید و بعد
ازان بوساطت قاسم بن روح توقیع میرسید تا انکه مدت دو ماه مراسله
منقطع شد قاسم بن علاء رحمه الله علیه از انقطاع توقیعات بغایت
متحیر میبود روزی بواب در آمد و بشارت آورد که الحال قاصد فرخنده
فالی از جانب ان کعبهٔ اقبال رسید شیخ قاسم بن علاء رحمة الله علیه سجدات
شکر بجای آورد و باستقبال قاصد متوجه کردید قبل از انکه از خانه بیرون

آید مردی پست بالا در سن کهولت جُبّهٔ مصری در بر کرده و نعلین عربی
پوشیده و توبرهٔ بر دوش کرفته بمجلس شیخ قاسم در آمد و شیخ بعد از
مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد فرو کرفت و طشت و ابریق
طلبید تا قاصد دست و روی از کرد راه بشست و او را در پهلوی خود نشاند
بعد از ان سفره حاضر کردند و شیخ و حضار با قاصد طعام خوردند
چون از طعام دست شستند قاصد برخواست و توقیع همایون و نامهٔ
میمون حضرت صاحب الزمان علیه و علی آبائه صلوات الرحمن را بیرون
آورد پس شیخ قاسم رحمة الله علیه مکتوب سعادت مصحوب را از قاصد
کرفته بوسید و بر فرق سر نهاد و بعد از ان بکاتب خود داد که او را ابو
عبدالله بن ابی سلمه میکفتند و کاتب فرمان لازم الاذعان را از شیخ کرفته
کشود و بعد از خواندن کریه و زاری و فغان و بیقراری بسیار نمود و
دم بدم بر بکا و حزن می افزود شیخ قاسم چون احساس کریهٔ کاتب نمود
کفت یا اباعبدالله خیر است کفت ای شیخ ترا خیر است و مرا مکروه شیخ کفت
چه چیز تواند بود که مرا خیر باشد و ترا مکروه نماید کفت ای شیخ مضمون این
مکتوب بصدق مشحون آنست که بعد از وصول مکتوب بچهل روز از شربت

خانهٔ کلّ نفس ذایقة الموت جرعهٔ ممات میباید نوشید و از جامه خانهٔ کلّ
من علیها فان خلعت فوات میباید پوشید چون هفت روز از ورود
این نامه عاقبت محمود بکذرد مریض کردی و چون هفت روز بچهل روز موعود
بماند علت عمی از دیدهٔ ظاهر تو مرتفع کردد و تیرکی دوزنهٔ قصر حیات بنور
بصارت مبدل شود شیخ رحمه الله علیه پرسید که درین نامه بسلامت
دین من اشارتی واقع شده کاتب کفت بلی صریحا بشارتی مذکور کردیده
پس شیخ بی اختیار خندید و بغایت مبتهج و مسرور کردید و قاصد سلاراد
و جریانی سرخ رنک و عمامه و دو جامه و مندیلی بیرون آورد شیخ اسباب
مذکور را کرفت و با پیراهنی که حضرت امام علی نقی علیه السلام بعد از انکه مدتی
بر بدن اطهر داشته بشیخ داده بود ضم کرد و بعد از ان ترتیب کفن از برای
خود نمود و کفت بعد ازین هیچ چیز مرا خوبتر و هیچ نعمتی مرغوبتر از وداع این
دار فنا و خروج ازین سرای بی بقا نیست حضار مجلس همه کریان شدند و بر
مفارقت صحبت شیخ متأسف کشتند در اثنای اینحال مردی که او را عبدالرحمن
ابن محمد شیزری میکفتند بمجلس در آمد و این عبدالله ناصبی بود و کمال تعصّب
و شدت و نهایت غلو و غلظت در آن طریقهٔ نامرضیه داشت و او را سابقهٔ آشنای

ببب امور دنیائی با شیخ بود چون عبد الرحمن بمجلس در آمد شیخ بکاتب فرمود
تا ان مکتوب سعادت مصحوب را بر وبخواند حضار کفتند ای شیخ اینمرد ناصبیست
و از ان امثال این معجزات چه حظ شیخ کفت راست میکویید که او از اهل سنت است
اما امید من بکرم الهی و روحانیت حضرت رسالت پناهی آنست که نصیحت من
در و تاثیر کند و از شنیدن مضمون این صحیفه شریفه هدایت پذیر کردد
پس ابو عبد الله توقیع رفیع حضرت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه صلوات
الله الملك المنان بر عبد الرحمن خواند چون باخبار موت شیخ رسید عبد الرحمن
کفت ای شیخ تو از اهل علم و فضل باشی عجب میدارم که اعتقاد بامثال این سخنان
میکنی و در قرآن مجید و فرقان حمید خوانده و حق جل وعلا فرموده که
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت وجای
دیکر کفته عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا چون عبد الرحمن مضمون این آیات
را بطریق بحث و برهان بیان نمود شیخ فرمود که تتمه همین آیه وافی هدایه
جواب تست که فرموده الا من ارتضی من رسول و مولا و صاحب من آن مرضی
از جانب رسول است که ملك علام در کلام واجب الاحترام خود یاد کرده
ای عبد الرحمن تو میدانی که مرض و صحت و حیات و ممات از امور اختیاری

نیست اکر خواهی که صدق مضمون این مکتوب سعادت اسلوب بر تو ظاهر
کردد تاریخ را محافظت کن و هر یك از حادثات که در ین مکتوب مذکور شده
مثل ابتدای مرض من در روز هفتم از ورود این نامه محمود و روشن شدن
چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور باصره از خانه چشم مفارقت
نموده و وفات من در روز چهلم از وصول این توقیع رفیع جمیع را ملاحظه
کن اکر خلاف ظاهر کردد بیقین بدان که مدار اعتقاد ما بر کذب و افترا و بنای
روایات و حکایات ما بر دروغ و دغا بوده و اکر تمامه بلا زیاده و نقصان
مطابق خبر واقع شود باید که خود را بعد از ظهور این دلالات از طریق ضلالت
باز داری و بر کمالات و فضایل و معجزات و دلایل اهل بیت رسالت شك
ننمایی و بعد از انکه شیخ سخن خود را تمام کرد حضار متفرق شدند و شیخ
در روز هفتم در تب شد پس از چند روز مرض اشتداد یافت و در وقتی
که ما جمعی کثیر بطریق عیادت بمجلس شیخ حاضر شده بودیم ناکاه قطره چند آب
از چشم شیخ روان کردید و علت عمی بالکلیه مرتفع کشت پس شیخ بپسرش کفت
ای حسن نزدیکتر آی و چشمان مرا که قبل ازین بمدت مدید و عهد بعید نا
بینا بود و الحال در کمال نور و ضیاست مشاهده نمای پس حضار جمیع ملاحظه

کردند که حدقتین شیخ در غایت صحت و صفاست و این خبر شایع شد و مردم
بعد از وقوع این دلالت واضحه مکرر بخدمت شیخ می آمدند و تعجب مینمودند
چنانچه روزی ابو السایب عتبه بن عبد الله مسعودی که اقضی القضاه بغداد
بود بمجلس شیخ آمد و بجهت امتحان دست خود را برابر شیخ داشت و سؤال
کرد که این چیست وانگشترش را بشیخ نمود شیخ گفت خاتم نقره است که نگین فیروزه
دارد و بران سه سطر منقوش شده لیکن بطریق خواندن آن معرفت ندارم
انگاه شیخ چون پسرش را در میان سرای خود دید گفت اللهم الهم الحسن طاعتک
وجنبه معصیتک وسه نوبت این کلمات را تکرار نمود و دوات و قلم و کاغذ
طلبید و بدست خود وصیت نامه نوشت و در باب بعضی از ضیاع و عقاری که
تصرف او دران بوکالت حضرت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه صلوات
الرحمن بود که والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری علیه السلم بآنحضرت
وقف کرده بود به پسرش حسن وصیت کرد و بر محافظت آن مبالغه نمود
و بعد از ادای وصیت مترصد امر الهی میبود تا انکه روز چهلم داعی حق را
اجابت نمود و از خم خانه کل شئ سیفوت جرعه چشید و متاع حیات ازین
سرای غرور بدار السرور کشید رحمه الله علیه و چون عبد الرحمن بر وقوع

این حالات

این حالات مطلع گردید بجز از اعتقاد حقیت آن کعبه ارباب سداد چاره
ندید وخود را در ماصدق یهدی الله لنوره من یشاء داخل کردانید واز شیعیان
مخلص و معتقدان خالص گردید راوی گوید که شیخ قاسم بن علا رحمه الله علیه
در صباح روز چهلم از ورود ان مکتوب سعادت مصحوب فوت شد و عبد
الرحمن بن محمد شیزری را دیدم که به تشییع جنازه شیخ قیام نموده بود و از کمال
حسرت و اندوه فریاد میکرد و میگفت یا سیداه مرا بی تو حیات بچه کار آید
واز زندگانی مرا در مفارقت تو عار آید چون مردمان تحسر عبد الرحمن را بر
فوت شیخ دیدند وامثال این سخنان بر سبیل تعزیت از و شنیدند بغایت
متعجب گردیدند عبد الرحمن گفت ای مردمان بر تحسر من که نسبت بشیخ قاسم بن
علا واقع شده تعجب منمایید زیرا که آنچه من از حرمت او بخدمت صاحب
الامر علیه السلم دانسته ام شما ندانسته اید و بعد از اندک فرصتی کتابتی از
حضرت صاحب الزمان علیه وعلی آبائه صلوات الرحمن به پسر شیخ قاسم بن علا
رسید که نامش حسن بود مضمونش انکه بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی
دعای پدرت را در حق تو اجابت نموده ترا بطاعت خود ملهم کردانید
و بالطاف ربانی جمیع منهیات و نامشروعات بر دل تو مکروه و ممنوع گردید

دیگر از جمله معجزات آنحضرت آنکه روایت کرده اند از پسر ابی سوره که گفت
پدرم از مشایخ زیدیه بود در کوفه و در آخر به تشیع اشتهار یافت روزی
از پدر خود منشأ ترک مذهب زیدیه پرسیدم گفت ای پسر وقتی بزیارت
قبر حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم شبی بعد از ادای نماز عشائین
در آن منزل قصد خواب کردم و در آنوقت که سر بر بستر نهاد سورهٔ فاتحه
میخواندم ناگاه جوانی را دیدم نیکوروی جبهٔ سفیدی پوشیده که در برابر
من ایستاده بود و با من در خواندن موافقت مینمود و آنشب با ما در همان
مکان بود علی الصباح که مردم از زیارت فارغ شدند و متوجه منازل
خود بودند از حایر بیرون رفتیم چون بکنار فرات رسیدیم بمن گفت
آنجوان که تو ارادهٔ رفتن بکوفه داری گفتم بلی پس من راه فرات پیش گرفتم
و آن جوان راه برّ در پیش گرفت ابوسوره گفت بعد از آن بر فراق وجدا
شدن او متأسف شدم و از آن راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم ناگاه آن
جوانرا دیدم که میرود بمن گفت بیا من برا تو میرفتم تا بپای قلعهٔ مسناه رسیدیم
آنجوان گفت اگر ترا میل خوابست خواب کن گفتم بلی بر من خواب غلبه کرده
و نزدیک بآن قلعه در خرابه خوابیدم چون بیدار شدم خود را در نواحی

غرّی

غرّی که عبارت از نجف اشرف است دیدم پس بمن گفت یا ابا سوره میدانم
که ترا اوقات بعسرت و تنگی میگذرد و کثیر العیالی بکوفه در آی و خانهٔ ابی طاهر
زراری را طلب نمای ابی طاهر بیرون خواهد آمد و دستهایش بخون
گوسفندی که ذبح کرده باشد آلوده خواهد بود پس بگوی که جوانی که صفتش
این و اینست و آنچه از خصوصیت حال و کیفیت مقال من دانی جهت علامت
و نشان بیان کن و بگوی میگوید که صرّه را که در زیر پایهٔ سریر دفن نموده
بده و آن همیانرا از او گرفته صرف مایحتاج خود کن پس بکوفه در آمدم
و خانهٔ ابوطاهر را پیدا کردم و در کوفتم دیدم که ابوطاهر از خانه‌اش
بیرون آمد و دستش بخون مذبوحی آلوده بود گفتم که جوانی که علاماتش
چنین و چنین است ترا فرموده که صرّه را که در زیر پایهٔ سریر مدفونست
بمن دهی ابوطاهر گفت سمعاً و طاعةً و آن صرّه را بمن تسلیم نمود و برکت
آن صرّه خدای تعالی مرا از خلق مستغنی ساخت چون بر کیفیت حال
آنجوان اطلاع یافته بودم یوماً فیوماً محبت او در دلم متزاید میگردید
و من نمیدانستم که او چه کس بود بالآخره شخصی بمن گفت که آنجوان که تو می
گوئی حجة ابن الحسن علیه السلام بوده و بعد از آن مذهب اهل البیت اختیار کردم

ایضاً مثل این روایت میکند ابوذر احمد بن محمد سوره و او از احمد بن
الحسن بن عبدالله التمیمی میگفت که گفت شبی در بر عرب راه کم کرده بودم
ناگاه جوانی را دیدم بر اثر او قدمی چند رفتم خود را قریب بمقابر مسجد
سهله دیدم پس متوجه من شد و گفت این منزل منست ای محمد باید که
بکوفه روی نزد پسر زراری علی بن یحیی و با او بگویی که بدهد بتو بعلامت
فلان و فلان بدره دیناری که در فلان موضع نهاده گفتم ای جوان
تو چه کسی گفت من حجة بن الحسنم دیدم که بنزدیک نوا و پس نشست
و بدست مبارک زمین را اندکی کند چشمه آبی ظاهر گردید پس وضو ساخت
و سیزده رکعت نماز گذارد و مرا رخصت انصراف داد پس بخانه پسر زراری
رفتم و در کوفتم گفت چه کسی گفتم منم ابی سوره گفت مرا بدین ابی سوره
چه رجوعست و او را چه مصلحت بمن مرجوع و باکراه تمام از خانه بیرون
آمد پس با او نشستم و حکایت خود گفتم چون این حکایت از من شنید
برخواست و با من مصافحه کرد و روی مرا بوسید و دست مرا بر چشم خود
مالید و مرا بخانه برد آورده بمکان لایق نشانید و صره را از زیر پایه
سریر بیرون آورده تسلیم من کرد و من بسبب این معجزه ترک مذهب

زیدیه

زیدیه کردم و شیعه شدم مترجم خرایج بعد از نقل این معجزه میگوید ماحصل
این روایت و روایت اول یکیست لیکن بعضی از خصوصیات زیاده شده
دیگر روایتیست از محمد بن هرون همدانی که گفت پانصد دینار دین برذمه
خود از ناحیه مقدسه داشتم و اکثر اوقات بجهت ادای ان دین متفکر
میبودم شبی بخاطر گذرانیدم که چند دکان در تحت تصرف دارم و آنها را
بپانصد و سی دینار خریده بودم الحال آنرا بپانصد دینار بناحیه مقدسه
میفروشم یعنی بوکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلم بوجه ادای آن
تسلیم مینمایم و ادای دین خود میکنم علی الصباح که از خانه بیرون آمدم
قبل از انکه این اراده را با کسی در میان نهم محمد بن جعفر را دیدم گفت امشب
تو با خود قرار فروختن دکاکین داده گفتم بلی ترا از کجا معلوم گردید گفت
امروز مکتوب سعادت مصحوب از خدمت حضرت صاحب الزمان
علیه وعلی ابائه صلوات الرحمن رسید مضمون انکه ای محمد بن جعفر
محمد بن هرون همدانی فروختن دکاکین را با خود تصمیم داده جهت
پانصد دینار که دین دارد باید که ان دکاکین را از وی بپانصد دینار بخری
و داخل باقی متصرفات ما سازی چون این سخن از جعفر بن محمد شنودم

دکاکین را با او مبایعه شرعیه نمودم **دیگر روایتست** از ابو الحسن مسترق
و این معجزه را بر وجهی که یکی از بزرکان علمای امامیه ترجمه آنرا در کتاب
خود آورده نقل مینماید ابو الحسن مسترق کفت روزی در مجلس حسن بن
عبد الله بن حمدان که بناصر الدوله مشهور بود حاضر شدم ذکر ناحیه بیان
آمد من تشنیع و تعییب کردم حسن بن عبد الله کفت ای ابو الحسن من
نیز مثل تو انکار داشتم وقتی با عمم حسین بن حمدان بودم و اظهار
انکار نمودم عمم کفت ای فرزند ترا نصیحت میکنم بر ترک انکار زیرا که
من نیز مانند تو در مجالس سخنان بی ادبانه میکفتم تا انکه حقیقت این امر
بر من ظاهر کردید و بر انچه بودم از ان استغفار نمودم و میخواهم که تو نیز
انکار نمایی کفتم ای عم ان چه بود که ترا روی نمود و ابواب محبت بر روی
تو کشود کفت وقتی که مامور شدم بحکومت قم در آنزمان که کار بر خلیفه
دشوار شده بود زیرا که هر که از جانب خلیفه بحکومت ایشان مقرر میشد
با او مجادله مینمودند و انان از ارکان دولت عباسیان که با ایشان محاربه
نمودند مغلوب کشتند و خلیفه را ازین سبب خاطر بغایت مکدر بود و
دایم الاوقات بر دفع ایشان تفکر مینمود تا انکه لشکر بسیار از پیاده و سوار

بامراو فراهم آوردند و مرا بر ایشان امیر کردانید و جمیع ایشانرا مامور من
ساخت پس بامر خلیفه متوجه ان طایفه شدم و چون نزدیک بآن دیار رسیدم
در موضعی که فرود آمده بودیم صید بسیار و آهوی بیشمار دیدم و
ذوق شکار بر من غالب شد با جمعی از پیاده و سوار متوجه شکار شدم
در اثنای شکار آهویی از پیش من بدر رفت و من بر اثر ان آهو تاختم و
بعد از تردد بسیار دیدم که آن صید بدرون نهری درامد من نیز از
عقب او درآمدم کمان بردم که آن نهر شاید که تنکتر کردد و مرا کرفتن آن
آهو میسر شود هرچند بیشتر رفتم آن نهر وسیعتر شد بحدی که از کرفتن
آن صید مایوس شدم و قصد مراجعت نمودم ناکاه جوانی دیدم که
بر مرکبی شهبا سوار بود و عمامه از خز سبز بر سر بسته و مرد و مرکب
مستغرق آهن و فولاد بود چنانچه غیر از چشم راکب و مرکب چیزی دیکر
نمینمود و موزهای سرخ در پا داشت کفت ای حسین و از روی حرمت
نام من نبرد و بکنیت خطاب نکرد کفتم چه میفرمایی و بچه خدمت امر مینمایی
کفت چرا مذمت فرقه ناجیه شیعه میکنی و خمس مال خود را بچه سبب از
اصحاب من منع مینمایی از استماع کلام خجسته فرجام آنجوان چنان مهابت

بر من کارکرد که رعشه بر اعضای من افتاد و بیشتر از آن جوان ترسان
کشتم که در مدت عمر هرکز خودرا بدان حال ندیده بودم کفتم ای سید من
بهرچه امر کنی فرمان بردارم و بانچه فرمایی بجای آرم پس کفت هرکاه برسی
باین موضع که الحال قصد آن داری و بی مشقت مجادله و تشویش محاربه و
مقاتله آن دیار ترا در قبضهٔ اقتدار و اختیار درآید وجمعیت بسیار و اسباب
بیرون از شمار را متصرف کردی باید که خمس آنرا باهل خمس برسانی کفتم
سمعًا وطاعةً پس کفت چون مطیع امر و منقاد فرمان شدی الحال بصحت
وسلامت برو که ترا رخصت انصراف وجمعیت بی مخاصمت وخلاف
دادیم این کفت وعنان مرکب بکردانید و از نظرم غایب کردید و خوف و
رعب من از غایب شدن آنجوان زیاده شد بحیثیتی که مطلقا از حال خود
خبر نداشتم و چون بعد از اندك فرصتی مرا افاقتی حاصل شد از همان
راه که آمده بودم مراجعت بلشکر خود نمودم و این قصه را بتمامها فراموش
کردم بعد از آن متوجه محاربه و مقاتله شدم و چون نزدیك باهل
آن دیار رسیدم دیدم که جمیع ایشان از روی مصالحه و انقیاد پیش
آمده خودرا از حرب و پیکار باز داشته اند و خزاین و دفاین بیرون

ازحساب

ازحساب و شمار بما تسلیم نمودند پس بدان بلدهٔ طیبه درآمدیم وجمعیت
زیاده از حساب بدست آوردیم و بدار السلام بغداد دوستکام و محصل المرام
مراجعت کردیم و من همه وقت از سرعت فتح واخذ این نعمت وجمعیت بی جنك
و کارزار در تعجب بسیار میداشتم و حصول این وقایع را از قوت طالع خود
می انکاشتم تا آنکه روزی در منزل خود باعزاز تمام و استیلاء مالاکلام
نشسته بودم ناکاه شخصی که اورا محمد بن عثمان عمری میکفتند بمجلس من
درآمد و بربالای متکای من نشست چون مرا با او سابقهٔ معرفتی نبود
ازین نوع نشستن غضب بر من استیلا یافت و هرچند بکنایه خواستم که اورا
ازان موضع برخیزانم مطلقا ملتفت بمن نشد و مردم بسیار بمجلس من درمی
آمدند و من از نشستن او بران محل خجل و منفعل میشدم و علاجی نداشتم
تا آنوقت که مردم از مجلس من بیرون رفتند پس نزدیك من نشست و کفت
سری دارم اکر رخصت دهی با تو در میان نهم کفتم بکوی کفت آنجوان
که بر مرکب شهبا سوار بود و در فلان نهر با تو ملاقات نمود میکوید که
بانچه وعده نموده نموده بودی وفا کن چون اینحدیث از محمد بن عثمان
شنیدم آنجوان بخاطرم رسید و آنچه از نصیحت او فراموش کرده بودم یاد

آوردم و رعشه بر من افتاد و مویها در بدنم راست ایستاد بنا بر مهابتی
کر از آنجوان مرا در خاطر قرار کرفته بود پس کفتم سمعاً وطاعةً و دست قاصد
کرفته در خزاین کشودم وجمیع آنچه در تصرف داشتم با وتخمیس نمودم و
قاصد خمس جمیع را در تصرّف آورده از منزل من بیرون رفت و از آن
تاریخ دیکر با اهل تشیّع مختلط ومربوط بودم ومحبّت ومودت ایشان را
برخود لازم دانستم واطوار وکیفیّت احوال ایشان مرا متأثر میساخت تا
بالآخره از ایشان شدم وترک متابعت مخالفان اهل البیت کرفتم والحال
بران اعتقاد راسخ وبران عقیده ثابت وجازمم پس کفت حسن بن عبد الله
ابن حمدان که از ان وقت که این قصّه از عم خود شنیدم در هیچ محل از روی
استخفاف بجانب یکی از اهل تشیّع ننکریستم وحرمت ایشان میداشتم و
طریق تشنیع را بکذاشتم دیکر روایتست از ابو القاسم جعفر بن محمد بن
قولویه که کفت در سال سیصد و سی و هفت از هجرت ببغداد رسیدم
وعزیمت حج داشتم ودران سال جمعی از قرامطه حجر الاسود را بعد از انکه
از رکن بیت الله الحرام برده بودند رد نمودند وخانه کعبه را از نو
میساختند که حجر را در موضع خودش نصب نمایند ومن در کتب معتبره

خوانده

خوانده بودم که حجر الاسود را اکر از موضعش بردارند هیچکس نصب آن
نتواند نمود الا انکسی که دران زمان حجت باشد از خدای تعالی بر خلق
همچنانچه در زمان حجاج وهشام حضرت امام زین العابدین علیه السّلام
نصب نموده بود وتمامی همت من مصروف بود بران که دران سال بمکه رسم
وملازمت باسعادت انکسی را که نصب حجر الاسود نماید دریابم اتفاقا
دران تاریخ که در بغداد بودم مرض شدید مرا بدید آمد ومدتی مدید بر
بستر بیماری خوابیدم واز سفر حج بازماندم واز استیلاء مرض برخود
ترسیدم عریضه مصحوب قافلهٔ حاج بدست شخصی هشام نام فرستادم
بقصد انکه اکر مرا سعادت خدمت انکسی که ناصب حجر الاسود است روی
نداد شاید که مکتوب مخالصت اسلوب مرا قاصد بمجلس شریف انحضرت
رساند وبدین تقریب مرا مذکور محفل منیف آنسرور کرداند وایضاً
معلوم نماید که درین ثقل وبیماری ابواب صحت وسبکباری حضرت
باری بر من خواهد کشود یا انکه مرا تهیهٔ اسباب سفر آخرت باید نمود
هشام کوید چون بمکه رسیدم شخصی را باخود بمسجد الحرام بردم که از تشویش
ازدحام عوام مرا محافظت نماید وبمعاونت او میرفتم تا بنزدیک خانهٔ کعبه

رسیدم وجمعی را دیدم که ایشان قصد ان داشتند که حجر الاسود را بموضع
اول نصب کنند و هر یك از یشان که ان سنك را بمحل خود مینهاد حجر قرار
نمیکرفت و می افتاد تا جمیع مردمان ازین واقعه حیران شدند و مطلقا
قدرت بنصب حجر نیافتند ناکاه دیدم که از جانب در مسجد الحرام جوانی
کندم کون نیکوروی با وجاهت تمام و مهابت ما لا کلام متوجه بیت
الحرام شد وچون نزدیك برکن حجر الاسود رسید حجر الاسود را استلام
فرمود وانرا در محلی که اول بوده نصب نمود وحجر بجای خود قرار کرفت
وبدین سبب فریاد از خواص وعوام وحضار مسجد الحرام برآمد ومرا
کثرت ازدحام عوام از دریافت ملازمت انحضرت در آنمقام مانع شد
مکث کردم تا متوجه بر بیرون شد ونظر از ان سرور بر نمیداشتم وبر
اثر ان حمیده سیر میرفتم وانحضرت بهر جانب که روانه میشد مردم راه
میدادند ومرا تمامی همت مصروف بران بود که خود را بخدمت او رسانم
چون از میان مردمان بیرون رفت وبطرفی که خالی بود از کثرت خلایق
رسید بایستاد ومرا اوان داد چون بنزدیك انحضرت رسیدم فرمود
که بیا و مکتوبی که داری بده پس رقعه را بیرون آورده بوسیدم وبدستش

دادم قبل از ان که نامه را بکشاید وبخواند کفت او را ازین علت خوفی و
ضرری نیست وبعد از سی سال دیکر او را توجه بدار القرار میسر خواهد
شد وچون اینحال را مشاهده نمودم مرا ازان زیاد شوق صحبت انحضرت کریبه
دست داد وچون چشم کشودم آنجوانرا ندیدم راوی کوید چون این
هشام از مکه متبرکه بدار السلام بغداد مراجعت نمود با بو القاسم جعفر بن
محمد بن قولویه جمیع قصه را شرح داد از بهجت این خبر خیر اثر مرضش بصحت
مبدل کردید و مدت سی سال دیکر عمر کذرانید وبعد از ان او را اندك مرضی
روی نمود وابو القاسم جمیع دوستان خود را احضار فرمود وجمیع مهمات
خود را با ایشان در میان آورده وصیت کرد ودر تحصیل کفن وترتیب
اسباب مغسل ومدفن استعجال نمود دوستان با او کفتند که ازین مرض
که تو داری مطلقا ما را مظنه فوت نیست کفت ای دوستان اکر شما از حکایت
ابن هشام که قبل ازین بسی سال واقع شده بود فراموش کرده اید من
فراموش نکرده ام و همه وقت متذکر ان تاریخ بوده ام ویقین میدانم
که ازین مرض صحت نمی یابم پس به تهیه تجهیز وتکفین پرداختند وما
یحتاج او را مهیا ساختند وبعد ان وصیت بسه روز داعی حق را اجابت

نمود علیه رحمة الله الملك المعبود **دیگر روایتست** از ابو غالب زراری که
گفت در کوفه میبودم و در میان بنی هلال تأهّل نمودم روزی میان
من و زوجهٔ من اندك خشونتی واقع شد و منازعه بجایی رسید که
منکوحهٔ من از کمال خشم از خانه بیرون آمده بمیان اقوام خود رفت و من
روزی چند تغافل کردم و با کسی از یشان حکایت خود و شکایت او نگفتم
و نکردم و تغافل من سبب آن شد که ایشان نیز از من اعراض کردند و بعد
از ان هرچند سعی نمودم مفید نیفتاد و ازین حیثیت بسیار پریشان و متألّم
شدم بنا برانکه بغایت مایل بآن جمیله بودم و چون از سعی و تردّد اثری
ظاهر نشد بغیر از سفر علاجی ندیدم با جمعی که متوجّه بدار السّلطنهٔ بغداد بودند
همراه شدم و بعد از قطع منازل بان مقام فرح انجام رسیدم و با یکی از
مشایخ کوفه بمجلس شیخ ابو القاسم بن روح در آمدم و در آن زمان بنا بر انکه
شیخ رحمه الله علیه از خلیفهٔ زمان خوف داشت گوشهٔ اختیار کرده مختفی
بود چون بمجلس شیخ در آمدم گفت اگر حاجتی هست نام خود را بر جایی بنویس
که بار رسایل خود بخدمت صاحب الزّمان علیه و علی آبائه صلوات الرّحمن
ارسال کنم و در حین ورود جواب ترا خبردار گردانم پس بامر شیخ بن روح

روّح الله روحه نام خود را در میان اسامی ارباب سؤال که بر صحیفه مرقوم
بود نوشتم و روز دیگر متوجه بزیارت عسکریین شدم و بعد از ادراك
شرف زیارت ببغداد مراجعت نمودم چون بخدمت شیخ رسیدم صحیفه
را که نامهای اصحاب حاجت بر ان مکتوب بود بیرون آورد و در تحت اسم
هر کس جوابی بر طبق آنچه در خاطر داشت مرقوم بود و در زیر نام من بقلم
معجز رقم نوشته بود که بشارت باد بزرای که خدای سبحانه و تعالی زوجه‌اش
را با او الفت داد و منازعه را از میان ایشان مرفوع ساخت و آنچه در
خاطر داشتم بجواب تمام ان فایز شدم پس شیخ را وداع کردم و از بغداد
بیرون آمده متوجه کوفه گردیدم و چون بمقصد رسیدم روز دیگر
جمعی از اقربای زوجهٔ من بنزد من آمدند و زبان بملاطفت گشودند و
از تقصیرات ماسلف خود اعتذار نمودند و زوجه مرا با حسن الحال بمنزل
من مراجعت فرمودند و از آن روز دیگر میان من و او مخالفت واقع نشد
و دیگر از منزل بی رخصت من بیرون نرفت **و یکی از بزرگان علمای امامیه**
در کتابی که در مناقب عترت طاهره تألیف نموده میفرماید که قایلین ببقای
حضرت مهدی علیه السّلم قصّها در فیض رسانیدن انحضرت بشیعیان

وشفا دادن او بیمارانرا و فایدها بخلق رسانیدن و دستیکری کردن

درماندکان نقل کرده اند که اکر همه را جمع کنی کتابی عظیم میشود ازانجمله

دو حکایت است که صاحب کشف الغمه نقل کرده و مشهور است و او کفته است

که چون این دو حکایت بزمان ما نزدیك است و از برادران ثقه صحیح القول

شنیده ام و آن دو کس که این دو حکایت بریشان واقع شده در ایام حیات

من فوت شده اند و من ایشانرا ندیده ام اما پسران ایشانرا دیده ام و شك

در وقوع ان دو حکایت ندارم نقل میکنم جامی نیز ان دو حکایت را در کتاب

شواهد النبوه ازو نقل کرده یکی آنست که در عهد مستنصر عباسی از دهی

که آنرا هرقل نام است و از توابع حله است اسمعیل بن حسن نام مردی را در

ران چپ بمقدار قبضه آدمی چیزی که آنرا توثه کویند نعوذ بالله منها برآمد و

در هر فصل بهار میترقید و از ان خون و چرك میرفت و این الم او را از همه شغلی

باز میداشت و نماز کردنش مشکل بود بحله آمد و بخدمت رضی الدین

علی بن طاوس رفت و ازین کوفت شکوه نمود سید جراحان حله را حاضر نموده

آنرا دیدند و همه کفتند این توثه بر بالای رك الکحل برآمده است و علاج آن

نیست الا بریدن و اکر این را ببریم شاید رك الکحل بریده شود و ان رك هرکاه

بریده شد اسماعیل زنده نمی ماند و درین بریدن چون خطر عظیم است

مرتکب آن نمیشویم سید با اسمعیل کفت من ببغداد میروم باش تا ترا همراه

ببرم و با طبا و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان بیشتر باشد و علاجی

توانند کرد و چون ببغداد آمد و اطبا و جراحان بغداد را طلبید ایشان نیز

جمیعًا همان تشخیص کردند و همان عذر کفتند و اسماعیل دلکیر شد سید مذکور

با او کفت حق تعالی نماز ترا با وجود این نجاست که بآن آلوده از تو قبول

میکند و صبر کردن درین الم بی اجری نیست اسماعیل کفت پس چون چنین است

بزیارت بسامره میروم و استغاثه بائمه هدی میبرم و متوجه سامره شد

صاحب کشف الغمه میکوید از پسرش شنیدم که میکفت از پدرم شنیدم که

چون بان مشهد منور رسیدم و زیارت امامین همامین امام علی نقی و امام

حسن عسکری علیهما السلام کردم و بسرداب رفتم و شب در آنجا بحق تعالی

بسیار نالیدم و بصاحب الامر استغاثه بردم و صبح بطرف دجله رفتم جامه

را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد

شدم که یکبار دیکر زیارت کنم بقلعه نرسیده چهار سوار دیدم که می آیند

وچون در حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند کمان کردم که مکر از ایشان

باشند چون بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان
خطش دمیده بود و یکی از ان چهار نفر پیری بود پاکیزه وضع که نیزه در دست
داشت و دیگری شمشیری حایل کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک
بسته و نیزه بدست کرفته پس آن پیر در دست راست قرار کرفت و بن نیزه را
بر زمین کذاشت وان دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فرجی
در میان راه مانده بر من سلام کردند چون جواب سلام دادم فرجی پوش
کفت فردا روانه میشوی کفتم بلی کفت پیش آی تا به بینم که چه چیز ترا درازار
دارد مرا بخاطر رسید که اهل بادیه احترازی از نجاست نمیکنند و تو غسل کرده
ورخت را باب کشیده و جامه ات هنوز تر است اکر دستش بتو نرسد بهتر باشد
درین فکر بودم که خم شده مرا بطرف خود کشید و دست بران جراحت نهاده
فشرد چنانچه بدرد آمد و راست شده بر زین قرار کرفت مقارن آنحال آن
شیخ کفت افلحت یا اسمعیل من کفتم افلحت و افلحتم و در تعجب افتادم که نام مرا
چه میداند باز همان شیخ که با من کفت خلاص شدی و رستکاری یافتی کفت
امام است امام من دویده ران و رکابش را بوسیدم امام علیه السلم راهی شد
و من در رکابش میرفتم و جزع میکردم بمن کفت برکرد من کفتم از تو هرکز

جدا نشوم

جدا نشوم باز فرمود که برکرد که مصلحت تو در برکشتن است و من همان
حرف را اعاده کردم پس آن شیخ کفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار
فرمود برکرد و خلاف قول او میکنی این حرف در من اثر کرد پس ایستادم
و چون قدمی چند دور شدند باز بمن ملتفت شده فرمود چون ببغداد
رسی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو عطائی خواهد کرد از وچیزی قبول مکن
و بفرزندم رضی بکو که چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من باو
سفارش میکنم که هرچه تو خواهی بدهد من همانجا ایستاده بودم تا از نظر
من غایب شدند و من تاسف بسیار خورده ساعتی همانجا نشستم و بعد
ازان بمشهد برکشتم اهل مشهد چون مرا دیدند کفتند حالت متغیر است آزاری
داری کفتم نه کفتند با کسی جنک و نزاعی کرده کفتم نه اما بکوئید که این
سواران که ازینجا کذشتند دیدید کفتند ایشان از شرفا باشند کفتم شرفا نبودند
بلکه یکی از ایشان امام بود پرسیدند که ان شیخ یا صاحب فرجی کفتم صاحب
فرجی کفتند زخمت را باو نمودی کفتم بلی آنرا فشرد و درد کرد پس ران مرا
باز کردند اثری ازان جراحت نبود و من خودهم از دهشت بشک افتادم
و ران دیکر را کشودم اثری ندیدم و درینحال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن

مرا پاره پاره کردند واگر اهل مشهد مرا خلاص نمیکردند در زیر دست و پا
رفته بودم و فریاد و فغان بمردی که ناظر بین النهرین بود رسید و آمده
ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من شب آنجا ماندم صبح جمعی مرا
مشایعت نمودند و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح دیگر بدر شهر بغداد
رسیدم دیدم که خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر که میرسد از و اسم
و نسبش را میپرسند چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند
و رختی که ثانیا پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح
از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من
دور کرد و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و ببغداد فرستاده
و وایشانرا خبر کرده بود پس سید فرمود که این مردی که میگویند شفا
یافته توئی که این غوغا درین شهر انداخته گفتم بلی از اسب بزیر آمده ران
مرا باز کرد و چون زخم را دیده بود و از ان اثری ندید ساعتی غش کرد
و بیهوش شد و چون بخود آمد گفت وزیر مرا طلبیده و گفته که از مشهد اینطور
نوشته آمده و میگویند که اینشخص بتو مربوط است زود خبر او را بمن برسان
و مرا با خود بخدمت آن وزیر که قمی بود برده گفت که اینمرد برادر من

و دوست

و دوست ترین اصحاب منست وزیر گفت قصه را بجهت من نقل کن از اول
تا باخر آنچه بر من گذشته بود نقل نمودم و وزیر فی الحال کسان بطلب اطبا
و جراحان فرستاد و چون حاضر شدند فرمود شما زخم اینمرد را دیده اید
گفتند بلی پرسید که دوای آن چیست همه گفتند علاج او منحصر در بریدن است
اما اگر ببرند مشکل که ببرید و زنده بماند پرسید که بر تقدیری که نمیرد تا
چند گاه ان زخم بهم آید گفتند اقلاً دو ماه ان جراحت باقی خواهد بود و
بعد از ان شاید مندمل شود ولیکن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که
از آنجا مو نروید باز پرسید که شما چند روز شد که زخم او را دیده اید گفتند
امروز روز دهم است پس وزیر ایشانرا پیش طلبیده ران مرا برهنه کرد ایشان
دیدند که با ران دیگر اصلاً تفاوتی ندارد و اثری بهیچ وجه از ان گوفت نیست
درینوقت یکی از اطبا که از نصاری بود صیحه زده گفت والله هذا من عمل المسیح
یعنی بخدا قسم که این شفا یافتن نیست مگر از معجز مسیح یعنی عیسی بن مریم و وزیر
گفت چون عمل هیچیک از شما نیست من میدانم عمل کیست و این خبر بخلیفه رسید
وزیر را طلبید و وزیر مرا با خود بخدمت خلیفه برد و مستنصر مرا امر نمود که
آن قصه را بیان کنم و چون نقل کردم و با تمام رسانیدم خادمی را فرمود

که کیسه که دران هزار دینار بود حاضر کرده و مستنصر بمن کفت این مبلغ را
نفقه خود کن من کفتم حبه را ازین قبول نمیتوانم کرد کفت از که میترسی کفتم
از انکه این عمل اوست زیرا که او امر نمود که از ابوجعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه
مکدر شده بکریست و صاحب کشف الغمه میکوید که از اتفاقات حسنه اینکه
روزی من این حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون تمام شد دانستم
که یکی از ان جمع شمس الدین محمد پسر اسمعیل است و من او را نمیشناختم ازین
اتفاق تعجب نموده کفتم تو ران پدر را در وقت زخم دیده بودی کفت نه
در آنوقت کوچك بودم ولی در حال صحت دیده بودم و موا از آنجا بر آمده
بود و اثری از ان زخم بنود پدرم هر سال یکبار ببغداد می آمد و بسامره میرفت
و مدتها در آنجا بسر میبرد و میکریست و تاسف میخورد و بآرزوی انکه مرتبه
دیکر آنحضرترا به بیند در آنجا میکشت و یکبار دیکر آن دولت نصیبش نشد و
آنچه من میدانم چهل بار دیکر بزیارت سامره شتافت و شرف ان زیارت
را دریافت و در حسرت دیدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام از دنیا
رفت حکایت دیکر انست که صاحب کشف الغمه رحمه الله تعالی میکوید که
حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه

زیدی بود و او را مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران
آزرده بود و منکر بود میل ما را بمذهب امامیه و مکرر میکفت من تصدیق
شما نمیکنم و بمذهب شما قایل نمیشوم تا صاحب شما مهدی نیاید و مرا ازین
مرض نجات ندهد اتفاقا شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم
که فریاد پدر را شنیدیم که میکوید بشتابید چون بتندی بنزدش رفتیم
کفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون
رفت و ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم و بر کشته پرسیدیم که چه بود کفت
شخصی بنزد من آمده کفت یا عطوه من کفتم تو کیستی کفت من صاحب
پسران توام آمده ام که ترا شفا دهم و بعد از ان دست دراز کرد و بر موضع
الم من دست مالید و من چون بخود نکاه کردم اثری از ان کوفت ندیدم
و مدتهای مدید زنده بود و با قوت و توانایی زندکانی کرد و من از غیر
ان پسران جمعی کثیر این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بی زیاده و کم نقل
نمودند و صاحب کشف الغمه بعد از نقل این دو حکایت میکوید که امام علیه
السلام را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که یا راه کم کرده بوده اند
یا درماندکی داشته اند و انحضرت ایشانرا خلاصی داده و ایشانرا بمطالب

خود رسانیده و اکر خوف تطویل نمیبود ذکر میکردم راقم این اربعین میکوید

میانه من وخدا که میشناسم دردمندیرا که مکرر انحضرت را دیده و در بعضی

از اوقات بمرضی مهلک کرفتار بوده که انحضرت اورا شفای کامل کرامت

فرموده و در حدیث مذکور است که هر سال در موسم حج انحضرت در مکه

حاضر میشود ومردمانرا می بیند و میشناسد وایشان اورا می بینند و نمی

شناسند وحدیث دیدن غانم هندی انحضرت را نزد راویان حدیث

شهرت عظیم داشته ودارد وابن بابویه در کتاب کمال الدین وتمام

النعمه حکایتی نقل کرده وکفته که از شیخی که از اصحاب حدیث و معتمد علیه

بود و نامش احمد بن فارس الادیب بود شنیدم که کفت بهمدان رسیدم

وطایفه را که مشهور به بنی راشد بودند دیدم وهمه را بر مذهب امامیه

یافتم واثار رشد وصلاح از ایشان ظاهر بود واز سبب تشیع ایشان

پرسیدم ازان میان پیری نورانی که اثار زهد وصلاح وتقوی وفلاح

از سیمای او هویدا بود کفت سبب تشیع ما آنست که جد بزرک ما که اینطایفه

باو منسوبند بحج رفت ودر برکشتن بعد از طی یک دو منزل از بادیه بقضای

حاجتی یا ادای نمازی از رفقا دور میشود وخوابش میبرد وبعد ان

بیداری

بیداری از قافله اثری نمی بیند میکفت که چون خودرا تنها و بیکس می یافتم

سراسیمه دران صحرا پاره دویدم وچون قوتم نماند بخدا نالیدم وکریستم

ودران حیرت واضطراب زمینی سبز وخرم بنظرم درآمد متوجه ان موضع

شدم زمینی دیدم که در سبزی وطراوت دم از بهشت میزد و دران میان

قصری مینمود باخود کفتم درین بادیه هولناک این دشت سبز واین قصر

رفیع که از هیچکس نام ونشانش نشنیده چه طور جایی باشد وکجا تواند بود

تا بدر قصر رفتم دو جوان سفید پوش بر دران قصر دیدم سلام کردم

جواب بصواب دادند وکفتند بنشین که خدارا با تو نظریست وخیر تو خواسته

ویکی داخل قصر شد وبعد از لحظه بیرون آمده کفت برخیز ومرا بدرون

قصر برد وبهر طرف نکاه کردم بان خوبی عمارتی ندیده بودم بدر صفه ان

رسیدم پرده آویخته بود پرده را برداشته مرا داخل صفه کرد درمیان

صفه تختی دیدم وبر روی تخت جوانی خوش روی خوش موی خوش

لباس تکیه کرده بود وبر بالای سرش شمشیر درازی آویخته واز نور

روی او انخانه انچنان روشن بود که کفتم مکر ماه شب چهارده طالع

شده است سلام کردم از روی لطف جواب داده مهربانی نمود وکفت

میدانی من کیستم کفتم والله که نمیدانم و نمیشناسم فرمود که من قایم آل
محمدم علیهم السلام منم که در آخر الزمان ظهور و خروج خواهم نمود و با این
شمشیری که می بینی زمین را از عدل و راستی پر خواهم ساخت چنانچه از ظلم
وجور پر شده باشد من چون این کلام را از انحضرت شنیدم بسجده
افتادم و روی بر خاک میمالیدم فرمود که چنین مکن و سر از زمین بر دار
وچون سر برداشتم فرمود که نام تو فلان بن فلانست و از همدانی کفتم
راست فرمودی ای مولای من کفت دوست میداری که بخانه و اهل خانه
برسی کفتم بلی یا سیدی فرمود که خوبست که اهل خود را بهدایت بشارت
دهی وانچه دیدی و شنیدی با ایشان بکویی واشاره بخادم کرد خادم
دست مرا کرفت و کیسهٔ زر بمن داد و مرا از قصر بیرون آورد و اندک
راهی با من آمد چون نکاه کردم مناره و مسجد و درختها و خانها دیدم
از من پرسید که این موضع و محل را میشناسی کفتم در حوالی شهر ما دهیست
که انرا اسداباد میکویند این باین میماند کفت بلی این اسداباد است بسلامت
برو وچون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم وچون کیسه را کشودم
چهل دینار یا پنجاه دینار دران کیسه بود و از برکت ان بما نفعهای بسیار

رسید و تا دیناری از ان زر در خانهٔ ما بود خیر و برکت با ما بود و تشیع
از برکت وجود او در سلسلهٔ ما ماند و تا قیامت قایم خواهد بود شیخ
سدید سعید محمد بن محمد بن نعمان حارثی که ملقب است بمفید علیه رحمة
الله الملك المجید در کتاب ارشاد میفرماید انچه حاصل مضمونش اینست که
بعضی از دلایل بر امامت انحضرت که عقل و استدلال صحیح اقتضای آن می کند
آنست که میباید در هر زمان سلطان عادلی باشد که مردمان بسبب وجود او
بصلاح نزدیکتر و از فساد دورتر باشند و مستغنی باشند از مردمان بسبب
از رعایای خود در احکام و علوم و عقل حکم برین میکند که محال است که در
میان مکلفان آنطور سلطان عادلی نباشد از جهت انکه کل صاحبان نقصان
محتاجند بکسی که مؤدب کناه کاران و مقوم عاصیان و رادع غاویان
و تعلیم دهندهٔ جاهلان و اکاه کنندهٔ غافلان و محذر کمراهان و مقیم حدود
و منفذ احکام و فاصل میان اهل اختلاف و نصب کنندهٔ امرا و سد کنندهٔ
ثغور و حافظ اموال و حامی بیضهٔ اسلام و جمع کنندهٔ مردمان در روزهای
جمعه و در روزهای عید باشد و دلیل قایم است برینکه ان سلطان عادل
میباید معصوم باشد تا محتاج بامام دیگر نباشد و ضرور است وجوب نص

برامامت او زیراکه عصمت از امور باطنی است وظهور معجزه از وبا تفاق
اهل حق کسی که این صفات در و موجود است بعد از حضرت امام حسن
عسکری فرزندا و مهدیست علیهما السلم بر وجهی که بیان کردیم آنرا و این
اصلی است که با ان محتاج نیستیم در باب امامت بروایت نصوص و تعداد
انچه آمده است در امامت از اخبار وحال انکه با این براهین عقلیه دلایل
نقلیه نیز در باب امامت حضرت مهدی که فرزند امام حسن عسکریست
وارد است از طرقی که منقطع است بآن اعذار انتهی کلامه رفع الله مقامه
باید دانست که حضرت صاحب را علیه السلم دو غیبت است غیبت صغری
وغیبت کبری و حکایاتی که مذکور شد اکثر آن در غیبت کبری بوده واما در
در غیبت صغری که مدت آن هفتاد و چهار سال بوده بعضی از خلص
شیعیان بخدمت او علیه السلم میرسیده اند و مسایل مشکله خود را میرسیده اند
و بعضی را که ان دولت میسر نبوده بخدمت وکلای انحضرت میرسیده اند
ومسایل وحاجات و مشکلات خود را بر ایشان عرض میکرده اند و ایشان
بامام علیه السلم عرض مینموده اند وجواب میگرفته اند و درین مدت
از نام انحضرت گاهی به م ح م د وگاهی بصاحب و حجت و قایم و مهدی

تعبیر

تعبیر مینموده اند والحال نیز چنین است و تا انحضرت ظهور نکند رخصت
تسمیه نیست و مکان امام را ناحیه مقدسه میگفته اند و در احادیث منع واقع
شده از تصریح بنام و کنیت انحضرت پیش از ظهور انحضرت و نام وکلای آنحضرت
و توقیعات او علیه السلم که بخواص خود نوشته در کتب معتبره مذکور است
و از ابتدای ولادت انحضرت تا در آخر غیبتِ اُولی حکایاتِ غریبه و معجزات
عجیبه ظهور یافته و بعد از ان تا باین زمان روایات صحیحه و دلالات صریحه
از حد حصر بیرونست که هر یک از ان شاهد عدلست بر وجود انحضرت علیه السلم
مثل حکایت بحر ابیض و جزیره خضرا و حکایت مدینة الشیعه و شهری که در
اقصا زمین مغربیست که از خوف اطناب درین مختصر محرر نگردید و بسیاری
از شیعیان و موالیان بوده اند که در زمان غیبت کبری بخدمتش مشرف شده اند
و در کشف الغمه و فصول المهمه و کمال الدین و خرایج وغیرها بعضی از ان
که بر بعضی از صاحبان آن کتب رسیده نوشته اند اما نام کسانی که
صاحب را صلوات الله علیه دیده و بخدمتش رسیده اند از وکلا و توقیعات
بجهت ایشان بیرون آمده در اکثر کتابها خصوصا در کتاب کمال الدین و کتاب
کشف الغمه مذکور است اول از وکلا عمری و پسرش که در بغداد بودند مخلص

آنحضرت میرسیده اند وحاجز و بلالی وعطّار و از اهل اهواز محمد بن
ابراهیم بن مهزیار و از کوفه عاصمی و از قم محمد بن اسحٰق و از همدان محمد بن
صالح و از ری بسّامی و از آذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن
شاذان اینها همه از وکلای آنحضرت بوده اند و بمجزاتش میرسیده اند
واز غیر وکلا از اهل بغداد ابو القاسم بن ابی حلیس و ابو عبد الله بن روح
ومسرور طباخ غلام ابی الحسن علیه السّلم و احمد و محمد پسران حسن و اسحٰق
کاتب و صاحب فرّا و صاحب کیسهٔ سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر
ابن حمدان و از دینور حسن بن هارون و احمد و برادرش و ابو الحسن
و از اصفهان ابن بادشاله و از حیمر زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن
محمد و علی بن محمد بن اسحٰق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری
قاسم بن موسی و پسرش و پسر محمد بن هارون و صاحب الحصاة و علی بن
محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفّا و از قزوین مرداس و علی بن احمد
و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس مجروح و از مرو
صاحب هزار دینار و صاحب مال و صاحب رقعهٔ سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش

وجعفری

وجعفری و ابن اعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولودین و از مکّه صاحب المال
و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن وجنا و از اهواز حصینی اینها وکلا نیستند
امّا بتحقیق آنحضرت را دیده اند و در کشف الغمّه بغیر از جماعت مذکورین
بسیاری را نقل کرده از وکلا و سفرا و غیرهما که خوفاً عن التطویل نوشته
نشد و معجزاتی که از آنحضرت بوسیلهٔ هر یک از آنجماعت ظاهر شده از حدّ
شمار بیرونست **واجلهٔ توقیعات یکی آنست** که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری
روایت کرده اند که گفت جمع آمد مالی نزد من از حضرت قایم آل محمد علیهم السّلم
که آن پانصد درهم بود الا بیست درهم و مرا خوش نمی آمد که این بیست درهم
کم باشد از مال خود بیست درهم داخل نمودم و فرستادم بنزد محمد بن جعفر
که وکیل ناحیه بود توقیع از آنحضرت بمحمد بن جعفر رسید و قبض فرستاده
بود امام علیه السّلم که پانصد درهمی که از آنجمله بیست درهم از مال تو بود بمن
رسید و بر قبول آن شکر کردم **وایضاً** از نصر بن صباح مرویست که
شخصی از اهل بلخ پنج دینار بوکیل ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش
کرد که بنویسد توقیع آمد که آن مبلغ رسید و نام آن مرد و نام پدرش را در آن
توقیع نوشته شده بود و دعا در حق او کرد **وایضاً** از سعد بن عبد الله بن

محمد بن صالح روایت کرده اند که گفت عریضه نوشتم و طلب دعا کردم از
جهت محبوسی که در حبس پسر عبد العزیز بود و در حق کنیزی که وقت
وضع حملش نزدیک بود توقیع بیرون آمد که محبوس را حق تعالی نجات
میدهد و در باب کنیز هرچه خدا خواهد میشود ان کنیز در وقت وضع حمل
وفات یافت و محبوس خلاص شد **وایضًا** ابو جعفر محمد بن علی الاسود
روایت نموده که التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی
انکه از ابو القاسم بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای
من صاحب الزمان صلوات الله علیه استدعا نماید که انحضرت از حق تعالی
درخواهد که او را ولد مذکوری صالح روزی کند و من از ابو القاسم از
جهت خود همین التماس نمودم و بعد از سه روز توقیع بیرون آمد که زود
باشد انکه حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید و بعد از و
دیگر اولاد او را بهم رسند و محمد بن علی بن بابویه مشهور که از اعاظم مجتهدین
امامیه است از ان دعا بوجود آمد و اما در حق ابو جعفر نوشته بود که
لیس الی هذا سبیل یعنی او را فرزندی نخواهد شد و ابو جعفر را فرزند نشد
ابن طاوس و شیخ طبرسی علیهما الرحمه آن یک در کتاب ربیع الشیعه و این یک

در کتاب اعلام الوری بعد از ذکر بعضی از نصوص و یاد کردن انکه دو
غیبت است حضرت صاحب الزمان علیه السلام را میگویند آنچه ترجمه اش
اینست پس نظر کن که چگونه حاصل میکردند این دو غیبت از برای صاحب
الامر علیه السلام بر حسب آنچه متضمن است انرا اخبار سابقه بر وجود او را
منقول از ابا و اجداد او علیهم السلام و اما غیبت طولی از ان هر ده پیران آنست
که سفرا و روات او موجود ند و ابواب او معروف که اختلاف نکردند امامیه
که قایلند بامامت حسن بن علی علیهما السلام در میان ایشان از جمله ایشانست
ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و ابو عمرو عثمان بن
سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر الاهوازی و احمد بن اسحق
و ابو محمد الوجنای و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و جماعتی دیگر و
انکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان و مدت غیبت صغری
هفتاد و چهار سال بود و ابو عمرو عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه
بابی بود مر پدر وجد بزرگوار او را علیهما السلام و ثقه بود مر ایشانرا بعد از
آن متولی امر وکالت بود از قبل او علیه السلام و ظاهر میشد معجزات بر دست
او و چون او رحلت کرد و گذشت پسر او ابو جعفر قایم مقام او بود بنص او و بر و

بر منهاج پدرش در آخر جمادی الاخری از سال سیصد و چهار یا سیصد و
پنج و قایم مقام او ابو القاسم حسین بن روح بود از بنی نوبخت بنص ابی جعفر
محمد بن عثمان بر و واو را قایم مقام خود کرد اینده واو وفات کرد در شعبان
سنه ست وعشرین وثلثمائه و قایم مقام او ابو الحسن علی بن محمد السمری بود
بنص ابو القاسم بر و واو وفات یافت در نصف شعبان سنه ثمان وعشرین
وثلثمائه علیهم رحمة الله تبارک وتعالی والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث الثامن والثلاثون قال ابو محمد بن شاذان علیه الرحمة والغفران

حدثنا الحسن بن محبوب رضی الله عنه قال حدثنا علی بن رياب قال
حدثنا ابو حمزة الثمالی قال حدثنا سعید بن جبیر قال حدثنا عبد الله بن العباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان للساعة علامات منها السفیانی
والدجال والدخان وخروج القایم علیه السلام ونزول عیسی علیه السلام وخسف
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزیرة العرب وطلوع الشمس من مغربها
ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر یعنی حضرت رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود که قیامت را نشانها است از آن جمله سفیانیست و
دجال و دود وخروج حضرت قایم علیه السلام و فرود آمدن عیسی و فرو

دفتن

دفتن جمعی بزمین در مشرق و جمعی در مغرب و جمعی در جزیره عرب وطلوع آفتاب
از مغربش و آتشی که بیرون آید از قعر عدن که شهریست از شهرهای یمن و براند
آن آتش مردمان را بمحشرگاه و فضل رحمة الله علیه این حدیث را بطریق دیگر هم
روایت کرده است و آن طریق اینست که میفرماید حدثنا الحسن بن علی بن فضال
عن حماد عن الحسین بن المختار عن ابی بصیر عن عامر بن واثلة عن امیر المؤمنین
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله عشر قبل الساعة لا بد
منها السفیانی والدجال والدخان والدابة وخروج القایم وطلوع الشمس
من مغربها ونزول عیسی علیه السلام وخسف بالمشرق وخسف بجزیرة العرب
ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر و شیخ طوسی رحمة الله علیه
در کتاب الغیبه از احمد بن ادریس از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان بهمین
طریق نقل نموده و ابن بابویه رضوان الله علیه در کتاب خصال بطریق دیگر
ذکر کرده و چند تن دیگر از علمای امامیه و بسیار کسی از فضلای عامه این
حدیث را روایت کرده اند اما باختلاف ترتیب وعلامات چنانکه در بعضی
ذکر یاجوج و ماجوج نیز شده و میتواند بود که سبب اختلاف ترتیب وعلامات
آن باشد که مکرر حضرت سید البشر تکلم باین کلام معجز نظام فرموده باشند

ودر هر مرتبه ذکر بعضی از علامات نموده باشند چون علامات قیامت بسیا است
پس بدان ای عزیز که در باب اینحدیث شریف ناچار است ترا از دانستن
چند چیز اول انکه ظهور این علامات بترتیبی که در حدیث مذکور است شرط
نیست دویم انکه علامات منحصر درین چند علامت نیست چنانکه مذکور شد
وان لفظ منها که در حدیث اول واقع است نیز مستفاد میکردد سیم انکه
مراد از ذکر اینحدیث درین مقام یاد کردن خروج حضرت صاحب الامر علیه السلام
است چهارم انکه دوست و دشمن همه قایلند که ظهور انحضرت از نشانهای
قیامت است پس حدیث نود وچهار هزار سال وکسری پادشاهی پیغمبر و
امیر المؤمنین و امام حسین علیهم السلام که حضرت آخند نقل فرموده اند که فصل
میکند میان قیامت و نشان قیامت معول علیه نیست وخواهی دانست بعد
ازین که زمان امامت وخلافت و پادشاهی وسلطنت حضرت حجت صلوات
الله علیه متصل خواهد بود بقیامت وانکه بسیار جایی در حدیث واقع است
که چهل روز فاصله خواهد بود میان رحلت انحضرت و قیام قیامت با
ان روایات منافات ندارد زیرا که ان چهل روز از مقدمات قیامت است
دیگر باید دانست که هر علامتی را ازین علامات شرحیست طولانی واین مختصر

کنجایش

کنجایش آن شروح نیست اگر کسی خواهد که استیفای آن نماید باید که بکتاب ریاض
المؤمنین وحدایق المتقین که در حداثت سن این کمترین تالیف نموده رجوع نماید
واستدعا از قاریان و مستمعان این رساله انکه بجهت مؤلف مستدعی آمرزش
باشند از حضرت غفار الخطایا والسلام علی من اتبع الهدی

الحدیث التاسع والثلاثون قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل طیب الله
مرقده حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه قال حدثنا جمیل بن دراج قال حدثنا
زرارة بن اعین عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال استعیذوا بالله من شر
السفیانی والدجال وغیرهما من اصحاب الفتن قیل له یا بن رسول الله اما الدجال
فعرفناه و قد بین من مضامین احادیثکم شانه فمن السفیانی وغیره من
اصحاب الفتن و ما یصنعون قال علیه السلام اول من یخرج منهم رجل یقال
له صهیب بن قیس یخرج من بلاد الجزیره له نکایة شدیدة فی الناس وجور
عظیم ثم یخرج الجرهمی من بلاد الشام ویخرج القحطانی من بلاد الیمن ولکل
واحد من هؤلاء شوکة عظیمة فی ولایتهم ویغلب علی اهلها الظلم والفتنة
منهم فبیناهم کذلک اذ یخرج علیهم السمرقندی من خراسان مع الرایات
السود والسفیانی من الوادی الیابس من اودیة الشام وهو من ولد عتبة بن

کتاب ریاض المؤمنین

ابی سفیان وهذا الملعون یظهر الزهد قبل خروجه ویتقشف ویتقنع بخبز
الشعیر والملح الجریش ویبذل الاموال فیجلب بذلك قلوب الجهال و
الارذال ثم یدعی الخلافة فیبایعونه ویتبعهم العلماء الذین یکتمون الحق ویظهرون
الباطل فیقولون انه خیر اهل الارض وقد یکون خروجه وخروج الیمانی من
الیمن مع الرایات البیض فی یوم واحد وشهر واحد وسنة واحده فاول
من یقاتل السفیانی القحطانی فینهزم ویرجع الی الیمن فیقتله الیمانی ثم یفر
الاصهب والجرهمی بعد محاربات کثیرة من السفیانی فیتبعهما ویقهرهما
ویقهر کل من ینازعه ویحاربه الا الیمانی ثم یبعث السفیانی جیوشاً الی
الاطراف ویسخر کثیراً من البلاد ویبالغ فی القتل والفساد ویذهب الی الروم القتال
لدفع الملك الخراسانی ویرجع منها متنصراً فی عنقه صلیب ثم یقصد الیمانی
فینهض الیمانی لدفع شره فینهزم السفیانی بعد محاربات عدیده ومقاتلات
شدیده فیتبعه الیمانی فتکثر الحروب وهزیمة السفیانی فیجده الیمانی فی آخر فیقطعها
الامر مع ابنه فی الاساری فیقطعهما اربا اربا ثم یعیش فی سلطنته فارغا
من الاعداء ثلثون سنة ثم یفوض الملك بابنه السعید ویاوی مکة وینتظر
ظهور قایمنا حتی یتوفی فیبقی ابنه بعد وفات ابیه فی ملکه وسلطانه قریبا

من

من اربعین سنة وهما یرجعان الی الدنیا بدعاء قایمنا علیه السلم قال
زراره فسالته عن مدة ملك السفیانی قال علیه السلم تمتد الی عشرین سنة
یعنی حضرت امام جعفر علیه السلم فرمود که استعاذه نمایید وپناه برید
بخدای تعالی از شر سفیانی ودجال وغیر ایشان از اصحاب فتنها پس گفتند
بانحضرت که ای فرزند رسول خدا ما شناخته ایم از مضامین ومعانی احادیث
شما دجال را پس بیان فرمایید از برای ما که کیستند سفیانی واصحاب فتنها
وچه کارها خواهند کرد آنحضرت فرمود که اول کسی که خروج خواهد کرد
از اصحاب فتنها مردی خواهد بود که اورا اصهب بن قیس گویند خروج
خواهد کرد از بلاد جزیره بد اندیشی او در بارهٔ مردمان شدید وجور و
ستم او عظیم خواهد بود بعد از ان خروج خواهد کرد جرهمی از بلاد شام
وخروج خواهد کرد قحطانی از بلاد یمن وهر یك از ایشان را در ولایت ایشان
شوکت وقوت عظیم خواهد بود وغالب خواهد شد بر اهل آن ولایات
ظلم وفتنه در اثنای آن حال ومهیا شدن آن چند گروه ضال از برای
محاربه وقتال خروج خواهد کرد بریشان سمرقندی از جانب خراسان
با علمهای سیاه وسفیانی از وادی یابس که از وادیهای شام است

واین سفیانی از نسل عتبة بن ابی سفیان است واین ملعون پیش از انکه خروج
کند اظهار زهد خواهد کرد وبجامه درشت بسر خواهد برد وبنان جو ونمک
ینم کوفته قناعت خواهد نمود ومالها بمردمان خواهد بخشید وباین
افعال دلهای جهال وارذال را جذب خواهد کرد وبخود مایل خواهد ساخت
بعد ازان دعوای خلافت خواهد کرد وان جاهلان ومردمان رذل دون
با او بیعت خواهند کرد وانان از علما که حق را پنهان دارند وباطل را اشکارا
کنند تابع جهال وارذال خواهند شد وتتبع ایشان نموده سر بر خط فرمان
سفیانی ملعون خواهند گذاشت پس خواهند گفت ان علمای دین بدنیا
فروخته که سفیانی بهترین اهل زمین است وچنان اتفاق خواهد افتاد
که در روزی که سفیانی در شام خروج کرده باشد یمانی در یمن با
علمهای سفید خروج کند واول کسی که با سفیانی جنگ کند قحطانی خواهد
بود پس قحطانی شکست یافته گریخته به یمن مراجعت نماید ودر دست
یمانی کشته شود بعد از ان بعد از جنگهای بسیار که در میان اصهب وجرهمی
وسفیانی نابکار واقع گردد اصهب وجرهمی از سفیانی بگریزند وسفیانی
از پی ایشان رفته ایشانرا مقهور سازد وهر کس که با سفیانی نزاع نماید

سفیانی

سفیانی اورا مغلوب ومقهور گرداند الا یمانی که با او برنیاید پس سفیانی
لشکرهای بسیار باطراف عالم بفرستد وشهرهای بسیار را مسخر سازد ودر
قتل وفساد مبالغه نماید واز برای انکه ملک وپادشاهی را از خراسانی
یعنی سمرقندی که از طرف خراسان باعلمهای سیاه خروج کرده بگیرد بجانب
روم این سفیانی شوم در حرکت آید از این حدیث شریف چنان مستفاد
میشود که دران زمان سمرقندی بلاد روم را بتصرف در آورده باشد
اما مشخص ومعلوم نیست که قتال در میان ان دو مضل ضال واقع خواهد
شد یا باهم صلح خواهند کرد یا بی تلاقی فئتین ووقوع احد الامرین سفیانی
صرفه در برگشتن خواهد دید بالجمله امام علیه السلام فرمود که بر خواهد گشت
سفیانی از جانب روم در حالتی که نصرانی شده باشد وصلیب در گردن
افکنده باشد پس قصد یمانی کند ویمانی از جهت دفع شر او از جا در آید
وبنیت فرو نشانیدن اتش فتنهٔ او نهضت فرماید وبعد از محاربات
عدیده ومقاتلات شدیده سفیانی بگریزد ویمانی از پی او برود وجنگها
وگریختن سفیانی بسیار شود یعنی مکرر در میان ایشان جنگ وپیکار
وقوع یابد ودر هر مرتبه سفیانی شکست یافته فرار بر قرار اختیار نماید

پس بیابد یمانی سفیانی را با پسرش در میان اسیران در آخر کار و بفرماید
که ایشانرا بندا ز بند جدا کنند بعد ازان در پادشاهی فارغ البال از دشمنان
بد مال سی سال زندگانی کند بعد ازان ملك و پادشاهی را بفرزند خود
سعید تفویض نماید و در مکهٔ معظمه مسکن و ماوی گیرد و انتظار ظهور
قایم ما میکشیده باشد تا ازین جهان فانی در گذرد و پسرش بعد از وفات
پدر نزدیك بچهل سال پادشاهی کند و ایشان رجعت خواهند نمود بدنیا
بدعای قایم ما علیه السلم زراره گفت پس سؤال کردم از انحضرت از
مدت ملك سفیانی انحضرت فرمود که خواهد کشید مدت ملك و سلطنت
او به بیست سال پس باید که حضرت آخند تامل فرماید که آیا ظهور این امور و وقوع تنبیه
این وقایع از امروز تا انقضای مدتی که آنجناب وعده فرموده و خروج
حضرت صاحب الامر علیه السلم را موقت نموده امکان دارد بانه قطع نظر
ازان کرده که با خدا و رسول و ائمه خلاف ورزیده اند که در قرار دادن
وقت و زمان از برای ظهور حضرت حجة الرحمن کوشیده اند باید دانست
که از مؤیدات این حدیث است آنچه شیخ عالیشان یعنی فضل بن شاذان
علیه الرحمة والغفران در کتاب اثبات الرجعة روایت کرده و شیخ بلند

درجه

درجه مؤید بتائیدات حضرت قدوسی شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه
ازو در کتاب الغیبة نقل فرموده باینطریق که عنه عن سیف بن عمیره
عن بکر بن محمد الازدی عن ابی عبد الله علیه السلم قال خروج الثلثة الخراسانی
والسفیانی والیمانی فی سنة واحدة فی شهرٍ واحدٍ فی یومٍ واحد فلیس
فیها رایة باهدی من رایة الیمانی تهدی الی الحق یعنی حضرت امام جعفر
علیه السلم فرمود که خروج سه تن که ایشان خراسانی و سفیانی و یمانی اند
در یك سال و یکماه و یکروز خواهد بود و علمی راه نماینده تر از علم یمانی
نخواهد بود ان علم راه خواهد نمود مردمانرا بحق بدان ای محب شاه مردان
که احادیث در باب علامات ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات
الرحمن بسیار است مضمون بعضی را از ان شیخ عالیشان محمد بن محمد بن
النعمان الملقب بالمفید علیه رحمة الله الملك المجید در کتاب ارشاد ذکر کرده
بجهت اختصار بترجمه ان اکتفا مینماید شیخ میفرماید بعضی از علامات
زمان قیام قایم علیه السلم خروج سفیانی است و قتل حسنی و اختلاف
بنی عباس در ملك و کسوف شمس در نصف شعبان و خسوف قمر در
آخر ماه برخلاف عادات و فرو رفتن جمعی از مردمان بزمین در بیدا

وکروهی در مغرب و فرقه در مشرق و رکود وایستادن افتاب نزد زوال
تا وسط اوقات عصر وطلوع او از مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید
در پشت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان وکشته شدن مردی هاشمی
میان رکن و مقام وخراب شدن دیوار مسجد کوفه واقبال رایات سیاه
از قبل خراسان وخروج یمانی وظهور مغربی بمصر و مالک شدن او شامات را
ونزول ترک بجزیره ونزول روم برمله وطالع شدن ستاره بمشرق
که نور دهد مثل نور قمر بعد از ان منعطف کردد چنانچه نزدیک باشد که هر دو
طرف آن بهم رسد وسرخی ظاهر شود در آسمان که افاق را فرو کیرد واتشی ظاهر
شود طولانی در مشرق که باقی ماند در جو هوا سه روز یا هفت روز و کندن
عرب عنانهای خود را و مالک شدن ایشان بلاد را وخروج ایشان بر سلطان
عجم وکشتن اهل مصر امیر خود را وخرابی شام وآمد و شد سه رایات در و
دخول رایات قیس وعرب بمصر و رایات کنده بخراسان و ورود خیل
از قبل کوفه تا مرتبط شود بفناء حیره واقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی
فرات تا آب داخل شود در کوچهای کوفه وخروج شصت کذاب که همه
دعوای نبوت کنند وخروج دوازده نفر از آل ابی طالب که همه دعوای امامت

کنند

کنند ان برای خود واحراق مردی عظیم القدر از کروه بنی عباس در میان
حلولا وخانقین وبستن جسر از آنچه در یلی کرخ است بمدینه بغداد وارتفاع
باد سیاه در ابتدای اول روز وپیدا شدن زلزله تا منخسف شوند بسیاری
از خلایق وترسی که شامل اهل عراق باشد و موت بسرعت ونقص انفس
واموال وثمرات وپیدا شدن ملخ در اوان و در غیر اوان تا بیاید بر زرع و
غلات وکمی کشت و زراعتی که مردم کنند واختلاف عجم و ریختن خون بسیار
در میان یکدیگر وبیرون آمدن بندکان از طاعت سیدان وکشتن ایشان
خواجکان را ومسخ قومی از اهل بدع که بکردند بوزینکان وخوکان وغلبه
کردن عبید بر بلاد سادات وندا کردن از آسمان که بشنوند انرا اهل زمین
اهل هر لغتی بلغت ایشان یعنی آن ندا را هر طایفه بزبان خود بشنوند بقدرت
الهی و روی وسینه ظاهر شوند از برای مردمان در عین الشمس ومردکان
بر انکیخته شوند از قبور تا رجوع بدنیا نمایند ویکدیکر را بشناسند وتزویج
نمایند بعد از ان ختم شود آن به بیست وچهار باران پیاپی پس زنده شود
زمین بعد از مردن او ومعلوم کردد برکات ان و زایل شود بعد ازین
هر آفت وعاهتی که باشد از معتقدان حق یعنی از شیعه مهدی علیه السلم

پس بدانند نزد این علامات ظهور او را بمکه پس متوجه خدمت وی کردند
از برای نصرت او همچنانکه اخبار باین ورود یافته و بعضی ازجمله این
احداث متحتم اند و بعضی مشترط والله اعلم بما یکون و ما ذکر کردیم اینها را
بر حسب اخبار ثابت شده در اصول و تضمن نموده آنرا اثر منقول و بالله
نستعین و نسال التوفیق پس باید که حضرت آخند درین اخبار نیز تأمل
فرمایند که وقوع اینهمه وقایع در مدتی که مقرر فرموده اند میتواند بود
که ظهور یابد مؤلف کتاب کشف الغمه رحمه الله تعالی نیز ذکر این علامات
نموده نقلا عن الشیخ المفید علیه رحمة الله الملك المجید بعد از ان میگوید
بلاشك که این حوادث بعضی ازان قبیل است که عقل انرا محال میداند و
بعضی دیگر منجمان انرا محال میشمرند و لهذا شیخ مفید رحمه الله اعتذار
فرموده در آخر ایراد آن و انکه من می بینم آنست که هرگاه که صحیح است
طرقات نقل آن و انها منقول است از نبی یا امام علیهما السلام پس سزاوار
آنست که تلقی کرده شود بقبول زیرا که اینها معجزات اند و معجزات خوارق
عادات اند مثل انشقاق قمر و انقلاب عصا والله اعلم دیگر شیخ مفید رحمه
الله تعالی فرموده است که خبر کرد مرا ابو الحسن علی بن بلال المهلبی و میرساند

سندرا

سند را باسمعیل بن صباح که او گفت من شنیدم از شیخی از اصحاب خود
که ذکر میکرد از سیف بن عمیره که او گفت که من نزد ابی جعفر منصور بودم
پس گفت در ابتدا بمن که یا سیف لابد است از منادی که ندا کند از آسمان
باسم مردی از فرزندان ابی طالب گفتم فدای تو کردم یا امیر المؤمنین تو
روایت میکنی این را گفت بلی بحق انکه نفس من بدست اوست که هرآینه
شنیده است گوش من این را از برای او گفتم یا امیر المؤمنین بدرستی که
این حدیث را شنیده ام قبل ازین وقت گفت ای سیف آن هرآینه حق است
پس هرگاه موجود گردد پس ما اول انکسانیم که اجابت کنند اورا بدان و
آگاه باش که ندا بسوی مردی از بنی عم ماست پس گفتم بسوی مردی از
ولد فاطمه گفت بلی یا سیف اگر نه ان میبود که شنیده ام این را از ابی جعفر
محمد بن علی که حدیث کرده است مرا بآن و اگرچه حدیث کرده میبودند همه
اهل زمین مرا باین من قبول نمیکردم اینرا از یشان و لیکن او محمد بن علی است
و باسناد روایت میکند از ابن عمر که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که قایم نگردد قیامت تا بیرون آید مهدی از ولد من و بیرون
نیاید مهدی تا بیرون آیند شصت کذاب که هر یك از یشان گوید منم پیغمبر

اورا

و روایت میکند باسناد از ابی حمزه که او گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلم
که خروج سفیانی از واجباتست فرمود که نعم و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف
بنی عباس در دولت و قتل نفس زکیه و خروج قایم از آل محمد همه از محتوم و
واجباتست گفتم که ندا چگونه باشد گفت که ندا کند منادی از آسمان در اول
روز که بدانید و آگاه باشید که حق با علی است و شیعه او بعد از آن ابلیس
ندا کند در آخر روز از زمین که حق با عثمان است و شیعه او پس نزدیک این
بشك می افتند اهل باطل بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغمه میگوید که شك
نمیکند الا جاهل چه منادی آسمان اولی است بقبول از منادی زمین وایضا
شیخ مفید روایت میکند باسناد از ابی خدیجه که او روایت کرد از ابی عبد الله
علیه السلم که بیرون نیاید قایم تا بیرون آیند پیش از و دوازده کس از بنی
هاشم که هر یك بخوانند مردم را بسوی خود و روایت میکند باسناد
از علی بن محمد الازدی که او روایت کرده از پدر و جد خود که امیر المومنین علی
علیه السلم فرمود که در پیش قایم موت احمر و موت ابیض است و ملخ در غیر
محل خود همچو الوان خون فاما موت احمر پس سیف است و اما موت ابیض
طاعون است و روایت میکند باسناد از جابر جعفی که او روایت کرده از ابی جعفر

علیه السلم

علیه السلم که آنحضرت فرمود که ملازم شو زمین را و حرکت مده نه دست را
و نه پا را تا به بینی علاماتی را که ذکر میکنم از برای تو و آنچه می بینم ترا که در
یابی آنرا آن اختلاف بنی عباس است و منادی که ندا کند از آسمان و فرو
رفتن قریه از قرای شام که آنرا جابیه میگویند و نزول ترك در جزیره
و نزول روم در رمله و اختلاف بسیار نزد آن وقایع در هر زمین تا
خراب شود شام و سبب خرابی آن اجتماع سه رایات است رایت اصهب و
رایت ابقع و رایت سفیانی علی بن حمزه روایت میکند از ابی الحسن موسی
علیه السلم در قول خدای عز و جل که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق فرمود که فتن در آفاق زمین است و مسخ در اعدای
حق و دین و روایت میکند باسناد از ابی بصیر که من شنیدم از ابی جعفر
علیه السلم که میفرمود در قول حق تعالی که ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة
فظلت اعناقهم لها خاضعین که زود باشد که خدای تعالی بکند آنرا با ایشان
گفتم کیستند ایشان فرمود که بنی امیه و گروه ایشان گفتم که آیت چیست فرمود
که رکود شمس است میان زوال شمس است تا وقت عصر و خروج صدر و وجه
در عین الشمس که شناخته شود بحسب و نسب او و این در زمان سفیانی است

و نزد این علامات هلاک سفیانی و هلاک قوم او باشد و روایت میکند باسناد
از سعید بن جبیر که سالی که قیام خواهد نمود قایم علیه السلم بیست و چهار
باران بیارد که دیده شود آثار و برکات آن و روایت میکند باسناد از ثعلبه
ازدی که ابو جعفر علیه السلم فرمود که دو آیت اند که خواهند روی نمود پیش
از قیام قایم علیه السلم آن کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف
قمر در آخر آن گفت گفتم یا بن رسول الله قمر در آخر ماه و شمس در نیمه ماه
ابو جعفر علیه السلم فرمود که من داناترم بآنچه میگویم ایشان دو آیت اند که
نبوده از آن زمان باز که هبوط کرده آدم علیه السلم صالح بن میثم گوید که
من شنیدم از ابی جعفر علیه السلم که میفرمود که نیست میان قیام قایم و
قتل نفس زکیه بیشتر از پانزده شب مؤلف کتاب کشف الغمه رحمه الله تعالی
بعد از نقل این روایت از شیخ مفید قدس الله سره میفرماید که نظر کرده
میشود درین روایت یا آنست که مراد بنفس زکیه غیر محمد بن عبد الله بن
الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب است و او کشته شد در رمضان سنه
خمس و اربعین و مائه و یا آنکه راه می یابد طعن باین خبر و از جابر روایت میکند
که او گفت گفتم مر ابی جعفر را علیه السلم که کی خواهد بود این امر فرمود هرگاه

که باشد

که باشد این ای جابر و چون بسیار شود کشتن میان حیره و کوفه این امر
متوقع است روایت میکند محمد بن سنان از حسین بن مختار که ابو عبد الله
علیه السلم فرمود که هرگاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه از آنچه در پی خانه
عبد الله بن مسعود است پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال
آن خروج قایم علیه السلم است و روایت میکند سیف بن عمیره از بکر بن محمد که او
از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرد که دیگر خروج ثلثه است که آن خروج
سفیانی و خراسانی و یمانی است در یکسال و یکماه و یکروز و نباشد در آن
رایتی که راه نماینده تر باشد از رایت یمانی زیرا که او دعوت بحق میکند
و روایت میکند از فضل بن شاذان از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی الحسن
الرضا علیه السلم که آنحضرت فرمود که نیست آنچه دراز میکنید شما گردنهای
خود را بسوی آن تا تمیز کرده شوند و آزموده کردند خلایق پس باقی
نماند از شما مگر اندکی بعد از آن خواند این آیت را که الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون پس از آن فرمود که از علامات
فرج حدیثی باشد که واقع شود میان هر دو مسجد و بکشد فلان ولد فلان
پانزده کبش را از عرب و روایت میکند از فضل بن شاذان از میمون بن

خلاد از ابی الحسن علیه السلام که گویا که من مشاهده میکنم رایاتی را که از
مصر آینده اند همه سبز رنگ تا بیایند بشامات پس راه نموده شوند تا
باین صاحب وصیات و ابو بصیر روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که نبود و زایل نگردد ملک اینجماعت تا عرض کرده شوند مردم بکوفه در
روز جمعه گویا که نظر میکنم بسرها که میبادرت مینمایند در آنچه میان باب
الفیل و اصحاب صابون است و روایت میکند از علی بن اسباط از
حسن بن جهم که سؤال کرد مردی از ابی الحسن علیه السلام از فرج فرمود که
اکثار و تفصیل کنم یا تقلیل و مجمل گفت بلکه مجمل کنید فرمود هرگاه که مرکوز
گردد رایات قیس بمصر و رایات کنده بخراسان و روایت میکند باسناد
از حسین بن ابی العلا از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مرد و لد
فلان را نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه هر آینه واقع افتد در روز عرفه
که کشته شوند چهار هزار کس از باب الفیل تا اصحاب صابون پس شما را است
که بپرهیزید از ین طریق و اجتناب نمایید و احسن ایشان از روی احوال
انکس است که اخذ کند و تمسک نماید بر ریب و روایت میکند از علی بن
ابی حمزه از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که انحضرت فرمود که قیام

قایم

قایم علیه السلام هر آینه در سالی باشد بی باران که فاسد شود در ان سال
ثمر در نخل پس شک مکنید در ان و روایت میکند از ابراهیم بن محمد از
جعفر بن سعد از پدر خود و او از ابی عبد الله علیهما السلام که سال فتح کشته
شود بند فرات تا داخل شود آب در کوچهای کوفه و در حدیث محمد بن مسلم
وارد است که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که پیش از
قیام قایم امتحان و آزمایش باشد از جانب حق جل و علا گفتم چه چیز است
انکه فدای تو گردم این آیت را خواند که و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع
و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصابرین بعد از ان فرمود
که خوف از ملوک بنی فلان است و جوع و گرسنگی از گرانی اسعار و نقص
اموال از کساد تجارات و قلت زیادتی در و و نقص انفس بموت سریع
و کمی ثمرات بقلت ریع زرع و قلت برکت ثمار بعد از ان فرمود که و
بشر الصابرین نزد این امور بتعجیل خروج قایم علیه السلام خواهد بود
و روایت میکند از حسین بن یزید از بندر الجوزی که شنیدم که ابو عبد
الله علیه السلام فرمود که زجر کرده شوند مردمان پیش از قیام قایم علیه
السلام از معاصی خودشان باتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که فرو گیرد

آسمانرا و فرو رفتن وقوع یابد در بغداد و بصره و خونها ریخته کردد

درانجا و خانهای آن بلاد خراب کردد و فنا واقع شود در اهل آن

و شامل شود اهل عراق را خوفی که بنا شد مرایشانرا قرار دیگر شیخ علیه

الرحمه میفرماید فاما آن سال که قایم شود و ظاهر کردد صاحب الزمان

و روزی که بعینه ظهور کند روایت کرد حسن بن محبوب از علی بن ابی حمزه

از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلم که بیرون نیاید قایم علیه السلم مکر در

سال وتر از سالها در سنه احدی یا ثلث یا خمس یا سبع یا تسع دیگر روایت

کرده است از فضل بن شاذان از محمد بن علی کوفی از وهیب بن حفص

از ابی عبدالله علیه السلم که انحضرت فرمود ندا کرده شود باسم قایم در شب

بیست و سیم و قایم کردد در روز عاشورا وان روزیست که کشته شد

دران روز امام حسین علیه السلم کویا می بینم او را که در روز شنبهی

باشد دهم محرم که ایستاده باشد در میان رکن و مقام جبرئیل علیه السلم

بردست او ندا کند که بیعت کنید از برای خدای تعالی بوی بس روان کردد

بسوی انحضرت همه شیعه او از اطراف زمین و در نوردیده شود از برای

ایشان زمین تا بیعت کنند او را بس پرکرداند خدای تعالی باو زمین را

از عدل و داد هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم راقم این مختصر میکوید

از چند حدیث معلوم میشود که ندا باسم حضرت قایم علیه السلم در شب وسیم

ماه مبارک رمضان خواهد بود چنانکه مذکور کردد انشاء الله تعالی و می

تواند بود که دران حدیث که عبارت شهر رمضان مذکور نیست ذکر ان عبارت

از روی سهو از زبان راوی یا قلم کاتب ساقط شده باشد دیگر شیخ مفید

علیه الرحمه میفرماید فاما سیر انحضرت از مکه بکوفه بس باسناد روایت

نموده از ابو بکر حضرمی از ابی جعفر یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم

که قایم علیه السلم از مکه سیر فرماید بنجف کوفه با پنج هزار از ملائکه جبرئیل

از یمین باشد و میکائیل از شمال و مؤمنان در پیش او و متفرق کند لشکریانرا

در بلاد و روایت کند عمرو بن شمر از ابی جعفر علیه السلم که ذکر کرده میشد

مهدی علیه السلم نزد انحضرت فرمود که داخل شود بکوفه و با او وسه رایت باشد

و بیاید تا انکه بمنبر برآید و خطبه بلیغ بخواند و مردم ندانند که انحضرت چه

فرمود از بسیاری کریه چون جمعه دویم شود التماس کنند مردم که انحضرت

نماز جمعه با ایشان بکذارد بس امر فرماید که خط بکشند از برای او مسجدی

نمایند

برغربی و نماز بکذارد درانجا با مردم بعد از ان امر فرماید که بکنند وحفر

از عقب مشهد امام حسین علیه السلام نهری راکه جاری شود تا بغریین آب
تا بنجف بیاید و بر کنار و دهنهٔ ان پلها و اسیاها بسازند و بره زنان آیند
وکندم در آنجا ارد کنند بی کرایه این شکسته حزین یعنی جامع و مترجم
این اربعین میکوید که اینکه در حدیث مذکور است که فاذا کانت الجمعة
الثانیة سال الناس ان یصلّی بهم الجمعة درین نکته ایست که وقوف ندارد
بران مکر حدیث دان ودر روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابی
عبد الله علیه السلام که نزد ذکر مسجد سهله میفرمود که ان منزل صاحب ماست
هرکاه که بیارد اهل خود را ودر روایت مفضل بن عمر وارد است که شنیدم
از ابی عبد الله علیه السلام که هرکاه قیام نماید قایم آل محمد علیه السلام بنا فرماید
در پس کوفه مسجدی را که آنرا هزار در باشد و متصل شود خانهای اهل
کوفه بدو نهر کربلا و قال الشیخ الجلیل ابو جعفر بن بابویه رحمة الله علیه حدثنا
محمد بن اسحق الطالقانی رضی الله عنه قال حدثنا احمد بن علی الانصاری
عن ابی صلت الهروی قال قلت للرضا علیه علیه السلام ما علامة القایم منکم
اذا خرج فقال علامته ان یکون شیخ السن شاب المنظر حتی ان الناظر الیه
لیحسبه ابن اربعین سنة او دونها وان من علاماته ان لا یهرم بمرور الایام

واللیالی

واللیالی علیه حتی یاتی اجله یعنی خواجه ابو صلت هروی کفت که بحضرت
امام رضا علیه السلام کفتم که چیست علامت قایم شما چون خروج نماید آنحضرت
فرمود که علامت و نشانش آنست که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا به
مرتبهٔ که نظر کننده بر آنحضرت کمان برد که در سن چهل سالکیست یا کمتر از چهل
سالکی و دیکر از نشانهای آنحضرت آنست که بکذشتن روزها و شبها بر آن
حضرت پیری در ان جناب راه نیابد تا زمانی که اجل ان سرور در رسد
وازجمله علامات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام آنچه در حدیثی مذکورست
که فضل بن شاذان علیه الرحمة والغفران روایت نموده باین طریق که حدثنا
صفوان بن یحیی رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن حمران قال قال الصادق
جعفر بن محمد علیهما السلام ان القایم منا علیه السلام منصور بالرعب مؤید
بالنصر تطوی له الارض وتظهر له الکنوز کلها ویظهر الله تعالی به دینه
علی الدین کله ولو کره المشرکون ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب فلا یبقی فی
الارض خراب الا عمر وینزل روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام فیصلّی
خلفه قال بن حمران قیل له یا بن رسول رسول الله متی یخرج قایمکم قال
اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واکتفی الرجال بالرجال والنساء

بالنساء وركب ذات الفروج السروج وقبلت شهادة الزور وردت
شهادة العدول واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا واكل الربا
والرشى واستيلاء الاشرار على الابرار وخروج السفيانى من الشام واليماني
من اليمن وخسف بالبيداء وقتل غلام من ال محمد صلى الله عليه وآله بين
الركن والمقام اسمه محمد بن محمد ولقبه النفس الزكية وجاءت صيحة من السماء
بان الحق مع على وشيعته فعند ذلك خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره
الى الكعبه واجتمع عنده ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً واول ما ينطق به هذه
الاية بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقية الله وحجته وخليفته
عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقية الله فى ارضه فاذا
اجتمع له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج من مكة فلا يبقى فى الارض
معبود دون الله عز وجل من صنم ووثن وغيره الا وقعت فيه نار فاحترق
وذلك بعد غيبة طويلة يعنى حضرت امام جعفر عليه السلم فرمود كه قايم
ما عليه السلم منصور است برعب يعنى حضرت الله تعالى او را نصرت مينمايد
بر ينوجه كه ترس وبيم او در دلهاى دشمنان مى اندازد و مؤيد است
بنصر يعنى حضرت عزت او را تاييد مينمايد بنصرت نمودن وظفر دادن

براعداء

براعداء طى ميكنند ودرهم ميپيچيد از براى او بامر حضرت حق تعالى زمين را
تا در اندك زمانى مسافات بعيده را عساكر ظفر مآثرش قطع نمايند وظاهر
ميشود از براى آنحضرت كل كنجهاى عالم وغالب خواهد كرد اين حضرت الله
تعالى بسبب او دين خود را بر جميع دينها واكرچه كاره باشند مشركان وخواهد
رسيد سلطنت وپادشاهى انحضرت بمشرق ومغرب جهان ودر روى
زمين خرابه وموضع ويرانى نخواهد بود الا انكه در زمان آنسرور جهانبان
معمور وابادان خواهد كرديد وعيسى بن مريم عليهما السلم فرود خواهد
آمد از آسمان واقتدا بآن حضرت نموده نماز خواهد كذارد محمد بن حمران
كه راوى اين خبر معتبر است روايت كرده كه كفتند بانحضرت كه اى فرزند
رسول خدا قايم شما كى خروج خواهد كرد انحضرت وقتى معين نفرمود
بلكه بيان علامتى چند فرمود برينوجه كه اذا تشبه الرجال بالنساء يعنى
هركاه مانند كنند خودرا مردان بزنان وشبيه سازند زنان خودرا به
مردان ومردان بملامست مردان وزنان بمقارفت زنان اكتفا نمايند
وصاحبان فروج بر سروج برنشينند يعنى زنان براسبان سوار شوند
وكواهى دروغ را قبول كنند وشهادت عدول را رد نمايند ومردمان

خون ریختن و زنا کردن و ربا و رشوه خوردن را سبک کیرند
واین اعمال وافعال را که از کناهان کبیره است سهل پندارند ودیکر
اجمله نشانها مستولی شدن شریران و بدکارانست بر نیکوکاران
وخروج سفیانیست از شام وخروج یمانی از یمن و فرو رفتن جمعی از
اهل کین بزمین در بیداء وکشتن پسری از آل محمد صلی الله علیه وآله
درمیان رکن و مقام که نامش محمد بن محمد باشد ولقبش نفس زکیه وندا
از جانب آسمان بیاید که حق با علی و شیعهٔ علیست پس نزد ان امور
هنکام خروج قایم ماست پس چون انحضرت خروج نماید پشت مبارک
بکعبهٔ معظمه اندازد وجمع شوند نزد آنجناب سیصد وسیزده مرد یک
جهت یکدل از اصحاب واول چیزی که آنسرور زبان معجز بیان را بآن
جاری سازد این آیهٔ کریمه باشد که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
بعد از ان بیان فرماید که منم بقیة الله وحجت او وخلیفهٔ او بر شما پس سلام
نکند بر انحضرت مسلمانی الا انکه کوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه
وچون جمع شود از برای انحضرت عقد وان عبارت از ده هزار مرد
دین دار است انحضرت از مکه بیرون آید وبعزم دفع کفار وبر انداختن

اشرار

اشرار نهضت فرماید پس نماند در زمین از آن چیزهایی که میپرستند مشرکان
غیر خداوند عالمیان از صنم و وثن وغیر آن الا انکه اتش در آن افتاده
بسوزد واین بعد از غایب بودن دراز خواهد بود دیکر همین شیخ صاحب
نظر روایت میکند از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن مسلم ثقفی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مثل این حدیث حدیثی وان حدیث را شیخ ابو جعفر بن
بابویه رحمة الله علیه بسند دیکر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه
در کتاب کمال الدین روایت کرده این ضعیف نحیف یعنی ناقل ومترجم
این حدیث شریف میکوید تعجب است مرا از انکه شیخ اربلی علیه الرحمه با
کمال فضل وخردمندی غافل شده است ازین معنی که مراد از محمدی که
نفس زکیه لقب اوست وکشته شدن او از علامات ظهور حضرت صاحب
الامر علیه السلام است البته غیر محمد بن حسن مثناست بچند دلیل یکی انکه
قتل او قبل از ورود این حدیث وقوع یافته دویم انکه اکر مراد او میبود
امام علیه السلام بجای لفظ غلام اطلاق عبارت رجل میفرمود سیم انکه
قتل او در میان رکن ومقام نبود چهارم انکه پدر این را محمد نام خواهد
بود چنانکه حدیث صحیح بان ناطق است و پدر او را حسن نام بود وانکه

در بعضی از روایات این نفس زکیه بمحمد بن الحسن مذکور است شاید
نام جدش آ باشد یا بنام جد اعلا یش امام حسن علیه السلم او را خوانده
باشد چنانکه شیخ ابو جعفر را ابن بابویه میکویند و امکان دارد که اینحدیث
بنظر شیخ مذکور یعنی علی بن عیسی رحمه الله نرسیده باشد و سبب
تردید او میان سقم و صحت در حدیثی که در باب قتل نفس زکیه نقل
کرده که کذشت همین معنی باشد بدان ای عزیز که انکه شیخ مفید علیه
الرحمه نقل فرموده است که واموات ینشرون من القبور حتی یرجعوا
الی الدنیا فیتعارفون فیها یعنی مردکان برانکیخته شوند از قبرها مراد
آنست که مرده چند از قبرها برانکیخته شوند تا باز کردند بدینا پس بشناسند
یکدیکر را چنانکه بعضی از احادیث دلیل است بر آن کاه باشد که کسی ازین
عبارت خیال کند که کل مردکان زنده خواهند شد چنانکه حضرت آخند
در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند و غافل شده در همان مقام
آیه کریمه را ناطق به تضعیف ان روایت و تکذیب راویت ذکر کرده اند
چنانکه مذکور شود انشاء الله تعالی قال الشیخ الجلیل الفضل بن شاذان
ابن الخلیل رحمه الله تعالی حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن عبد الله بن

سنان

سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال المفقودون عن فرشهم ثلثمائة و
ثلثة عشر رجلا عدة اهل بدر فیصبحون بمکة وهو قول الله عز وجل اینما
تکونوا یأت بکم الله جمیعا وهم اصحاب القایم علیه السلم حاصل مضمون
اینحدیث شریف اینست که سیصد و سیزده تن که خواص اصحاب حضرت
صاحب الامر علیه السلم اند شب در شهرها و منزلهای پراکنده در جامهای
خواب خود ناپدید خواهند کردید و صبح در مکه معظمه نزد انحضرت حاضر
خواهند بود و این هم یکی از معجزات آنحضرت است و در انکه هر یک ازین
سیصد و سیزده تن از کجا ایند روایات مختلفه بنظر رسیده از انجمله یکی
اینست که محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج کبیرش بسند خود روایت
میکند که جابر بن عبد الله انصاری پرسید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
که آن سیصد و سیزده تن هر یك از کجا باشند آنحضرت فرمود که چهار تن
از مکه و چهار تن از مدینه و چهار تن از بیت المقدس و هفت تن از یمن
و هشت تن از مصر و سه تن از حلب و دوازده تن از اهل بادیه و سه تن
از آذربیجان و چهار تن از خوارزم و دوازده تن از طالقان و هفت
تن از دیلمان و سه تن از بصره و سه تن از بو رسه دوم و هفت تن از جرجان

وهفت تن از جیلان وهفت تن از طبرستان یعنی مازندران وچهار
تن از خوزستان وچهار تن از ری ودوازده تن از قم ویك تن از
اصفهان وسیزده تن از سبزوار وسه تن از همدان وچهار تن از کرمان
ویك تن از مکران وسه تن از غزنین وسه تن از قاشان یعنی کاشان
وسه تن از قزوین وده تن از هندوستان وسه تن از ماوراء النهر وهفت
تن از فارس وهفت تن از نیشابور وهفت تن از طوس وسه تن از دامغان
وسه تن از حبشه وهفت تن از بغداد ودو تن از مداین ودوازده تن
از بلاد مغرب ودوازده تن از حله ودوازده تن از مدفن من یعنی نجف
کوفه وپنج تن از مشهد فرزند من حسین یعنی کربلا وپنج تن از طرسوس
وسه تن از طبریه وسه تن از بدخشان وچهار تن از بلخ ودو تن از بخارا
ودو تن از سمرقند وسه تن از سیستان ودو تن از کاشغر وهفت تن
از قیروان وپنج تن از قشیر وچهار تن از بوشنج وشش تن از طبس
وچهار تن از کنام ودو تن از کابل وپنج تن از بفراج ودو تن از مراغه
وچهار تن از جوین وسه تن از بروجرد وشش تن از قومس وسه
تن از نسا ودو تن از ابیورد ودرهمان روز چهار تن از سیمران

نزد انحضرت

نزد انحضرت حاضر شوند عیسی وادریس وخضر والیاس علیهم السلم ودر
باب نزول عیسی حدیث متعدد وارد است چنانکه بعضی از ان مذکور
شود انشاء الله تعالی وروایتی است که حضرت الله تعالی بیست وهفت تن را
از برای انحضرت زنده میکرداند که انصار او باشند پانزده تن از آنها که حضرت
الله تعالی در شان ایشان میفرماید ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و
به یعدلون وهفت تن که ایشانرا اصحاب کهف میکویند ویوشع بن نون و
سلمان فارسی وابوذر غفاری ومقداد اسود کندی ومالك اشتر نخعی
وانکه در بعضی از روایات بجای ابوذر ابودجانۀ انصاری واقع است
ضعیف السند است باید دانست که در تقدیم وتاخیر ظهور حضرت صاحب
الزمان علیه السلم وخروج دجال لعین خلاف کرده اند انچه نزد این
ضعیف معتبر است آنست که بعد از خروج دجال علیه اللعنه حضرت صاحب
الامر علیه السلم ظهور خواهد فرمود چنانکه ابن شاذان علیه الرحمة والغفران
روایت نموده باینطریق که حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر رضی الله عنه
قال حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا محمد بن مسلم قال سأل رجلا با
عبد الله علیه السلم متی یظهر قایمکم قال اذا کثر الغوایة وقل الهدایه

وكثر الجور والفساد وقل الصلاح والسداد واكتفى الرجال بالرجال
والنساء بالنساء ومال الفقهاء الى الدنيا واكثر الناس الى الاشعار والشعراء
ومسخ قومٌ من اهل البدع حتى يصيروا قردة وخنازير وقتل السفياني
ثم خرج الدجال وبالغ فى الاغواء والاضلال فعند ذلك ينادى باسم
القايم عليه السلم فى ليلة ثلث وعشرين من شهر رمضان ويقوم فى يوم
عاشورا فكانى انظر اليه قايما بين الركن والمقام وينادى جبرئيل بين
يديه البيعة لله فيقبل شيعته اليه من اطراف الارض تطوى لهم طيا حتى
يبايعوا ثم يسير الى الكوفه فينزل على نجفها ثم يفرق الجنود منها الى الامصار
لدفع عمال الدجال فيملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما
قال فقلت له يابن رسول الله فداك ابى وامى ايعلم احد من اهل مكة
من اين يجيئ قائمكم اليها قال لا ثم قال لا يظهر الا بغتة بين الركن والمقام
يعنى مردى پرسيد از حضرت ابى عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلم كه قايم
شما كى ظهور خواهد نمود آنحضرت فرمود كه چون بسيار كردد كمراهى و كم
شود راه راست كرفتن و بسيار كردد جور و فساد و كم شود صلاح و
سداد و اكتفا نمايند مردان بمردان و زنان بزنان و ميل كنند فقها

بدنيا

بدنيا و بيشتر مردمان بشاعران و بشعرها و مسخ كردند قومى از اهل بدعتها
و بكردند بصورت خوكان و بوزينكان و كشته شود سفيانى بعد از ان
خروج كند دجال و مبالغه نمايد در اغوا و اضلال يعنى كوشش نمايد
در كمراه ساختن مردمان پس در آنزمان ندا كنند باسم حضرت قايم عليه السلم
در شب بيست و سيم ماه رمضان و قيام نمايد انحضرت در روز عاشورا
يعنى روز دهم ماه محرّم وانحضرت فرمود كه كويا مى بينم حضرت قايم
عليه السلم را ايستاده ميان ركن و مقام و منادى ميكند جبرئيل عليه السلم
در پيش انحضرت كه بيعت مرخدايراست يعنى هركه با صاحب الزمان عليه
السلم بيعت ميكند حكم ان دارد كه بيعت با خداى تعالى كرده پس روى
خواهند آورد شيعيان انحضرت بسوى آن جناب حضرت عزّت از اطراف
زمين و درهم پيچيده خواهد شد زمين از براى ايشان درهم پيچيده
شدنى تا درانند زمانى خودرا بخدمت انحضرت برسانند و با آنحضرت
بيعت كنند پس انحضرت بجانب كوفه توجه فرموده در نجف كوفه نزول
فرمايد بعد از ان لشكرها را بجانب هر شهر و ديار روانه سازد از
براى دفع عمال دجال پس پر كند زمين را از عدل و داد چنانكه پر شده

باشد از جور و بیداد محمد بن مسلم که راوی اینحدیث شریف است کفت پس
کفتم باانحضرت که ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد ایا خواهد
دانست کسی از اهل مکه که قایم شما از کجا می آید بمکه انحضرت فرمود که نه یعنی
کسی از ایشان نخواهد دانست که از کجا می آید بعد از ان فرمود که انحضرت
نمیکردد مکر بناکاه و پنجر در میانه رکن و مقام یعنی در میان رکن
کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلم پس اینحدیث صحیح دلالت میکند
بر ضعف آنچه حضرت اخند روایت فرموده اند در ترجمه حدیث
هشتم که حضرت صاحب الزمان بزی چند در پیش انداخته داخل مکه خواهد
شد وایضًا ابن شاذان رضوان الله علیه میفرماید حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی
الله عنه عن ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلم قال ان القایم ینادی
باسمه لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان و یقوم یوم عاشورا فلا
یبقی راقدا الا قام ولا قایم الا قعد ولا قاعدا الا قام علی رجلیه من
ذلک الصوت وهو صوت جبرئیل علیه السلم و یقال للمؤمن فی قبره
یا هذا قد ظهر صاحبک فان تشاء ان تلحق به فالحق وان تشاء ان تقیم فاقم
یعنی حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که در شب بیست و سیم ماه رمضان

باسم حضرت قایم علیه السلم ندا کنند و قیام نماید در روز عاشورا باقی
نماند خفته الا انکه بر پای شود و بایستد وایستاده بنا شد الا انکه بنشیند
ونشسته بنا شد الا انکه برخیزد بر دو پای خود از ان آواز و آن آواز
جبرئیل علیه السلم خواهد بود و خواهند کفت بمؤمن در قبرش که به تحقیق
که ظهور کرد صاحبت اکر میخواهی که با و ملحق شوی ملحق شو واکر میخواهی
تنبیه
که مقیم باشی مقیم و ساکن باش برجای خود پس آنچه حضرت آخند
در ضمن حدیث سیزدهم نقل کرده اند که هر که هست از برای او مرکی و کشته
شدنی هست اکر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد واکر
کشته شود در رجعت خواهد مرد اکر صحیح باشد چه احتیاج است که مؤمن را
مخیر سازند میان ملحق شدن بحضرت صاحب الامر علیه السلم و مقیم بودن
در قبر و مثل اینحدیث حدیثی ابن شاذان از حضرت امام جعفر علیه السلم
روایت کرده و شیخ طوسی در آخرهای کتاب الغیبه آنحدیث را نقل نموده
دیکر ابن شاذان علیه الرحمة والغفران میکوید حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه
قال حدثنا المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن ابائه
عن امیر المؤمنین علیهم السلم قال سئل رسول الله صلی الله علیه وآله عن الدجال

قال انه یخرج فی قحط شدید من بلدة یقال لها اصفهان من قریه تعرف
بالیهودیه عینه الیمنی ممسوحة والاخری فی جبهته تضئ کانها کوکب الصبح
فیها علقه ینادی باعلی صوته یسمع ما بین الخافقین من الجن والانس یقول
الی اولیائی انا الذی خلق فسوی و قدر فهدی انا ربکم الاعلی ففی اول
یوم من خروجه یتبعه سبعون الفا من الیهود والاعراب والنساء واولاد
الزنا والمدمنین بالخمر والمغنین واصحاب اللهو ویجتمع عنده سحرة الجن
والانس و یکون معه ابلیس ومردة الشیاطین وکل شئ من الاطعمه والاشربه
و یذبح له ولاصحابه من البقر والغنم والجداء والحملان ویحلب لهم البان
البقر والغنم فی ای وقت ارادوه وهو فی کل یوم یقتل احدا من اصحابه
او غیرهم فیواریه احد من الشیاطین و یری الناس نفسه بصورته فیخیلهم
الدجال انه یحیی و یمیت و بذلک یغویهم اشد الاغواء فیطوف البلدان
راکبا علی حمار اقمر والشیاطین معه مع الطبول والمزامیر والبوقات وکل آلة
من آلات اللهو فیبیح الزنا واللواط وسایر المناهی حتی یباشر الرجال النساء
والغلمان فی اطراف الشوارع عریانا وعلانیه ویفرط اصحابه فی اکل لحم
الخنزیر وشرب الخمور وارتکاب انواع الفسوق والفجور ویسخر آفاق

الارض

الارض الا مکه والمدینه ومراقد الایمه علیهم السلم فاذا بالغ طغیانه وملاء
الارض من جوره وجور اعوانه یقتله من یصلی خلفه عیسی بن مریم علیهما
السلم یعنی مفضل بن عمر روایت کرد از حضرت امام جعفر علیه صلوات
الله الملک الاکبر و آنحضرت از آبای کرام خود از حضرت امیر المؤمنین علیهم
السلم که انحضرت کفت که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله پرسیدند
از حال دجال انحضرت فرمود که در سالی که قحط سختی باشد خروج خواهد
کرد دجال در اصفهان از دیهی که آن دیه معروف باشد بیهودیه چشم
راستش هموار باشد یعنی چشم راست او رانباشد وجای چشم راست
با پیشانی یکسان باشد و چشم دیکرش در پیشانیش باشد و درخشنده
باشد چنانکه کویا ستاره صبح است و دران لخت خونی باشد ندا کند
دجال به بلندترا واز خود چنانکه هرکس از جن وانس که در ما بین الخافقین
باشد بشنود یعنی خلق مشرق و مغرب عالم از جنیان و آدمیان همه ندای
او را بشنوند و بکوید که بسوی من آیید و نزد من حاضر شوید ای دوستان
من منم آنخدایی که آفرید همه چیزها را و راست کرد اندام اجزای آن چیزها را
و منم آن خدایی که مقدر کرد اندام هر چیز برا پس راه نمود خلق را منم پروردگار

شما ان پروردکاری که برتر و بلند تراست از همه کس و همه چیز پس در روز
اول از خروج او متابعت کنند او را هفتاد هزار کس از جهودان و عربان
بادیه نشین و زنان و اولاد زنا و کسانی که دایم الخمر باشند و غنا کنندکان
یعنی خوانندکان و اصحاب لهو و نزد دجال جمع خواهند شد ساحران
جن و انس و در آن هنکام ابلیس پر تلبیس با متمردان شیاطین و دیوان
سرکش لعین با او خواهند بود و همچنین هر چیزی از اطعمه و اشربه با او
خواهد بود و خواهند کشت از برای او و اصحاب او از کاو و کوسفند
و بزها و برها و خواهند دوشید از برای ایشان شیر کاو و کوسفند
در هر وقتی که خواهند و دجال در هر روزی خواهد کشت یکی را از
اصحاب خود یا از غیر اصحاب خود و ان کشته را یکی از شیاطین پنهان
خواهد کرد و خود را بصورت ان کشته بمردمان خواهد نمود و دجال
بخیال خواهد انداخت مردمان را که جان میستاند و حیات میدهد و بان
مکر و تزویر مردمان را سخت کمراه خواهد کرد اینید پس بر خر اقمر سوار و شیاطین
با او همراه با طبلها و مزمارها و بوقها و هر آلتی از الات لهو در شهرها خواهد
کردید و زنا و لواطه و سایر مناهی را حلال خواهد کرد اینید یعنی حکم خواهد

کرد

کرد بحلال بودن جمیع محرمات تا بمرتبه که مردان با زنان و پسران برهنه
و عریان در اطراف راهها بظاهر و علانیه مباشرت نمایند و افراط خواهند
کرد اصحاب او در خوردن کوشت خوک و شرب خمور و ارتکاب انواع
فسوق و فجور و آفاق زمین را مسخر خواهد کرد اینید الا مکه و مدینه طیبه
و مراقد امامان علیهم السلم پس چون مبالغه نماید در طغیانش و پر شود
زمین از جور او و جور اعوانش خواهد کشت او را انکسی که نماز خواهد
کذاشت در پس پشت او و عیسی بن مریم علیهما السلم یعنی حضرت صاحب
الزمان صلوات الله علیه او را بقتل خواهد رسانید در باب نزول عیسی
و اقتدا نمودن او در زمان بحضرت خاتم الاوصیا حدیث متعدد وارد است
قال الفضل رحمه الله تعالی حدثنا فضالة بن ایوب رضی الله عنه قال حدثنا
عبد الله بن سنان قال سال ابی عبد الله علیه السلم عن السلطان العادل
قال هو من افترض الله طاعته بعد الانبیاء والمرسلین علی الجن والانس
اجمعین وهو سلطان بعد سلطان الی ان ینتهی الی السلطان الثانی عشر
فقال رجل من اصحابه صف لنا من هم یا بن رسول الله قال هم الذین
قال الله تعالی فیهم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم والذین

خاتمهم الذی ینزل فی زمن دولته عیسی علیه السلم من السماء و یصلّی

خلفه وهو الذی یقتل الدّجال ویفتح الله علی یدیه مشارق الارض ومغاربها

ویمتد سلطانه الی یوم القیمه یعنی عبدالله بن سنان گفت که بدرستی سوال

کردا ز حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصّادق علیهما السلم از سلطان

عادل انحضرت فرمود که او آن کسیست که خدای تعالی فرض کرد ابنده آست

اطاعت و فرمان برداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان

وچنان واو سلطانیست بعد از سلطانی تا انکه منتهی شود بسلطان

دوازدهم پس مردی از انحضرت گفت که صفت کن از برای ماکه ایشان

کیستدای فرزند رسول خدا آنسرور فرمود که ایشان آن کسانند که خدای

تعالی در بارهٔ ایشان فرموده است که اطیعوا الله واطیعوا الرّسول

واولی الامر منکم وآن کسانی اند که خاتم ایشان انکیست که عیسی علیه السلم

در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان ونماز خواهد گذارد

در پس پشت او واست انکسی که خواهد کشت دجال را ومفتوح خواهد

ساخت خدای تعالی بدست او مشارق ومغارب زمین را وخواهد

کشید پادشاهی وسلطنت او تا بروز قیامت قال الفضل بن شاذان

حدثنا

حدثنا محمد بن ابی عمیر وصفوان بن یحیی رضی الله عنهما قالا حدثنا جمیل بن

دراج عن الصّادق علیه السلم عن ابیه عن اٰبائه عن امیر المؤمنین علیهم السلم

انه قال الاسلام والسلطان العادل اخوان توامان لا یصلح واحد منهما

الا بصاحبه والاسلام اُسّ والسلطان حارس وما لا اُسّ له فمنهدم و

ما لا حارس له فضایع فلذلک اذا رحل قائمنا لم یبق اثر من الاسلام واذا

لم یبق اثر من الاسلام لم یبق اثر من الدّنیا یعنی حضرت امام جعفر

علیه السلم از آباء کرام عظام خود نقل نمود از حضرت امیر المؤمنین علیهم السلم

که انحضرت فرمود که اسلام وسلطان عادل دو برادرند توأم شایسته

نیست یکی از ایشان مگر بایار وصاحبش اسلام اساس است وسلطان

عادل پاسبان ونگاهدارندهٔ ان اساس وانچه آنرا اساس نیست منهدم

است وانچه آنرا حارس وپاسبان نیست نابود وناچیز است پس ازینجهت است

که چون رحلت خواهد کرد قایم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام

وچون باقی نماند اثری از اسلام باقی نخواهد ماند اثری از دنیا غرض

از نقل اینحدیث صحیح عالی الاسناد درینمقام رعایت مناسبت است در دو

چیز با حدیث سابق یکی ذکر سلطان عادل دویم انکه ازینحدیث نیز

مفهوم میشود که انتهای دولت حضرت صاحب الامر علیه السلم متصل است
بانقراض عالم چنانکه از حدیث سابق معلوم گشت **باید دانست** که همچنین که
مراد از سلطان عادل امام مفترض الطاعه است مطلب از امام عادل نیز امام
معصوم است **قال الشیخ الهمام ثقة الاسلام** مرغم القرام رئیس المحدثین مرشد المؤمنین
ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی نور الله مرقده فی کتاب الکافی فی باب
ان الارض لا تخلو من حجة محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید
عن القاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال
ان الله اجل واعظم من ان یترک الارض بغیر امام عادل **یعنی** امام جعفر
علیه السلم فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی بزرگوارتر و عظیمتر است
از آنکه واگذارد زمین را بغیر امام عادل **وشیخ ابو جعفر** محمد بن علی علیهما الرحمه
در کتاب کمال الدین وتمام النعمه میفرماید حدثنا ابی رحمه الله تعالی
قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی عن ابن محبوب
عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله اجل
واعظم من ان یترک الارض بغیر امام عادل **وابن شاذان** علیه الرحمه والغفران
اینحدیث را از حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر

علیه السلم

علیه السلم روایت کرده با چند حدیث دیگر که همه افاده اینمعنی میکنند **قال
الفضل رحمة الله علیه** حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه قال حدثنا جمیل
ابن دراج قال حدثنا میسر بن عبد العزیز النخعی قال ابو عبد الله علیه السلم
اذا اذن الله تعالی للقایم فی الخروج صعد المنبر فدعا الناس الی نفسه وناشدهم
بالله ودعاهم الی حقه وان یسیر فیهم بسیرة رسول الله صلی الله علیه وآله
ویعمل فیهم بعمله فبعث الله عز وجل جبرئیل علیه السلم حتی یاتیه فنزل الحطیم
فیقول له الی ای شیء تدعو فیخبره القایم علیه السلم فیقول جبرئیل انا اول من
یبایعک ابسط یدک فیمسح علی یده وقد وافاه ثلثمائة وثلثة عشر رجلاً
فیبایعونه ویقیم بمکة حتی یتم اصحابه عشرة الف نفس ثم یسیر بها الی المدینة
وقال ایضاً فی الکتاب المذکور حدثنا صفوان بن یحیی ومحمد بن ابی عمیر عن معویه
ابن عمار عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا خرج القایم علیه السلم من مکه
ینادی منادیه الا لا یحملن احدٌ طعاماً ولا شراباً وحمل معه حجر موسی بن
عمران علیه السلم وهو وقر بعیر لا ینزل منزلا الا انفجرت منه عیون فمن
کان جایعاً شبع ومن کان ظمآنا روی وروییت دوابهم حتی
ینزلوا النجف من ظهر الکوفه **یعنی** حضرت امام جعفر علیه السلم فرمود

که چون قایم علیه السلم از مکه بیرون رود منادی انحضرت ندا کند که میباید
که کسی آب وطعام با خود برندارد و سنک موسی بن عمران علیه السلم را با
انجناب بردارند وان سنک بار شتر نیست وانحضرت در هیچ منزلی نزول
نفرماید الا انکه منفجر شود از آن سنک چشمها پس هر کس کرسنه باشد از
اشامیدن آب آن چشمها سیر کردد و هر کس تشنه باشد سیراب شود و سیر آب
کردند چهار پایان ایشان تا فرود ایند در نجف از پشت کوفه ثم قال
وحدثنا محمد بن سنان عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلم مثله سواء
یعنی ابو الجارود مثل اینحدیث بی زیاده و نقصان از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم روایت کرده وقال فی الکتاب المذکور حدثنا محمد بن ابی عمیر رضی
الله عنه قال حدثنا عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلم قال
ان الله عز و جل خلق اربعة عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف
عام فهی ارواحنا فقیل له یا بن رسول الله من الاربعة عشر فقال محمد و علی
و فاطمه والحسن والحسین والایمه من ولد الحسین آخرهم القایم الذی
یقوم بعد غیبته طویله فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم
یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که بدرستی که حضرت الله تعالی

چهارده نور آفرید پیش از انکه چیزهای دیکر را بیافریند بچهارده هزار سال
وان چهارده نور ارواح ماست کفتند با انحضرت که ای فرزند رسول خدا کیستند
ان چهارده نور فرمود که محمد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از
اولاد حسین که آخر ایشان حضرت قایم است انکه قیام خواهد نمود بعد از غایب
شدن دراز پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کردانید زمین از هر
جور و ظلمی اینحدیث را ابن بابویه رحمه الله علیه نیز بسند خود روایت
کرده از حضرت امام جعفر علیه السلم و بعد از آن میکوید حدثنا ابی رحمه الله
قال حدثنا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب قال حدثنا الحسن بن محبوب عن
علی بن رياب عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال فی قول الله عز و جل یوم یاتی
بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل الآیات هم الایمه و
الآیة المنتظره القایم علیه السلم فیومئذ لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت قبل
قیامه بالسیف وان امنت بمن تقدمه من آبائه علیهم یعنی حضرت امام
جعفر علیه السلم در تفسیر قول حضرت الله تعالی که میفرماید یوم یاتی بعض
آیات ربك تا باخر فرمود که مراد از آیات امامانند و آیت منتظره حضرت
قایم علیه السلم است پس در آن روز نفع و فایده ندهد نفسی را ایمانش که ایمان

نیاورده باشد پیش از انکه انحضرت باشمشیر قیام نماید واکرچه ایمان آورده باشد
بانکسانی از ابای انحضرت علیهم السلم که پیش از انحضرت بوده اند قال ابن شاذان
رضوان الله علیه حدثنا محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن ابی اسامه
عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا قام القایم من آل محمد علیهم السلم اقام خمسمائه
من قریش فضرب اعناقهم ثم اقام خمسمائه فضرب اعناقهم ثم اقام خمسمائه
اخری حتی یفعل ذلک ست مرات فقیل له یابن رسول الله یبلغ عدد هولاء
هذا قال نعم منهم ومن موالیهم حاصل مضمون اینحدیث آنست که چون حضرت
قایم علیه السلم قیام نماید سه هزار تن را از قریش و موالی ایشان کردن خواهد
زد وقال رحمه الله تعالی حدثنا محمد بن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم
عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا قام القایم سار الی الکوفه فیخرج منها قوم یقال
لهم البزیدیه علیهم السلاح فیقولون له ارجع من حیث جئت فلا حاجة لنا
الی بنی فاطمه فیضع فیهم السیف حتی یاتی الی آخرهم ثم یدخل الکوفه فیقتل
بها کل منافق مرتاب و یهدم قصورها و یقتل مقاتلیها حتی یرضی الله عز
وجل یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که چون حضرت قایم
علیه السلم قیام نماید ببیرون فرماید تا بکوفه پس بیرون آیند قومی که ایشانرا

بزیدیه

بزیدیه کویند بریشان اسلحه باشد یعنی مسلح باشند پس با نحضرت کویند
که باز کرد بانجایی که از آنجا امده که ما را حاجتی به بنی فاطمه نیست پس آنحضرت
شمشیر بریشان کذاشته همه را بقتل رسانند بعد ازان بکوفه در آید و هر منافق
مرتابی را بکشد و قصرهای کوفه را خراب کند و جنک کنند کان آنشهر را
مقتول سازد تا راضی شود خدای عز وجل و قال رحمه الله تعالی
حدثنا محمد بن ابی عمیر عن داود بن فرقد عن ابی عبدالله علیه السلم قال
یعطی الله تعالی لکل واحد من اصحاب قایمنا قوة اربعین رجلا و لا
یبقی مؤمن الا صار قلبه اشد من زبر الحدید وقال قدس الله سره
حدثنا محمد بن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبدالله علیه السلم قال
اذا قام القایم صلوات الله علیه حکم بالعدل وارتفع فی ایامه الجور و
امنت به السبل واخرجت الارض برکاتها و رد کل حق الی اهله ولم یبق
اهل دین حتی یظهروا الاسلام و یعترفوا بالایمان اما سمعت الله عز وجل
یقول وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون
وحکم فی الناس بحکم داود علیه السلم وحکم محمد صلی الله علیه وآله فحینئذ
تظهر الارض کنوزها و تبدی برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومئذ موضعا

لصدقته ولا البرّه لشمول الغنی جمیع المؤمنین ثم قال ان دولتنا آخر
الدول ولم یبق اهل بیت لهم دولة الا حکموا قبلنا لئلا یقولوا اذا راوا
سیرتنا اذا ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء وهو قول الله عزّ وجلّ والعاقبة
للمتّقین یعنی چون قیام نماید حضرت قایم صلوات الله علیه بعدالت
حکم کند و مرتفع و برطرف شود در روزگار دولت او جور و ستم و
بسبب و برکت وجود آنحضرت راهها امن گردد و زمین برکات خود را
بیرون دهد و آنحضرت رد نماید هر حقی را بصاحب و اهل آن حق و بعضی
از فضلای علما در حق بطریق مجهول ضبط کرده اند و بر این تقدیر
در معنی بس تفاوتی نخواهد بود مجملا آنحضرت فرمود که اهل هر دینی اسلام
اظهار کنند و اعتراف بایمان نمایند و کسی بر دینی که غیر اسلام باشد باقی
نماند آیا نشنیده که حضرت الله تعالی میفرماید و له اسلم من فی السّموات
والارض طوعًا و کرهًا و الیه ترجعون و حکم خواهد کرد در میان مردمان
بحکم داود علیه السّلم و حکم محمد صلّی الله علیه و آله پس در آن هنگام ظاهر
خواهد کرد اینده زمین گنجهای خود را و پدید سازد برکات خود را پس
نیابد در آن روزگار مردی از شما موضع صدقه و نیکویی خود را یعنی

مستحق

مستحق در عالم بهم نرسد بسبب آنکه جمیع مؤمنان توانگر باشند بعد
از آن آنحضرت فرمود که دولت ما آخرین دولتهاست و باقی نماند اهل
بیتی که ایشانرا دولتی باشد الا آنکه حکم کنند پیش از ما تا نگویند هرگاه
که سیرت و روش ما را به بینند که هرگاه ملک و دولت یابیم ما سلوک
نماییم مثل سیرت و سلوک ایشان و قول حضرت الله تعالی مشیر بدولت
ماست که میفرماید والعاقبة للمتّقین و قال حدّثنا عبد الله بن جبلة عن
علا عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السّلم قال اذا قام القایم علیه السّلم
حکم بین النّاس بحکم داود لا یحتاج الی بینة یلهمه الله تعالی لیحکم بعلمه و یخبر
کل قوم بما استبطنوه و یعرف ولیه من عدوه بالتوسّم قال الله عزّ
وجلّ ان فی ذلک لآیات للمتوسّمین و انها لبسبیل مقیم یعنی حضرت
امام جعفر علیه السّلم فرمود که چون حضرت قایم علیه السّلم قیام نماید
حکم خواهد کرد در میان مردمان بحکم داود و محتاج نخواهد بود بگواه
ملهم میسازد حضرت الله تعالی آنجناب را پس بعلم خود حکم خواهد کرد
و خبر خواهد داد هر قومی را بآنچه پنهان دارند آنرا و خواهد شناخت
دوست خود را از دشمن خود بفراست و مشعر باین معنیست آنکه حضرت

الله تعالی فرموده است که ان فی ذلك لایات للمتوسمین وانها لبسبیل
مقیم و قال نور الله مرقده حدثنا صفوان بن یحیی عن القسم بن
الفضیل عن الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قام القایم
علیه السلم ضرب فساطیط لمن یعلم الناس القرآن علی ما انزل الله تعالی
فاصعب ما یکون علی من حفظه لانه یخالف فی التالیف یعنی فضیل
ابن یسار روایت کرد از حضرت امام جعفر علیه السلم که آنسرور فرمود
که چون حضرت قایم علیه السلم قیام نماید خیمها بزند یعنی بفرماید
که سراپردها بر سر پای کنند از برای کسانی که تعلیم دهند مردمان قرآن
بر وجهی که فرو فرستاده است حضرت الله تعالی پس دشوار خواهد
بود قرآن بر کسی که حفظ کرده قرآنرا از جهت انکه ان قرآن دیگر گون
خواهد بود در تالیف و قال روح الله روحه حدثنا محمد بن ابی عمیر عن
حماد بن عثمن عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قام قائمنا
اشرقت الارض بنوره واستغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمه
ویعمر الرجل فی ملکه حتی یولد له الف ذکر لا یولد له فیها انثی وتظهر
الارض کنوزها حتی یراها الناس علی وجهها و یطلب الرجل منکم من

یصله

یصله بماله ویاخذ منه زکاته فلا یجد احدا یقبل ذلك منه استغنی
الناس بما رزقهم الله من فضله یعنی چون قیام نماید قایم ما روشن
شود زمین از نور او و مستغنی شوند بندگان از ضیا و روشنی
افتاب و ظلمت و تاریکی برود و بر طرف شود و مرد عمر دراز یابد و
معمر گردد در زمان پادشاهی آنحضرت تا بمرتبه که هزار فرزند مذکر از
نطفه او بوجود آید که در میان ایشان یك مؤنث نباشد و ظاهر کرداند
زمین گنجهای خود را تا به بینند مردمان بر روی زمین ان گنجهارا و
طلب کند مردی از شما کسی را که عطا و بخشش نماید با و از مال خود و بگیرد
انکس از ین مرد زکات او را نیابد احدی را که قبول کند آنرا از وی نیاز
و مستغنی باشند مردمان بانچه روزی کرده حضرت الله تعالی ایشانرا
از فضل خود و قال علیه الرحمه والغفران حدثنا صفوان بن یحیی عن یعقوب
ابن شعیب عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا قام القایم علیه السلم بنی
فی ظهر الکوفه مسجدا له الف باب واتصلت بیوت اهل الکوفه بنهری کربلاء
یعنی هرگاه که قیام نماید حضرت قایم علیه السلم در پشت کوفه مسجدی
بنا کند که هزار در داشته باشد و متصل شود خانهای اهل کوفه بنهر کربلا

والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث الاربعون قال الشیخ الثقة الجلیل
ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل قدس الله روحه ونور ضریحه
حدثنا عبد الرحمن بن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن حریز عن زراره
ومحمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم انه قال یملك المهدی ثلثمائة وتسع
سنین کما لبث اهل الکهف فی کهفهم ویکون کوفه دار ملکه ویمضی قبل
القیمه باربعین یومًا یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که
پادشاهی و سلطنت ظاهری خواهد کرد حضرت مهدی علیه السلم
سیصد و نه سال همچنانکه درنك کردند اصحاب کهف در کهف خود و
کوفه دار الملك انحضرت خواهد بود و رحلت خواهد کرد پیش از قیامت
بچهل روز ودر بعضی از احادیث بجای کلمهٔ یمضی لفظ یموت واقع است
وقال حدثنا علی بن عبد الله عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی الجارود
قال قال ابو جعفر علیه السلم ان القایم یملك ثلثمائة وتسع سنین کما لبث
اهل الکهف فی کهفهم یملاء الارض عدلًا و قسطًا کما ملئت ظلمًا وجورًا
ویفتح الله له شرق الارض وغربها و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین
محمد صلی الله علیه وآله بسیر بسیرة سلیمن بن داود ثم قال الفضل

الحدیث

الحدیث طویل اخذ ناه موضع الحاجة یعنی حضرت امام محمد باقر علیه
السلم فرمود که حضرت قایم سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد چنانکه
درنك کردند اهل کهف در کهف خود پر خواهد کرد زمین را از عدل
وداد انچنانکه پر شده باشد از جور وظلم و مشرق و مغرب عالم را خدای
تعالی از برای او مفتوح خواهد ساخت وخواهد کشت مردمانی را که
تابع دین حق نباشند تا باقی نماند الا دین محمد صلی الله علیه وآله وسلوك
نماید انحضرت بسلوك وسیرت سلیمان بن داود حدیثی دیگر فضل بن
شاذان علیه رحمة الله الملك المنان هم درباب ملك وسلطنت حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه روایت کرده و بعد از ان میفرماید
هذا حدیث ماوّل وشیخ طوسی رحمة الله علیه آنحدیث را ان ودر آخر
کتاب الغیبه نقل کرده ایا حضرت آخند راه بتاویل انحدیث برده اند
باید دانست که در مدت خلافت ظاهری آنحضرت اقوال واحادیث
مختلفه در کتب معتبرهٔ علمای امامیه بنظر رسیده در بعضی از روایاتست
که مدت پادشاهی انحضرت هفت سال خواهد بود هر سالی از آن برابر
ده سال ودر بعضی دیگر از اخبار است که مدت سلطنت آنجناب نه سال خواهد بود

هرسالی ازآن بقدر ده سال شیخ مفید علیه الرحمه میفرماید که قدروی ان
مدة دولة القایم علیه السلم تسع عشرسنه یطول ایامها وشهورها علی
ماقدرناه یعنی بتحقیق که روایت کرده اند که مدت دولت حضرت قایم
علیه السلم نوزده سال خواهد بود دران میکردد روزها وماههای
ان سالها بران وجهی که تقدیم بذکرآن نمودیم نزد جامع اربعین
حدیثی که فضل بن شاذان از زراره ومحمد بن مسلم روایت نموده که درآن
مذکوراست که حضرت ابوجعفر علیه السلم فرمود که قایم صلوات الله علیه
سیصد ونه سال پادشاهی خواهد کرد اعتبار تمام دارد قال
الشیخ الجلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل طیب الله مرقده حدثنا
الحسین بن علی بن فضال وابن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن عبد الله
ابن مسکان عن ابان بن تغلب عن سلیم بن قیس الهلالی عن سلمان
الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه الا ابشرکم ایها الناس
بالمهدی قالوا بلی قال فاعلموا ان الله تعالی یبعث فی امتی سلطانا
عادلا واماما قاسطا یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما
وهو التاسع من ولد ولدی الحسین اسمه اسمی وکنیته کنیتی الا ولاخیر

فی الحیوه

فی الحیوة بعده ولایکون انتهاء دولته الا قبل القیمه باربعین یوما باید دانست
که اینحدیث وچند حدیث دیکر که بعضی ازان کذشت مؤید قول شیخ رضوان
الله علیه است که در کتاب ارشاد صفت سلطان عادل فرموده وترجمه
ان قبل ازین بعد از ذکر سبب تشیع بنی راشت مذکور کشت اما معنی
این حدیث اینست که پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که ایا بشارت ندهم
شما را ای مردمان بمهدی کفتند بشارت بده انحضرت فرمود پس بدانید
که برخواهد انکیخت خدای تعالی درمیان امت من پادشاه عادلی وامام
قاسطی را که پر کند زمین را از عدل وداد اچنانکه پر شده باشد از جور
وظلم واو نهمین است از اولاد فرزند من حسین اسم او اسم منست وکنیت
او کنیت منست وبدانید واکاه باشید که نیست خیر وخوشی در زندکانی
بعد از و ونخواهد بود انتهاء دولت او الا پیش از قیامت بچهل روز
شیخ مذکور حدیث لاخیر فی الحیوة بعد المهدی را از حضرت امیر المومنین
وامام محمد باقر وامام جعفر علیهم السلم روایت نموده وحافظ ابو نعیم
احمد بن عبد الله اصفهانی که درین زمان نزد اهل اصفهان بخواجه حافظ
مشهوراست وقبرش در طرف غربی درخارج بلده مذکوره واقع است

در اربعینی که در تعریف حضرت صاحب الامر علیه السلم جمع کرده و صاحب
کشف الغمه بحذف اسناد آنرا در کتاب خود ایراد نموده میکوید الخامس
والثلثون فی قوله علیه السلم لاخیر فی العیش بعد المهدی بعد از ان حدیثی
نقل میکند که دران مذکور است همین معنی که خیر و خوبی نیست در زیستن
بعد از مهدی و از کتاب محمد بن یوسف کنجی شافعی حدیثی نقل نموده
که دران حدیث واقع است که ثم لاخیر فی العیش بعده او قال ثم لاخیر فی
الحیوة بعده پس معلوم می شود که شیعه و سنی قایل شده اند بانیکه
خیر و خوشی در زندکانی نیست بعد از حضرت مهدی علیه السلم پس
حضرت آخند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد کرد و حضرت
امیر المومنین علیه السلم چهل و چهار هزار سال سلطنت خواهد کرد
و امام حسین نیز مدتی مدید پادشاه خواهد بود اکر صحیح باشد چون
خیر و خوبی در زمان پادشاهی ایشان نباشد اکر قوت مولویت حضرت
آخند بمرتبه ایست که این حدیث راجع میتوانند نمود با آنچه در بحار از کتاب
معنی انرا روایت کرده اند که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار

سال از مردم است و هشتاد هزار سال ملک آل محمد است میبایست توجیه
و توفیق دریغ ندارند و الا اولی آن بود که از سر نقل یکی از این دو روایت
درکذرند دیگر مؤید حدیث مذکور یعنی حدیث چهلم که زراره و محمد بن
مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلم نقل نموده اند و دلیل بر ضعف آنچه حضرت
آخند روایت کرده اند بسیار است یکی انکه پیش از ظهور حضرت قایم علیه السلم
هیچکس نکفته که پیغمبر یا یکی از باقی اوصیای آن سرور رجعتی و وقوع یابد
بتخصیص هرکاه حضرت آخند بحساب ابجد مغاربه بیان فرموده باشند
که از تاریخ تحریر کتاب آنجناب که سال هزار و هفتاد و هشت است شصت
و پنج سال بظهور حضرت قایم علیه السلم مانده و چون این ضعیف در
سال هزار و هشتاد و یک این چند کلمه را قلمی کرد اینک پس شصت و یک
سال بنا بر تقریر آنجناب بظهور حضرت امام زمان باقی مانده باشد امید
که حضرت آخند سال هزار و صد بیست و یکم را دریابند اما اکر در آن
زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلم ظهور نکند باعث شرمندکی خواهد
بود و اکر عیاذا بالله دران تاریخ حضرت آخند در سلک احیا منتظم نباشد
ان وعده فرمودن ایشان سبب بدنامی خواهد بود قطع نظر از ان کرده

که وقت قرار دادن بجهت ظهور آنحضرت مخالفت نمودن با خدا و مصطفی
و ائمه هدی و منافی عدالت است دویم آنکه زمان خلافت ظاهری آن
آنحضرت را بر وجهی که معتبر و معول علیه باشد کسی زیاده از سیصد و
نه سال روایت نکرده و ظاهر است که نود و چهار هزار سال بلکه زیاده
بران مدت سلطنت پیغمبر و امیر المؤمنین و امام حسین در میان آن سیصد
و نه سال گنجایش ندارد سیم آنکه از زمان وفات حضرت صاحب الزمان
تا قیام قیامت چهل روز بیشتر فاصله نخواهد بود چنانکه از احادیث صحیحه
ظاهر گشته و اکابر علمای امامیه بران بوده اند از جمله شیخ مفید علیه
الرحمه در اواخر کتاب ارشاد میفرماید فلیس بعد دولة القائم علیه السلام
لاحد دولة الا ما جاءت به الروایة من قیام ولده ان شاء الله ذلک ولم یرد
القطع والثبات واکثر الروایات انه لن یمض مهدی الامة الا قبل القیمة
باربعین یوما یکون فیها الهرج والمرج وعلامة خروج الاموات وقیام
الساعة للحساب والجزاء یعنی نیست بعد از دولت حضرت قائم علیه
السلام هیچکس را دولتی الا آنچه روایت دران آمده از قیام اولاد او اگر
خدای تعالی خواسته باشد آنرا و وارد نشده است قطع و ثبات واکثر

روایات

روایات آنست که هرگز در نخواهد گذشت یعنی هرگز رحلت نخواهد نمود
از دنیا حضرت مهدی امت علیه السلام مگر پیش از قیامت بچهل روز و
قبل ازین دو حدیث درین باب از کتاب اثبات الرجعه منقول گشت
و ابن بابویه علیه الرحمه بسند خود در کتاب کمال الدین از حضرت امام
جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ما زالت الارض الا ولله
تعالی ذکره فیها الحجة یعرف الحلال والحرام ویدعو الی سبیل الله جل و عز
ولا ینقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما قبل یوم القیمة الی آخر الحدیث
یعنی همیشه در زمین خدا را حجتی هست که بر حلال و حرام آگاهی تمام
دارد و مردمان را بران مطلع میسازد و میخواند مردمان را براه حق و
منقطع نمیشود حجت خدا از زمین مگر بچهل روز پیش از روز قیامت
و حدیثی هست که شیخ ابو جعفر یعنی محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی
و بسیاری از اکابر محدثین شیعه آنرا روایت کرده اند رضوان الله
علیهم اجمعین و حضرت استادی من علیه اعتمادی امیر محمد باقر داماد
رحمة الله علیه در کتاب شرعة التسمیه مجملی از مضمون آنرا روایت کرده
برین وجه که میفرماید فی الکافی لرئیس المحدثین ابی جعفر الکلینی وفی

کتاب مفرد فی اخبار الغیبه لشیخنا الامام ابی عبد الله المفید و فی کتاب
اعلام الوری لثقة الاسلام ابی علی الطبرسی المفسر و غیرهما من کتب الاصحاب
رضوان الله علیهم بالاسانید المعتبره المصححه ان اباعمرو عثمان بن سعید
العمری الوکیل رضی الله تعالی عنه سئل عند احمد بن اسحق عن القایم و
السائل عبد الله بن جعفر الحمیری بشیخ القمیین و وجههم قال له یا باعمرو
انی ارید ان اسالك عن شیء و ما انا بشاك فیما ارید ان اسالك عنه فان
اعتقادی و دینی ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا کان قبل القیمه باربعین
یوما فاذا کان ذلك رفعت الحجه و اغلق باب التوبه الی آخره یعنی
ازابو عمرو که از جمله وکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلم بود پرسیدند
نزد احمد بن اسحق و سائل عبد الله بن جعفر حمیری بود که شیخ و وجه
اهل قم بود گفت عبد الله بن جعفر که ای ابو عمرو میخواهم از تو سوالی
کنم و من شك ندارم در ان چیزی که میخواهم از تو بپرسم پس بدرستی
که اعتقاد و دین من آنست که زمین خالی نمیباشد از حجتی مگر پیش از
قیامت بچهل روز پس هرگاه اینچنان باشد برداشته میشود حجت و بسته
میگردد باب توبه چون مراد از نقل مضمون این حدیث این بود که

دوستان

دوستان بدانند که قبل از قیامت بچهل روز حضرت حجت علیه السلم
رحلت میکند از مضمون اینحدیث بهمین اکتفا نمود پس هرگاه اعتقاد
و دین مثل عبد الله بن جعفر حمیری مردی که از اکابر شیعه و از اصحاب
حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلم است این باشد و در
حضور مانند احمد بن اسحق شخصی که از اصحاب و راویان حدیث
امام محمد تقی و امام علی نقی و از خاصان امام حسن عسکری علیهم السلم
است و حضرت صاحب الزمان را دیده است با ابو عمرو که او نیز از جمله بزرگان
اصحاب ائمه است و خدمت حضرت امام علی نقی کرده و وکیل حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم بوده و بعد از ان بشرف وکالت حضرت
صاحب الزمان مشرف شده گفته باشد که اعتقاد و دین من اینست
که خالی نمیباشد زمین از حجت مگر پیش از قیامت بچهل روز و معلوم است
که اعتقاد و دین مسئول یعنی ابو عمرو و حاضر یعنی احمد بن اسحق نیز
این بوده که اگر بر این اعتقاد و دین نمیبودند البته انکار میمنودند و الحمد
لله رب العالمین که این کمترین را نیز اعتقاد و دین اینست اما اگر حضرت
آخوند بر این اعتقاد و دین نباشد از برای او عیبی عظیم خواهد بود

واکر برین اعتقاد و دین باشد نقل پنجاه هزار سال پادشاهی پیغمبر و چهل
و چهار هزار سال پادشاهی امیر المؤمنین و مدتها پادشاهی امام حسین
علیهم السلام بر خلاف اعتقاد و دین و نقلش بیفایده خواهد بود واکر
شخصی درین باب خواهد که از در مکابره و مناقشه در آید با احادیث بسیار
که مؤید مراد است چه خواهد کرد که از آن جمله است انکه ابن بابویه رحمة
الله علیه در کتاب کمال الدین میفرماید حدثنا ابی رحمه الله قال حدثنا
عبد الله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن عبد الله
ابن محمد الحجال عن حماد بن عثمن عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی قول
الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
قال الائمة من ولد علی و فاطمه علیهم السلام الی ان تقوم الساعة یعنی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از معنی آیه مذکوره پرسیدند و معلوم
است که مراد سایل این بود که بداند که اولی الامر کیستند امام علیه السلام فرمود
که امامانند از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام تا بروز قیامت وحدیث دیکر
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین

وضم بین

وضم بین سبابتیه فقام الیه جابر بن عبد الله الانصاری وقال یا
رسول الله و من عترتک قال علی والحسن والحسین والائمة من ولد الحسین
الی یوم القیمة یعنی من دو چیز بزرک در میان شما میکذارم یکی کتاب
خداست و دیکری عترت و اهل بیت من پس بدرستی که این دو چیز از هم
جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض کوثر و هر دو انکشت سبابه
خود را آنحضرت بهم ضم کرد پس جابر بن عبد الله انصاری برخواست و کفت
ای رسول خدا کیستند عترت تو آنحضرت فرمود که علی و حسن و حسین
و امامان از فرزندان حسین تا بروز قیامت و در اخر حدیثی که بحدیث
خواتیم الذهب موسوم است و از چند سند نقل کرده اند و ابن بابویه
نیز نقل کرده مذکور است که یدفعها من بعده الی من بعده الی یوم القیمة
وحدیث بسیار است بعضی مطول و بعضی مختصر که در آن همین معنی
مذکور است و ظاهر است که کلمه الی از برای انتهای غایت است اکر کسی همه
این احادیث را خواهد جمع نماید باید کتابی علیحده در آن باب تمام کند
و ابن بابویه رحمة الله علیه در یکی از ابواب کتاب کمال الدین که در آن حدیث
انی تارک فیکم الثقلین را بسندهای بسیار روایت کرده میکوید و کان

مرادنا بايرادنا قول النبی صلّی الله علیه واله انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
فی هذا الباب اثبات لاتصال امر حجج الله علیهم السلم الی یوم القیمه وان القرآن
لا یخلو من حجة مقترن الیه من الایمة الذین هم العتره صلوات الله علیهم
یعلم حکمه الی یوم القیمه لقوله صلّی الله علیه واله لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
وهکذا قوله ان مثلهم کمثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمه تصدیقا
لقوله ان الارض لا تخلو من حجة لله علی خلقه ظاهر مشهورا وخاف مغمورا لئلا
یبطل حجة الله وبیناته فقد خبر النبی صلّی الله علیه واله من العتره المقرونه
الی کتاب الله جلّ وعزّ فی الخبر الذی حدثنا به احمد بن الحسن القطان قال
حدثنا الحسن بن علی السکری عن محمد بن زکریا الجوهری عن محمد بن عماره
عن ابیه عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین
عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم قال
قال رسول الله صلّی الله علیه واله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی
اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین وضم بین سبابتیه
فقام الیه جابر بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله ومن عترتک
قال علی والحسن والحسین والایمه من ولد الحسین الی یوم القیمه واین شیخ

عظیم الشأن ازین قبیل در کتاب مذکور افاده بسیار فرموده واخبار
بسیار ایراد نموده اما این مختصر گنجایش نقل همه آن ندارد وعلمای مخالف
نیز احادیث بسیار روایت کرده اند که همه مفید این مدعاست بدان ای
مؤمن صاحب یقین که در هنگام تحریر این اربعین بعضی از کتب حدیث
مخالفین بدست نیامد از یکی از کتابهای قدیم نوشته که از تصانیف یکی از
قدمای علمای شیعه بود احادیثی که درین باب از کتابهای معتبر ایشان
منقول است مسطور شد وچون مؤلف ان کتاب ذکر نام خود ننموده
بود بنابر اعتمادی که بر قول شیخ ثقه عالی درجه علی بن عیسی اربلی علیه
الرحمه دارد بخاطر میرسد که بترتیبی که از ودر کتاب کشف الغمه این احادیث
را ثبت نموده نقل نماید شیخ مذکور در کتاب مزبور از جمع بین الصحیحین
نقل کرده که جابر بن سمره گفت سمعت النبی صلّی الله علیه واله وسلّم یقول
یکون بعدی اثنی عشر امیرًا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من
قریش کذا فی حدیث شعبه وفی حدیث ابن عیینه قال لا یزال امر الناس
ماضیًا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلّی الله علیه واله بکلمة خفیت
علی فسألت ابی ماذا قال رسول الله صلّی الله علیه واله فقال قال کلهم من قریش

و فی روایة مسلم من حدیث عامر بن سعد بن ابی وقاص قال کتبت الی
جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشئ سمعته من رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم فکتب الیّ انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
یوم جمعة عشیة رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قایما حتی یقوم الساعة او
یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش وعن عامر بن الشعبی عن جابر بن
سمره قال انطلقت الی رسول الله صلی الله علیه واله ومعی ابی فسمعته یقول
لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفه فقال کلمة فقلت لابی ما
قال قال کلهم من قریش ومثله عن حصین بن عبد الرحمن عن جابر قال
دخلت مع ابی الی النبی صلی الله علیه فقال هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی
فیهم اثنا عشر خلیفه ثم تکلم بکلام خفی علیّ فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش
و فی حدیث سماک بن حرب عن جابر بن سمره عنه علیه السلم لا یزال الاسلام
عزیزا الی اثنی عشر خلیفه ثم ذکر مثله و نقلت عن مسند احمد بن حنبل رحمه الله
عن مسروق قال کنا مع عبد الله جلوسا فی المسجد یقرئنا فاتاه رجل فقال
یا بن مسعود هل حدثکم نبیکم کم یکون بعده خلیفه قال نعم کعدة نقباء بنی
اسرائیل نقلته من المجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه

مضمون

مضمون همه این احادیث آنست که خلیفه پیغمبر دوازده اند مضمون بعضی
ازین احادیث و بسیار حدیثی غیر این که ایشان ذکر کرده اند آنست که خلافت
ایشان ممتد است تا بروز قیامت از آنجمله است حدیثی که احمد بن حنبل در
مسندش روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود النجوم امان لاهل
السماء فاذا ذهبت النجوم ذهبوا واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب
اهل بیتی ذهب اهل الارض یعنی ستارکان امانند از برای اهل آسمان
پس هرگاه ستارکان بروند اهل آسمان نیز خواهند رفت واهل بیت
من امانند از برای اهل زمین پس چون بروند اهل بیت من اهل زمین
نیز خواهند رفت وسدی در تفسیر قول حضرت حق تعالی که میفرماید و
جعلها کلمة باقیة فی عقبه میکوید که ان عقبه آل محمد علیهم السلم واین تفسیر موافق
تفسیر اهل البیت علیهم السلم است که ابن بابویه نقل میکند در باب ما اخبر به
سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلم باسناد از امیر المومنین صلوات
الله علیه که انحضرت فرمود فینا نزلت هذه الایه وجعلها کلمة باقیة فی
عقبه والامامه فی عقب الحسین الی یوم القیمه و در آخرهای باب ما روی
عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلم روایت میکند که حضرت امام جعفر

علیه السلم در جواب مفضل عمر کفت در حالتی که او از تفسیر همین آیه پرسیده
بود که یعنی بذلك الامامه جعلها الله تعالی فی عقب الحسین الی یوم القیمه
و درین باب که مراد از کلمه باقیه معنی مذکور است از طرفین حدیث بسیار است
پس معلوم شد که شیعه و سنی اتفاق دارند که زمان امامت و خلافت حضرت
حجت علیه السلم بقیامت متصل است و سابقا مذکور شد که پیش از ظهور آن
برکزیده حضرت ایزد عفور جل جلاله کسی از ماهرین آثار ائمة الطاهرین
علیهم السلم قایل نشده برجعت کسی از برکزیدکان حضرت الله تعالی و زمان
دولت و سلطنت آنحضرت را بر وجهی که معول علیه است زیاده از سیصد
و نه سال نقل نکرده اند پس نود و چهار هزار سال پیشتر پادشاهی آن سه
سرور در میان سیصد و نه سال کنجایش ندارد و حال آنکه حضرت آخند
در ضمن حدیث دوازدهم روایت فرموده اند که حضرت امام حسین
صلوات الله علیه بعد از حضرت صاحب الامر علیه السلم سیصد و نه سال
پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت پادشاهی آنحضرت
تمام شود حضرت امیر المومنین علیه السلم ظاهر شود و نوبت پادشاهی
آنحضرت باشد آیا حضرت آخند هیچ فکر نکرده اند که این روایت را چون

جمع میکنند و بچه کونه توفیق میفمایند با حدیث دوازدهم که نقل فرموده
اند در ان مذکور است که امام حسین علیه السلم فرمود که اول کسی که زمین
شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیام قیامت من باشم بیرون آمدنی
که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المومنین و ظاهر شدن قایم اهل
بیت علیهم السلم و باید دانست که جمعی از علمای امامیه دلیل عقلی که مستنبط است
از دلیل نقلی درین باب در کتابهای خود ایراد نموده اند از انجمله صاحب
کتاب انیس المؤمنین میکوید که بمقتضای لولاك لما خلقت الافلاك خلو زمانه
از نور محمدی صلی الله علیه و آله ممتنع است و عالم ببرکت ان نور قایم است
چنانکه حضرت رسول فرمود هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی
عشر خلیفه کلهم من قریش یعنی امر دین و مردمان باقیست تا آن زمان که بگذرد
در میان ایشان دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و چون دنیا از
فیض نور محمدی صلی الله علیه و آله که بمهدی علیه السلم انتقال یافته عاری
شود بموجب فرموده فلا خیر فی العیش بعد المهدی سلسلهٔ انتظام دنیا
منقطع کردد اکر حضرت آخند از ان دو حدیث که دیکی مذکور است که یکون
بعد القایم اثنا عشر مهدیا و در دیکری واقع است که ان منا بعد القایم

احد عشر مهدیا من ولد الحسین کمان کرده اند که بعد از رحلت حضرت حجت
مدتها دنیا بر قرار خواهد بود قطع نظر از اختلاف این دو حدیث باید که
حضرت آخند بدانند که شیخ ابو محمد بن شاذان در باب حدیث اول میفرماید
که علی تقدیر صحتها ای یکون بعد ظهور القایم علیه السلم اثنی عشر مهدیا اما آنچه
حضرت آخند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند که شیطان با اصحابش
با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و اصحاب انحضرت جنک کند و اصحاب انحضرت
را شکست دهد قطع نظر از آن کرده که ضعیف السند است و محل اعتماد
نیست آیا هیچ شیعه راضی میشود باینکه در زمان دولت حضرت صاحب
الزمان در حالتی که حضرت امیر المؤمنین با اصحاب خود باشد اصحاب
انحضرت از شیطان و اصحاب او شکست خورند و آخر ابری پیدا شود
و پیغمبر را به بیند و برکردد مکر بیشتر شیطان کود بود و امیر المؤمنین را نمی
دید و مکر حضرت آخند کمال شجاعت حضرت امیر را ندانسته اند یا کمان
میبرند که شیطان از غایت شجاعت آنحضرت غافل بوده اما انکه در ضمن
همین حدیث سیزدهم نقل فرموده اند که هر که هست مرکی و کشته شدنی
برای او هست اکر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اکر

کشته

کشته شود در رجعت خواهد مرد که از ان معلوم میشود که تمام اهل عالم
در دنیا دو بار زندکانی خواهند کرد آیه که بعد از ان نقل فرموده اند و
تفسیرش را قلمی کرداینده اند دلیل بر ضعف ان روایت و کذب راوی
کاینست آن ایه اینست که حضرت الله تعالی میفرماید یوم نحشر من کل امة فوجا
ممن یکذب بایاتنا و جناب آخند در تفسیرش نوشته اند یعنی روزی که
محشور کردانیدیم از هر امتی کروهی را از آنها که تکذیب میکنند بایات ما و
فرموده اند که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور
میکرداند چنانکه در جای دیکر فرموده که محشور میکردانیم ایشانرا و
احدی را از ایشان را ترک نمیکنیم دیکر انکه در ضمن همین حدیث سیزدهم
نوشته اند که از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان
حضرت قایم علیه السلم جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا
برمیکردند نیکان از برای انکه بدولت ایمه خود دیدهای ایشان روشن
شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از
برای انکه ازار بکشند و ان دولتی را که نمیخواستند که باهل بیت برسد
اضعاف ان را در دست ایشان به بینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند

واما سایر مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث
بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته
باشد یا محض کفر واما سایر خلق پس ایشانرا بحال خود میگذارند هرگاه حضرت
آخند میدانستند که این از جمله اجماعیات شیعه است نوشتن مضمون الحدیث
شاذ ضعیف السند که هر که هفت مرگی وکشته شدنی از برای او هست چه
تقریب داشت در واقع اینهمه مختلفات ومتضادات در رجعت که حقیقةً
از مسایل اصول است میتوان نوشت دیگر دلیل بر ضعف آن روایت که هر که
هفت مرگی وکشته شدنی از برای او هست بسیار است که حضرت آخند خود
نقل فرموده اند یکی از آنجمله دعائیست که ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب
مصباح الزایر روایت کرده وانکه حضرت آخند نوشته اند که اکثر علمای
ما دعوای اجماع حقیت رجعت کرده اند مناسب حال وملایم مقالی مدعیان
فضل وکمال نیست مخالفان میگویند که شیعه اینطور دعوایی میکنند خواص
وعوام شیعه همه در حقیت رجعت اتفاق دارند وهیچکس از ایشان در این
معنی شبهه ندارد وهر که او را در حقیت رجعت شک وشبهه باشد
او را شیعه نمیدانند بلکه مسلمانش نمیخوانند دیگر در باب بعضی از نقلهای

حضرت

حضرت آخند واخبار ضعیفهٔ غیر معتبره که روایت فرموده اند سخن
بسیار است ودلیل بر اینکه عالم بوجود فایض الجود حضرت قایم علیه السلم
قایم است وچون آنحضرت رحلت میکند سلسلهٔ نظام وانتظام عالم از هم
میگسلد وقیامت آشکار میگردد بیشمار بهمه حال اگر حضرت آخند ترک
تکبر فرموده خود را بحدیث دانی رسانند واز و حدیث بشنوند وبر آنچه
از والد علامهٔ خویش شنیده اند نیز اعتماد نکنند ظاهرا از برای ایشان بهتر
باشد وباینکه عوام در پیش قبر والد مرحوم ایشان سجده میکنند وبر دور
آن قبر میگردند دلخوش ندارند وکتاب فضایح المبتدعه را مطالعه نمایند
وبکثرت وهجوم عوام ودست وپا بوسیدن ایشان مغرور نگردند مگر احادیثی
که در باب دست وپا بوسیدن وارد است حضرت آخند ندیده اند و
نمیدانند که مصافحه سنت است وتوقع آنکه از کلمة الحق نرنجند امید آنکه خداوند
عالمیان جمیع شیعیان را بشرف تقبیل پای مبارک حضرت صاحب الزمان
سرافرازی بخشد بمنه وجوده بخاطر فاتر میرسد که درین مقام بر بعضی
دیگر از غفلتها که از حضرت آخند صدور یافته ومی باید آنجناب را از روی
خیرخواهی مطلع سازد یکی آنست که حضرت آخند مذمت غنا وفاعل وسامعش

بسیار کرده اند و میکنند و زبان مریدان حلاج را بخود دراز کرده اند
و از بسیار کسی از یشان میشنویم که میکویند حضرت آخند قایل شده اند که
باتفاق علمای شیعه غنا حرام است و از احادیث ظاهر میشود که از کناهان
کبیره است و حال انکه عمر شریف آخند مرحوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا مجلسی
که بدرجه ده کهر حضرت آخند ملا محمد باقر است صرف غنا شد و مثل شاه
میرك زرکش مطرب و خواننده معینی داشت سوای مطربان و مغنیان
براکنده که در مجالس عقد نکاح و ضیافت و غیران البته میبایست بتکلیف
اخند مرحوم چند تن از یشان حاضر شوند و بجهت آخند مرحوم خوانندکی
و نغمه سرایی کنند و غنا و سرود بکار برند و هنکامه مارا آخند مرحوم
درین ولایت کرم کرده اند و مدتها بمریدی میر قاسم ذاکر اوقات
کذرانیده بود و از آن جهت بود که دوستی غنا در دلش جا کرفته بود
الحال فرزند دلبندش مارا و طریقه مارا میکند انتهی پس اکر حضرت آخند مذمت حم
در باب غنا ساکت میشدند و در فضیحت و رسوایی والد مرحوم خود سعی
و کوشش نمیکردند در عالم مصلحت کزینی بهتر بود چون چند و زکذشته
که اینمعنی مردمانرا فراموش شده باشد و انکه بعضی از مریدان حضرت
آخند

آخند میکویند که در وقت فوت شدن آخند مرحوم از شنیدن غنا
توبه کرد حرف توبه روایت است و شنیدن غنا درایت هیچکس از
اهل دین روایت را بر درایت اختیار نمیکند و بر فرض ثبوت این
دعوی باانکه چندین هزار تن در شنیدن غنا متمسکند بفعل آخند
چه چاره میتوان کرد مکر مریدان مذکور حدیث متبنی را نشنیده اند
و اکر در باب مریدی حلاج اینطور دعوایی کنند در ان باب نیز همین
جواب جاری میکردد دیکر مریدان حلاج میکویند که حضرت آخند ملا
محمد باقر حدیثها در مذمت ما نقل کرده حتی حدیثی روایت نموده که در
آن مذکور است که حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود که من ذهب الی زیارة
احد منهم حیًّا او میتًا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
یعنی هر کس بزیارت یکی از یشان برود کویا بزیارت شیطان و پرستیدن
بتان رفته پس حضرت آخند می بایست که اینطور حدیثها را نقل نکنند یا اکر نقل
کنند ترك زیارت آخند مرحوم نمایند و باعث رغبت عوام بزیارت
والد عالیمقام نشوند چون شدت مبالغه آخند مرحوم در تصوف
بمرتبه بود که پنهان نمیتوان داشت و کتاب توضیح المشربین و تنبیه المذهبین

وکتاب اصول فصول التوضیح در میان مردمان بسیار است بحدی که
امکان دارد که هزار نسخه از ان دو کتاب در اصفهان بیشتر باشد و مردمان
میخوانند و میدانند که آخوند مرحوم بهواداری و تعصب حسین منصور
حلاج کافر ساحر نسبت به بزرگان علمای شیعه که دعایم دینند تا بچه
مرتبه بی ادبانه سخن گفته و ان دو کتاب هر دو مشتملند بر مناظره که در
نفی و اثبات و حقیت و بطلان تصوف در میان ملا محمد طاهر شیخ الاسلام
دار المؤمنین قم و آخوند مرحوم وقوع یافته و آن برین وجه است که در
جایی از ان رساله که شیخ الاسلام مذکور در ضمن بیان حال مریدان
حلاج از کتاب اقتصاد شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه و کتاب
الغیبه او و کتاب اعتقادات ابن بابویه رحمة الله علیه و از شیخ مفید
و دیگران از علمای امامیه قدس الله اسرارهم مطاعن حلاج را نقل
نموده آخوند مرحوم در جواب نوشته اند عجب از مولانا که اقوال غیر
معلوم که جمعی از جهله نسبت بجمعی دهند اینها را حجت مذمومیت سازند
با انکه اخباری را که در کتب اربعه است اکثر علما بجهت جهل باحوال
راویان طرح نموده اند و جمعی کثیر باخبار آحاد صحاح عمل ننموده اند

بمجرد

بمجرد انکه مجهولی پاره از مزخرفات در کتابی مجهول نقل نماید اینها را
حجت ساختن محض جهالت است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
دیگر مریدان حلاج میگویند پس مشخص است که انکه حضرت آخوند در
رساله کرده در مذمت حکما و مذمت ما نوشته فرموده که ایاك وان
تظن بالوالد العلامه نور الله ضریحه انه کان من الصوفیه او یعتقد
مسالکهم و مذاهبهم حاشاه عن ذلك عزیت لنك و سخنیست
بی فرهنك شاید کسی که بر حال آخوند مرحوم مطلع نباشد و ان طور کتابها
را ندیده باشد این سخن را باور کند در واقع حق است این سخن
هر گاه مردی در دار المؤمنین قم از جهت هدایت عوام آن بلده رساله
بنویسد و علی بیك نامی از مریدان حلاج آن رساله را از و دزدیده
در چند شهر بگرداند و بچندین تن از علما بنماید و هیچکس از ایشان
متوجه رد نشود بعد از ان که باصفهان آورده باخوند مرحوم بنماید
اخوند بران چسپیده انها بنویسد که هر که از اهل دین آنرا ببیند انگشت
عبرت بدندان گیرد آخر باین سخن که ایاك وان تظن بالوالد العلامه
کرا از عقلا راضی میتوان کرد مگر حضرت آخوند خبر ندارند یا فراموش

کرده اند آمدن شیخ علی رحمه الله را و در خانهٔ آخند مرحوم فرود آمدن
و شکایت کردن آخند مرحوم از این فقیر و ملاقات نمودن این ضعیف
با شیخ مذکور و بعد از ان در مسجد بخدمت آخند مرحوم رسیدن و
مباحثه رو دادن اگر حضرت آخند خبر ندارند از سعیدای قاری تحقیق
نمایند آن مباحثه را نیز کتابی کرده اند مطالعه میتوان کرد دیگر بعضی
از مریدان حلاج میگویند که آخند مرحوم بوسیلهٔ پیروی طریقهٔ ما
و هر روز بر منبر بر آمدن و تعریف حسین منصور حلاج و بایزید و
امثال ایشان کردن و کشف و کرامات از ایشان نقل نمودن و خود دعوی
کشف و کرامات کردن عوام اصفهان را مایل بخود ساخت و الا با کدام
یک از فضلای عصر برابری میتوانست کرد پس هر گاه آخند مرحوم
بوسیلهٔ ما و طریقهٔ ما عوام را تابع خود ساخته باشد و هنگامه
از برای اولاد امجاد خود گرم نموده باشد سزاوار نباشد که حضرت
آخند ما را و طریقهٔ ما را مذمت کنند اکثر فضلای اصفهان استادان
آخند مرحوم بودند چرا از برای ایشان صندوق و گنبد و بارگاه نساختند
و مدفن ایشان را شبیه بمراقد متبرکهٔ امام زاده های عظیم الشأن نگردانیدند

در واقع راست میگویند و حال آنکه بعضی از فضلای این دیار با
کمال علم در زهد نیز مرتبهٔ علیا داشتند از جمله امیر سید احمد داماد امیر
محمد باقر داماد علیهما رحمة الله رب العباد در مدت عمر مطلق دستش
بدرهم و دینار و فلوس نرسیده بود نمیدانم حکایت حکیم شفایی را
حضرت آخند نشنیده اند یا فراموش کرده اند که بعد از آنکه آخند مرحوم
در میان عوام شهرت تمام کرده بود و اعتبار عظیم بهم رسانیده در مجمعی
که این فقیر حاضر بود بعضی از دانشمندان با حکیم مذکور بحثی از منطق
در میان داشتند آخند مرحوم خواست دخل کند حکیم بعد از کلمات
درشت و رکیک گفت ای ناطالب علم مطلبت این بود که خود را رسوا
کنی و حضار بدانند که شرح شمسیه نمیدانی از این جهت بود که چون حکیم
رحلت کرد در همان سال آخند مرحوم بر منبر بر آمده بر او لعنت کرد القصه
بر شیعیان سعادت مآل مخفی نماند که سنیان قایل اند که حضرت مهدی
علیه السلام از نسل حضرت امام حسن است صلوات الله علیه و در آخر
الزمان ظهور خواهد فرمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود
اما بسیاری از ایشان قایل نیستند بوجود آنحضرت درین زمان و د

طول عمر آنسرور استبعاد مینمایند پس بدان ای عزیز که همچنانکه ملاحده
بوجود حضرت حق تعالی قایل نیستند ضرری بدین ما ندارد عدم
قول ایشان نیز بوجود حضرت حجت علیه السلم نقصان بمذهب ما نمی
رساند **وجواب درباب استبعادی** که در طول عمر آنحضرت مینمایند
درین مختصر همین کافیست که ابن طلحه شافعی وصاحب فصول المهمه مالکی
که از بزرکان علمای ایشانند کفته اند که این استبعاد نامعقول است چراکه
امریست ممکن بلکه واقع **ومارا درجواب ایشان** همین است درین رساله
وجیزه که ایشان به بقای ادریس وعیسی وخضر والیاس علیهم السلم از نیکان
قایل اند واز بدان ببقای دجّالی وشیطان معترف اند پس خداوندی
که ایشانرا عمر دراز داده چه استبعاد دارد که عمر دراز کرامت فرماید
حضرت قایم علیه السلم را والسلم علی من اتبع الهدی **اکنون این رساله باتمام
میرسد** بنقل حدیثی که در اشراط الساعه وارد است ان شاء الله تعالی
قال الشیخ السعید ابو محمد بن شاذان علیه الرحمه والرضوان حدثنا
عبدالرحمن بن ابی نجران رضی الله عنه قال حدثنا عاصم بن حمید قال
حدثنا ابو حمزة الثمالی عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن العباس قال

حججنا

حججنا مع رسول الله صلی الله علیه واله حجة الوداع فاخذ بحلقة باب
الکعبه واقبل بوجهه علینا فقال معاشر الناس الا اخبرکم باشراط الساعة
قالوا بلی یا رسول الله قال من اشراط الساعة اضاعة الصلوات واتباع
الشهوات والمیل مع الاهواء وتعظیم المال وبیع الدین بالدنیا فعندها یذوب
قلب المؤمن فی جوفه کما یذوب الملح فی الماء مما یری من المنکر فلا یستطیع
ان یغیره فعندها یلیهم امراء جوره ووزراء فسقه وعرفاء ظلمه وامناء
خونه فیکون عندهم المنکر معروفا والمعروف منکرا ویؤتمن الخاین
ویخون الامین فی ذلک الزمان ویصدق الکاذب ویکذب الصادق
وتتامر النساء وتشاور الاماء ویعلو الصبیان علی المنابر ویکون الکذب
عندهم ظرافة وسبب الطرب فلعنة الله علی الکاذب وان کان مازحا
واداء الزکوة اشد الثقل علیهم وخسرانا ومغرما عظیما ویحقر الرجل
والدیه ویسبونهما ویبرء صدیقه ویجالس عدوه وتشارك المراءة
زوجها فی التجارة وتکتفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء ویغار علی
الغلمان کما یغار علی الجاریه فی بیت اهلها وتشبه الرجال بالنساء والنساء
بالرجال وترکبن ذوات الفروج علی السروج وتزخرف المساجد کما تزخرف

والكنايس وتحلى المصاحف وتطول المنارات وتكثر الصوف و
يقل الاخلاص ويكثر الريا ويأتيهم قوم يميلون الى الدنيا
ويحبون الرياسة الباطله فعندها قلوب المأمومين متباغضه
والسنتهم مختلفه وتحلى ذكور امتى بالذهب ويلبسون الحرير
والديباج وجلود السمور ويتعاملون بالرشوه والربا ويضعون
الدين ويرفعون الدنيا ويكثر الطلاق والفراق والشك والنفاق
ولن يضر الله شيئا وتكثر الكوبة والقينات والمعازف والميل الى
اصحاب الطنابير والدفوف والمزامير وساير آلات اللهو الا ومن
اعان احدا منهم بشئ من الدينار والدرهم والالبسة والاطعمة
وغيرها فكانما زنى مع امه سبعين مرة فى جوف الكعبه فعندها
يليهم اشرار امتى وتنتهك المحارم وتكتسب المآثم وتسلط الاشرار
على الاخيار ويتباهون فى اللباس ويستحسنون اصحاب الملاهى
والزانيات فيكون المطر غيظا ويغيظ الكرام غيظا ويفشو الكذب غيضا
وتظهر اللجاجة وتفشى الفاقه فعندها يكون اقوام يتعلمون القرآن
لغير الله فيتخذونه مزامير ويكون اقوام يتفقهون لغير الله ويكثر اولاد

الزنا

الزنا ويتغنون بالقرآن فعليهم من من امتى لعنة الله وينكرون
الامر بالمعروف والنهى عن المنكر حتى يكون المؤمن فى ذلك الزمان
اذل من الامه ويظهر قراؤهم وائمتهم فيما بينهم التلاوم والعداوه
فاولئك يدعون فى ملكوت السموات الارجاس الانجاس وعندها
يخشى الغنى من الفقير ان يسأله ويسأل الناس فى محافلهم فلا يضع
احد فى يده شيئا وعندها يتكلم من لم يكن متكلما فعندها ترفع البركه
ويمطرون فى غير اوان المطر واذا دخل الرجل السوق فلا يرى
اهله الا ذاما لربهم هذا يقول لم ابع شيئا وهذا يقول لم اربح
شيئا فعندها يملكهم قوم ان تكلموا قتلوهم وان سكتوا استباحوهم
يسفكون دماءهم ويملؤن قلوبهم رعبا فلا يراهم احد الا
خايفين مرعوبين فعندها يأتى قوم من المشرق وقوم من المغرب
فالويل لضعفاء امتى منهم والويل لهم من الله لا يرحمون
صغيرا ولا يوقرون كبيرا ولا يتجافون عن مسئ جثتهم جثة
الآدميين وقلوبهم قلوب الشياطين فلم يلبثوا هناك الا
قليلا حتى تخور الارض خورة حتى يظن كل قوم انها خارت

فی ناحیتهم فیمکثون ما شاء الله ثم یمکثون فی مکثهم فتلقی لهم
الارض افلاذ کبدها قال ذهبا وفضة ثم اومی بیده الی الاساطین
قال فمثل هذا فیومئذ لا ینفع ذهب ولا فضة ثم تطلع الشمس من
مغربها معاشر الناس انی راحل عن قریب ومنطلق الی المغیب
فاودعکم واوصیکم بوصیتی فاحفظوها انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا معاشر
الناس انی منذر وعلی هاد والعاقبة للمتقین والحمد لله رب العالمین
تم هذا المختصر الموسوم بکفایة المهتدی فی معرفة المهدی والحمد لله
علی اتمامه وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا کثیرا والسلم
علی من اتبع الهدی تم الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید الفقیر
الحقیر المحتاج الی رحمة ربه الغنی
ابن شیخ عبد الجواد الکاظمی
محمد مؤمن فی سنة ثلث
وثمانین والف من الهجرة
النبویة وصلی الله
علی محمد وآله
اجمعین

١٠٨٣

ودیگر آنکه روایت کرده حسن بن زکریا ان فارسی که من در خدمت
امیر المؤمنین بودم که بعضی مردم آمده شکایت زیادتی آب کردند
وگفتند تمام مزارع ما از آب خراب شد ومیخواهیم که از حق جل وعلا در خواهی
که چیزی از آن کم کند از برای ما آن حضرت از ایشان قبول فرموده برخواست وبخانه
فرمود مردم اجتماع نموده انتظار میکشیدند که بیرون آمد جبه وبرد رسول الله صلی الله علیه وآله
پوشیده وعمامه اش بر سر مبارک بسته وقضیب آنحضرت در دست بر مرکب رسول الله سوار شد
وامام حسن وامام حسین علیهما السلام باوی بودند وراوی میگوید که چون روان شدند من وهمه مردم
پیاده در رکاب آنحضرت رفتیم تا بکنار فرات رسیدیم از مرکب فرود آمد ودو رکعت نماز سبکی گزارد
بعد از آن برخواسته قضیب را بدست مبارک گرفت وآمد بر جسر وامام حسن وحسین علیهما السلام
من با وی بودیم آنگاه بقضیب اشارت کرد باب فرات یکذراع آب از آن کم شد فرمود که این کافی است
نه یا امیر المؤمنین پس برخواست ودیگر بقضیب اشارت کرد باب دو ذراع فرو نشست وهمچنین تا نقصان بسه ذراع
گفتند یا امیر المؤمنین اکنون بس است بعد از آن بر مرکب سوار شده بمنزل فرمود واین کرامتی است جسیمه ونعمتی است
عظیمه از جانب حق سبحانه وتعالی از برای اکرام آنحضرت

مرفوع بعد از ... که او روایت میکند که پیغمبر صلی الله

ورق این کتاب ... بجا و حال چهار ورق